تفسیر نوجوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)



به اهتمام : دکتر محمد بیستونی

A new narration of holy Qur'an for Teenager

جلد ۱۴

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۱۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نوجوان : برگرفته از تفسیر نمونه= A New Narration of holy Qur'an for teenager/ به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۰ ج.؛۱۰×۱۴س م.

شابک : دوره:۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۱:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۲:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۳:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۴:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۵:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۶:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲ ؛ ج. ۷:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۸:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱ ؛ ج.۱۳ ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸: ؛ ج. ۱۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۶:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۱۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۳:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال : ج. ۲۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶ ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸: ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱ - ۳۰ (چاپ اول : ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتاب حاضر برگرفته از کتاب " تفسیر نمونه " تالیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : تفسیر نمونه.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص:۱

اشاره

تقدیم

به حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشـید و ستارگان و... راخـدای خود قرار داده بودنـد گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کننـد و ناپایدارنـد ، خـدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیهم السـلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضـرت یوسف علیه السـلام که در نوجوانی آنگـاه که ۱۲ سـال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریـح و سـرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکّل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

ص:۴

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگِ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه اللّه العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصّلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص:۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیرا مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص:۷

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها ، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه اللّه مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

ص:۸

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیراست:

از کـل قرآن کریم فقـط آیـاتی انتخـاب شـده است که برای نوجوانـان ملموس و قابل اسـتفاده بوده و در زنـدگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص:۱۰

سوره حِجْر

سوره حِجْر

۱۹ وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ اَلْقَيْنا فيها رَواسِيَ وَ اَنْبَتْنا فيها مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ مَوْزُونٍ

و زمين را گسترديم و در آن كوه هاى ثابتى افكنديم و از هر گياه موزون در آن رويانديم .

« مَدَدْ » در اصل به معنى گسترده ساختن و بسط دادن است و به احتمال قوى در اين جا اشاره به سربرآوردن خشكى هاى زمين از زيرآب است ، زيرا مى دانيم در آغاز تمام سطح كره زمين بر اثر باران هاى سيلابى زير آب پنهان بود و ساليان درازى بر اين منوال گذشت ، باران هاى سيلابى فرونشستند ، آب ها در گودال هاى زمين جاى گرفتند و خشكى ها تدريجا از زير آب نمايان گشتند ، اين همان چيزى است كه در روايات اسلامى عنوان «دَحْوُاالْأَرْضِ» معروف شده است .

تعبير به « القاء » (افكندن) در مورد كوه ها با اين كه مى دانيم كوه ها همان چين خوردگى هاى زمين هستند كه بر اثر سردشدن تدريجى پوسته زمين و يا به خاطر مواد آتشفشانى به وجود آمده اند ممكن است از اين نظر باشد كه « القاء » به معنى ايجاد نيز آمده است ، در زبان روزمره خود نيز مى گوييم كه ما براى فلان زمين طرحى ريختيم و چند اطاق در آن انداختيم يعنى بنا كرديم و ايجاد نموديم .

به هرحال اين كوه ها علاوه بر اين كه از ريشه به هم پيوسته اند و همچون زرهى زمين را در برابر فشار درونى از لرزش ها حفظ مى كنند و علاوه بر اين كه قدرت طوفان ها را در هم شكسته و وزش باد و نسيم را

به دقت کنترل می نمایند ، محل خوبی برای ذخیره آب ها به صورت برف و یا چشمه ها می باشند .

مخصوصا تکیه روی کلمه « رَواسی » جمع « راسِیَه » به معنی ثابت و پابرجا ، اشاره لطیفی است به آن چه در بالا بیان کردیم که آن ها هم خودشان ثابت هستند وهم مایه ثبات پوسته زمین وزندگی انسان هامی باشند.

سپس به سراغ مهم ترین عامل زندگی بشر و همه جانداران یعنی گیاهان می رود و می فرماید : « وَ اَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ مَوْزُونٍ ».

« مَوْزُونٍ » در اصل از ماده « وزن » به معنی شناسایی اندازه هرچیز گرفته شده است (1)و اشاره به حساب دقیق و نظم شگرف و اندازه های متناسب درهمه اجزای گیاهان است که هریک از آن ها بلکه هریک از اجزاء آن ها از ساقه و شاخه و برگ و گلبرگ و تخم و میوه حساب و کتاب معینی دارد .

این احتمال نیز وجود دارد که که منظور از انبات (رویاندن) در این جا معنی وسیعی است که همه مخلوقاتی را که خداوند در زمین ایجاد کرده است ، فرامی گیرد ، در سوره نوح از قول این پیامبر بزرگ می خوانیم که به مردم می گفت « واللّهُ اَنْبَتَکُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَباتا : خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید » (۱۷ / نوح) .

به هرحال هیچ مانعی ندارد که آیه مفهوم گسترده ای داشته باشد که گیاهان و انسان ها و معادن و مانند آن را شامل شود .

ص:۱۲

۱- « اَ لْوَزْنُ مَعْرِفَهُ قَْرِ الشّیْ ء » (مفردات راغِب) .

۲۰ وَ جَعَلْنا لَکُمْ فیها مَعایِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقینَ

و برای شما انواع وسایل زندگی درآن قرار دادیم و همچنین برای کسانی که شما نمی توانید به آن ها روزی دهید .

« مَعایِشَ » جمع « مَعیشَه » و آن وسیله و نیازمندی های زندگی انسان است ، که گاهی خود به دنبال آن می رود و گاهی آن به سراغ او می آید .

منظور از جمله « مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقینَ » این است که خداوند می خواهد مواهب خویش را هم درباره انسان ها و هم درباره حیوانات و موجودات زنده ای که انسان توانایی تغذیه آن ها را ندارد بیان کند .

در حدیثی که از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده نیز تأییدی برای این تفسیر می یابیم آن جا که در معنی جمله « مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقینَ» می گوید: « لِکُلِّ ضَرْبٍ مِنَ الْحَیَوانِ قَدَّرْنا شَیْئا مُقَدَّرا : برای هر یک از حیوانات چیزی مقدر داشتیم » .(۱)

۲۱ وَ اِنْ مِنْ شَیْ ءٍ اِلاّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ

خزائن همه چیز نزد ما است ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم .

« خَزائِن » جمع « خَزانَه » به معنی محلی است که انسان اموالش را برای حفظ در آن جمع آوری می کند و در اصل از ماده « خَزَن » به معنی

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۹ .

حفظ و نگاهداری چیزی است .

در این آیه در حقیقت به پاسخ سؤالی می پردازد که برای بسیاری از مردم پیدا می شود و آن این که چرا خداوند آن قدر از ارزاق و مواهب دراختیار انسان ها نمی گذارد که بی نیاز از هرگونه تلاش و کوشش باشند.

چنان نیست که قدرت خدا محدود باشد و از تمام شدن ارزاق وحشتی داشته باشد ، بلکه منبع و مخزن و سرچشمه همه چیز نزد او است و توانایی بر ایجاد هرمقدار در هر زمان دارد ، ولی همه چیز این

عالم حساب دارد و ارزاق و روزی ها نیز به مقدار حساب شده ای از طرف خدا نازل می گردد .

لذا در جای دیگر از قرآن می خوانیم : « وَ لَوْ بَسَطَ اللّهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِی الْأَرْضِ وَ لکِنْ یُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما یَشاءُ : اگر خداوند روزی را بی حساب برای بندگانش بگستراند از جاده حق منحرف می شوند و لکن به اندازه ای که می خواهد نازل می گرداند » (۲۷ / شوری).

کاملًا روشن است که تلاش و کوشش برای زندگی علاوه بر این که تنبلی و سستی و دل مردگی را از انسان ها دور می سازد و حرکت و نشاط می آفریند ، وسیله بسیار خوبی برای اشتغال سالم فکری و جسمی آن ها است و اگر چنین نبود و همه چیز بی حساب در اختیار انسان قرار داشت معلوم نبود دنیا چه منظره ای پیدا می کرد ؟

بنابراین همان گونه که فقر و نیاز ، انسان را به انحراف و بدبختی می کشاند بی نیازی بیش از حد نیز منشأ فساد و تباهی است .

ص:۱۴

خزائن خداوند چیست ؟

در آیات متعددی از قرآن کریم می خوانیم که : خداوند خزاینی دارد ، خزائن آسمان ها و زمین از آن خدا است و یا خزائن هر چیز نزد او است .

بدیهی است ، کسی اقدام به جمع آوری و اندوختن و حفظ چیزی می کند که قدرتش نامحدود باشد و نتواند در هرعصر و زمانی آن چه می خواهد فراهم سازد ، لذا در موقع توانایی ، آن چه لزومش را احساس می کند برای موقع ضرورت می اندوزد و در خزانه گردآوری می کند .

ولی آیا این مفاهیم در مورد خداوند تصور می شود ؟ مسلما نه ، به همین دلیل جمعی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و فخررازی در تفسیر کبیر و راغب در مفردات ، خزائن اللّه را به معنی « مقدورات الهی » تفسیر کرده اند ، یعنی همه چیز در خزانه قدرت خدا جمع است و هر مقدار از آن را لازم و صلاح بداند ایجادمی کند.

انتخاب تعبیراتی مانند « خزائن اللّه » با این که با مفهوم معمولیش در مورد خداوند صادق نیست ، به خاطر آن است که خداوند می خواهد با زبان خودمردم باآن ها سخن بگوید .

نزول مقامی و نزول مکانی

نزول همیشه به معنی نزول مکانی یعنی از بالا به پایین آمدن نیست بلکه گاهی به معنی نزول مقامی است ، مثلاً هرگاه نعمتی از شخص بزرگی به زیردستان می رسد از آن تعبیر به نزول می شود ، به همین جهت در قرآن مجید این کلمه در مورد نعمت های خداوند به کار رفته ، اعم از

آنهایی که از آسمان نازل می شود ، مانند باران و یا در زمین پرورش پیدا می کند مانند حیوانات همان گونه که در آیه ۶ سوره زمر می خوانیم : «وَ اَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْاَنْعامِ ثَمانِیَهَ اَزْواجٍ» و در مورد آهن درسوره حدید آیه ۲۵ می خوانیم : « وَ اَنْزَلْنَا الْحَدیدَ » و مانند اینها .

« نُزُول » و « انزال » در این جابه معنی وجود و ایجاد و خلقت است ، منتها چون از ناحیه خداوند نسبت به بندگان می باشد چنین تعبیری از آن شده است .

نقش باد و باران در زندگی انسان ها

۲۲ وَ اَرْسَلْنَا الرِّیاحَ لَواقِحَ فَاَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَسْقَیْنا کُمُوهُ وَ ما اَنْتُمْ لَهُ بِخازِنینَ

ما بادها را برای تلقیح (ابرها و بهم پیوستن و بارور ساختن آن ها) فرستادیم و ازآسمان آبی نازل کردیم با آن همه شما را سیراب ساختیم ، درحالی که شما توانایی حفظ و نگهداری آن را نداشتید .

« لَواقِح » جمع « لاقِح » به معنی بارور کننده است و در این جا اشاره به بادهایی است که قطعات ابر را به هم پیوند می دهد و آن ها را آماده باران می سازد .

تعبیر فوق از زیباترین تعبیراتی است در مورد ابرها و تولد باران از آن ها ممکن است گفته شود . ابرها را به مادران و پدرانی تشبیه کرده که به کمک بادها آمیزش می کنند و باردار می شوند و فرزندان خود ، دانه های باران ، را به زمین می نهند .

جمله : « ما اَنْتُمْ لَهُ بِخازِنینَ » (شما توانایی حفظ و ذخیره کردن این آب ها را ندارید) ممکن است اشاره به ذخیره کردن آب باران قبل از نزولش باشد ، یعنی شما نمی توانید این ابرها را که منابع اصلی باران هستند در اختیار بگیرید و نیز ممکن است اشاره به ذخیره کردن باران بعد از نزولش باشد ، یعنی شما نمی توانید حتی بعد از نزول باران آن را به مقدار زیاد گردآوری و حفظ کنید ، این خدا است که از طریق منجمد ساختن آن ها در قله کوه ها به صورت برف و یخ و یا فرستادن آن ها به اعماق زمین که بعدا به صورت چشمه ها و کاریزها و چاه ها ظاهر می شوند ، آن ها را گردآوری و ذخیره می کند .

اصحابُ الْاَیْکَه چه کسانی هستند ؟

۷۸ وَ اِنْ کانَ اَصْحابُ الْاَیْکَهِ لَظالِمینَ

اصحاب الایکه (صاحبان سرزمین های پر درخت قوم شعیب) مسلما قوم ستمگری بودند .

۷۹ فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ وَ اِنَّهُما لَبِامامٍ مُبینٍ

ما از آن ها انتقام گرفتیم و این دو (قوم لوط و اصحاب ایکه) شهرهای ویران شده شان بر سر راه آشکار است .

کلمه « اِمام » به معنی راه و جاده است زیرا از ماده « اَمَّ » به معنی قصدکردن گرفته شده،چون انسان برای رسیدن به مقصد،ازراه هاعبورمی کند.

بسیاری از مفسران و ارباب لغت گفته اند که « اَیْکَه » به معنی درختان درهم پیچیده و یا بیشه است و « اَصْحابُ الْاَیْکَه » همان قوم شعیب هستند که در سرزمینی پر آب و مشجّر در میان حجاز و شام

زندگی می کردند .

آن ها زندگی مرفه و ثروت فراوانی داشتند و به همین جهت ، غرور غفلت آن ها را فراگرفته بود و مخصوصا دست به کم فروشی و فساد در زمین زده بودند .

شعیب آن پیامبر بزرگ ، آن ها را از این کارشان برحذر داشت و دعوت به توحید و راه حق نمود ، اما آن ها تسلیم حق نشدند و سرانجام بر اثر مجازات دردناکی نابود گشتند ، گرمای شدیدی چندین روز پی درپی آن ها را فراگرفت و در آخرین روز ابر بزرگی در آسمان نمایان شد ، آن ها به سایه ابر پناه بردند ، اما صاعقه ای فرود آمد و آن بیدادگران را نابود کرد .

شرح بیشتر حالات آن ها با تصریح به نام شعیب در سوره « شعراء » از آیه ۱۷۶ تا ۱۹۰ آمده است .

ضمنا باید توجه داشت که جمله « فَأَنْتَقَمْنا مِنْهُمْ: آن ها را مجازات کردیم » ممکن است هم اشاره به قوم لوط باشد و هم اصحاب الایکه ، زیرا بلافاصله بعد از این جمله می خوانیم : «وَ اِنَّهُما لَبِاِمامٍ مُبینٍ : سرزمین های این دو بر سر راه شما آشکار است » .

۸۰وَ لَقَدْ کَذَّبَ اَصْحابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلینَ

اصحاب الحجر (قوم ثمود) پیامبران را تکذیب کردند .

« اَصْحابُ الْحِجْرِ » قوم سرکشی بودند که در سرزمینی به نام « حِجْر » ، زندگی مرفهی داشتند و پیامبر بزرگشان « صالح » برای هدایت آن ها مبعوث شد .

ص:۱۸

در این که این شهر در کجا واقع شده بود ، بعضی از مفسران و مورخان چنین نگاشته اندکه شهری بود در مسیرکاروان مدینه و شام در یک منزلی «وادِی الْقُری» و در جنوب «تیمه» و امروزتقریبااثری از آن نیست.

می گویند این شهر در گذشته یکی از شهرهای تجاری عربستان بوده و تا آن جا اهمیت داشته که « بطلمیوس » در نوشته هایش به عنوان یک شهر تجاری از آن نام برده است و « پلین » جغرافی دان رومی از آن به نام « حِجْرِیّ » یاد می کند .

در روایتی می خوانیم که در سال نهم هجرت که پیامبر برای دفع سپاه روم به تبوک لشگرکشی کرد ، سربازان اسلام می خواستند در این منزل توقفی کنند ، پیامبر صلی الله علیه و آله مانع آن ها شد و فرمود : « این جا همان منطقه قوم ثمود است که عذاب الهی بر آن ها فرود آمد » .(۱)

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن در مورد اصحاب الحجر (و همچنین در مورد قوم نوح و قوم شعیب و قوم لوط در آیات سوره شعراء به ترتیب آیه ۱۰۵ و ۱۲۳ و ۱۶۰ و بعضی دیگراز اقوام پیشین) می گوید آن ها « پیامبران » را تکذیب کردند ، درحالی که ظاهر امر چنین نشان می دهدکه هرکدام یک پیامبر بیشتر نداشتند و تنها او را تکذیب

نمودند .

این تعبیر شاید به خاطر آن است که برنامه و هدف پیامبران ، آن چنان با یکدیگر پیوستگی دارد که تکذیب یکی از آن ها تکذیب

۱- « اعلام القرآن خزائلی » ، صفحه ۲۹۲ .

همه آن ها خواهد بود .

۸۱ وَ اتَیْناهُمْ ایاتِنا فَکانـُوا عَنْها مُعْرِضینَ

ما آیات خود را برای آن ها فرستادیم ولی آن ها از آن روی گرداننند .

تعبیر به اعراض (روی گرداندن) نشان می دهد که آن ها حتی حاضر نبودند این آیات را بشنوند و یا به آن نظر بیفکنند .

۸۲ وَ کانـُوا یَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبالِ بُیُوتا امِنینَ

آن ها خانه های امن و امانی در دل کوه ها می تراشیدند .

و این نشان می دهد که اولاً منطقه آن ها یک منطقه کوهستانی بوده و ثانیا تمدن مادی پیشرفته ای داشتند که به آن ها امکان می داد در درون کوه ها خانه های امن تهیه کنند که در برابر طوفان ها و سیل و حتی زلزله ها کاملاً ، مقاومت داشته باشد .

۸۳ فَاَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَهُ مُصْبِحینَ

اما سرانجام صیحه (مرگبار) صبحگاهان آن ها را فراگرفت.

چه انتظاری درباره چنین قومی می توان داشت ، جز این که طبق قانون « انتخاب اصلح الهی » و ندادن حق ادامه حیات به اقوامی که به کلی فاسد و مفسد می شوند ، بلای نابودکننده ای بر سر آن ها فرود آید و نابودشان سازد .

این صیحه صدای صاعقه مرگباری بوده که بر خانه های آن ها فرود آمد و آن چنان کوبنده و تکان دهنده و وحشتناک بود که اجساد بی جانشان را به روی زمین افکند .

۸۴ فَما اَغْنی عَنْهُمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ

و آن چه را به دست آورده بودند آنان را از عذاب الهی نجات نداد .

نه آن کوه های سر به آسمان کشیده و نه آن خانه های امن و امان و نه اندام نیرومند این قوم سرکش و نه آن ثروت سرشار ، هیچ کدام نتوانستند در برابر این عذاب الهی مقاومت کنند.

۸۵ وَ ماخَلَقْنَا السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما اِلاّ بِالْحَقِّ وَ اِنَّ السّاعَهَ لَاتِیَهٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمیلَ

ما آسمان و زمین و آن چه میان آن دو است ، جز به حق نیافریدیم و ساعت موعود (قیامت) قطعا فراخواهد رسید، از آن ها (دشمنان)به خوبی صرف نظر کن (و آن ها را به نادانی هایشان ملامت ننما) .

« صَفْح » به معنی روی هر چیزی است مانند صفحه صورت .

تو با داشتن دلیل روشن در راه دعوت و رسالتی که به آن

مأموری ، برای تحکیم پایه های مبدأ و معاد در قلوب مردم ، نیازی به خشونت نداری ، چراکه منطق و عقل با تو است ، به علاوه خشونت در برابر جاهلان ، غالبا موجب افزایش خشونت و تعصب آن ها است و به همین دلیل « فَاصْفَحِ » به معنی روی بگردان و صرف نظر کن آمده است و از آن جاکه روی گرداندن از چیزی گاهی به خاطر بی اعتنایی و قهر کردن و مانند آن است و گاهی به خاطر عفو و گذشت بزرگوارانه ، لذا در آیه فوق بلافاصله آن را با کلمه « جَمیلَ »

(زیبا) توصیف می کند تا معنی دوم را برساند .

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود : «اَلْعَفْوُ مِنْ غَیْرِ عِتابٍ : منظور ، عفو کردن خالی از مؤاخذه و سرزنش است » (۱)

۸۶ اِنَّ رَبَّکَ هُوَ الْخَلّاقُ الْعَلیمُ

(۲۸) سوره حِجر

پروردگار تو آفریننده آگاه است .

او می داند که همه مردم یکسان نیستند ، او از اسرار درون و طبایع و میزان رشد فکری و احساسات مختلف آن ها باخبر است ، نباید از همه آن ها انتظار داشته باشی که یکسان باشند بلکه باید با روحیه عفو و گذشت با آن ها برخورد کنی تا تدریجا تربیت شوند و به راه حق آیند.

بعضی تصور کرده اند این دستور مخصوص دوران زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه بوده است و پس از آن که به مدینه هجرت نمود و مسلمانان قدرت یافتند این دستور نسخ شد و دستور جهاد جای آن را گرفت .

ولی با توجه به این که این دستور در سوره های مدنی نیز آمده مانند سوره بقره و سوره نور و سوره تغابن و سوره مائده که در بعضی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور صفح و عفو داده شده و در بعضی به مؤمنان ، روشن می شود که این یک دستور عمومی و ابدی است و اتفاقا هیچ منافاتی با دستور جهاد ندارد ، زیرا هریک از این دو جای مخصوص به

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۷ .

خود دارند ، درجایی باید با عفو و گذشت پیشرفت کرد و به هنگامی که عفو و گذشت سبب جرئت و جسارت و سوء استفاده طرف گردد چاره ای جز شدت عمل نیست .

۸۷ وَ لَقَدْ اتَيْناكَ سَبْعا مِنَ الْمَثانى وَ الْقُرْانَ الْعَظيمَ

ما به تو سوره حمد و قرآن عظيم داديم .

« سَبْع » در لغت به معنى « هفت » و « مَثانى » به معنى « دو تاها » است و بيشتر مفسران و روايات ، « سَبْعا مِنَ الْمَثانى » را كنايه از سوره « حمد » گرفته اند ، زيرا سوره حمد بنا بر معروف ، هفت آيه است و از اين نظر كه به خاطر اهميّت اين سوره و عظمت محتوايش دوبار بر پيامبر صلى الله عليه و آله نازل گرديده و يا اين كه از دو بخش تشكيل شده (نيمى از آن حمد و ثناى خدا است و نيمى از آن تقاضاهاى بندگان است) و يا اين كه دوبار در هرنماز خوانده مى شود ، به اين جهات ، كلمه « مَثانى » يعنى دوتاها بر آن اطلاق شده است .(۱)

خداوند به پيامبرش اين واقعيت را بازگو مى كند كه تو داراى چنين سرمايه عظيمى هستى ، سرمايه اى همچون قرآن به عظمت تمام عالم هستى ، سرمايه اى كه تمامش نور است و بركت ، درس است و برنامه ،

۱- در حديثى از پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله مى خوانيم كه خداوند مى فرمايد : من نماز (سوره حمد) را بين خود و بنده ام به دو قسمت تقسيم كرده ام ، نيمى مربوط به من و نيم ديگراز بندگان مى باشد (مجمع البيان ، جلد ۱ ، صفحه ۱۷) .

راهنما است و راهگشا ، مخصوصا سوره حمد که چنان محتوایش عالی است که در یک لحظه کوتاه انسان را به خدا پیوند داده و روح او را در آستانش به تعظیم و تسلیم و راز و نیاز وا می دارد .

۸۸ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ اِلی ما مَتَّعْنا بِهِ اَزْواجا مِنْهُمْ وَ لا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَاخْفِضْ جَناحَکَ لِلْمُؤْمِنینَ

(بنابراین) هرگز چشم خود را به نعمت های (مادی) که به گروه هایی از آن ها (کفار) دادیم میفکن و به خاطر آن چه آن ها دارند غمگین مباش و بال و پر خود را برای مؤمنین فرود آر.

این نعمت های مادی نه پایدارند ، نه خالی از دردسر ، حتی در بهترین حالاتش نگاهداری آن سخت مشکل است ، بنابراین چیزی نیست که چشم تو را به سوی خود جلب کند و در برابر آن موهبت بزرگ معنوی (قرآن) که خدا به تو داده است ، قابل اهمیّت باشد ، سپس اضافه می کند « هرگز به خاطر این مال و ثروت و نعمت های مادّی که دردست آن ها است ، غمگین مباش » .

در حقیقت دستور اول راجع به چشم دوختن به نعمت های مادّی است و دستور دوم درباره غم نخوردن در برابر محرومیّت از آن است .

نظیر همین مضمون در سوره طه آیه ۱۳۱ به طور واضح تر آمده است : « وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ اِلی ما مَتَّعْنا بِهِ اَزْواجا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا لِنَفْتِنَهُمْ فیهِ وَ رِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَ اَبْقی : چشم خود را به نعمت هایی که به گروه هایی از آن ها داده ایم نیفکن ، این ها گل های

زندگی دنیا است (گل هایی ناپایدار که زود پژمرده و پرپر می شوند)

این هـا به خاطر آن است که می خواهیم آن ها را با آن بیازماییم ، آن چه خـدا به تو روزی داده است برای تو بهتر و پایـدارتر است ».

دسـتور سـومی که به پیـامبر می دهـد در زمینه تواضع و فروتنی و نرمش در برابر مؤمنـان است می فرمایـد: «وَاخْفِضْ جَنـاحَکَ لِلْمُؤْمِنینَ» .

این تعبیر کنایه زیبایی از تواضع و محبت و ملاطفت است همان گونه که پرنـدگان به هنگامی که می خواهند نسـبت به جوجه های خود اظهار محبت کنند آن ها را زیر بال و پر خود می گیرند و هیجان انگیزترین صـحنه عاطفی را مجسم می سازند ، آن ها را در مقابل حوادث و دشمنان حفظ می کنند و از پراکندگی نگه می دارند .

۸۹ وَ قُلْ اِنّی اَنَا النَّذیرُ الْمُبینُ

و بگو من انذارکننده آشکارم .

۹۰ کَما اَنْزَلْنا عَلَی الْمُقْتَسِمینَ

(ما بر آن ها عذابی می فرستیم) همان گونه که بر « تجزیه گران » (آیات الهی) فرستادیم .

۹۱ اَلَّذینَ جَعَلُوا الْقُرانَ عِضینَ

همان ها که قرآن را تقسیم کردند (آن چه به سودشان بود پذیرفتند و آن چه برخلاف هوس هایشان بود ترک نمودند) .

«عِضـینَ» جمع «عِضَه» به معنی متفرق ساختن است و به هر بخش از چیزی نیز گفته می شود بنابراین « عِضین » یعنی بخش ها و قسمت ها .

آن چه به سودشان بود گرفتند و آن چه به زیانشان بود کنار گذاشتند،

ص:۲۵

در حقیقت به جای این که کتاب الهی و دستورهایش رهبر و راهنمای آن ها باشد به صورت آلت دست درآوردند و آن را وسیله ای برای رسیدن به مقاصد شومشان ساختند ، اگر یک کلمه بنفعشان بود به آن چسبیدند و اگر هزاران کلمه به زیانشان بود کنار گذاشتند .

مقتسمین چه اشخاصی هستند ؟

برنامه های الهی بدون شک عموما حافظ منافع همه انسان هااست ولی در ظاهر و نظر ابتدایی معمولاً بعضی مطابق میل مااست وبعضی برخلاف میل مااست و این جااست که مؤمنان راستین از مدّعیان دروغین شناخته می شوند، گروه اول همه رادربست می پذیرفتند حتی آن جاکه ظاهرابه سود آن ها نیست و می گویند : « کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا : همه از ناحیه خدا است » و هیچ گونه تجزیه و تقسیم و تبعیض درمیان احکام الهی قایل نیستند .

این افتخارنیست که همچون بعضی از اقوام گذشته نغمه« نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَکْفُرْ بِبَعْضٍ » ساز کنیم چرا که همه دنیاپرستان همین کار را می کنند ، آن چه معیار شناخت پیروان حق از طرفداران باطل است ، همان تسلیم در مقابل آن بخش از فرمان ها است که با تمایلات و هوس ها و منافع ظاهری ما هماهنگ نیست ، این جااست که سره از ناسره و مؤمن از منافق، شناخته می شوند .

۹۲ فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ اَجْمَعینَ

به پروردگارت سوگند از همه آن ها سؤال خواهیم کرد.

۹۳ عَمّا کانـُوا یَعْمَلـُونَ

از آن چه عمل می کردند .

ص:۲۶

روشن است که سؤال خداوند برای کشف مطلب پنهان و پوشیده ای نیست ، چرا که او ازاسرار درون و برون آگاه است و ذره ای در آسمان و زمین از علم بی پایان او مخفی نیست ، بنابراین سؤال مزبور به خاطر تفهیم به خود طرف است تا به زشتی اعمالش پی ببرد و یا به عنوان یک نوع مجازات روانی است ، چرا که بازجویی از کارهای خلاف ، آن هم توأم با سرزنش و ملامت ، آن هم در جهانی که انسان به حقایق نزدیک تر و آگاه تر می شود ، دردناک و زجرآور است ، بنابراین در حقیقت این پرسش ها بخشی از مجازات آن ها است .

ضمنا عمومیت « عَمّا کانُوا یَعْمَلُونَ » نشان می دهد که از همه اعمال آدمی بدون استثناء سؤال خواهد شد و این خود درسی است برای همه انسان ها که لحظه ای از اعمال خود غافل نمانند .

و امااین سؤال که چگونه در آیه فوق خداوند تأکید بر مسأله سؤال می کنددرحالی که در سوره الرحمن آیه ۳۹می خوانیم:«فَیَوْمَئِذٍ لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِاِنْسٌ وَ لاجانٌّ:در آن روز ازگناه هیچ کس نه انسان و نه جن سؤالی نمی شود» پاسخش این است که درقیامت مراحلی است،دربعضی ازمراحل، ازمردم سؤال می شود و در بعضی از مراحل سؤال و جوابی درکار نیست و مسائل خود به خود روشن است و یااین که سؤال زبانی وجودندارد، چرا که طبق آیه ۶۵ سوره یس بر دهان ها مهر گذارده می شود و تنها سؤال از اعضای پیکر و حتی پوست بدن می شود.(۱)پایان سوره حِجر

۱- برای توضیح بیشتربه«تفسیرنمونه»،جلد۶، صفحه۸۸مراجعه فرمایید.

سوره نَحل

منافع گوناگون حیوانات

۵ وَالْأَنْعامَ خَلَقَهالَكُمْ فيهادِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ

و چهارپایان را آفرید در حالی که برای شما در آن ها وسیله پوشش ومنافع دیگراست واز گوشت آن هامی خورید.

در این آیه به مسأله خلقت چهارپایان که دلیلی بر علم و قدرت خدا است پرداخته ، سپس به بیان نعمت های مختلفی که در آن ها وجود دارد می پردازد و از میان این نعمت ها به سه قسمت اشاره کرده نخست مسأله « دِفْ ءٌ » که به معنی هر گونه پوشش است می باشد ، (با استفاده از پشم و پوست آن ها) مانند لباس و لحاف و کفش و کلاه و خیمه و دیگر « مَنافِع » که اشاره به شیر و مشتقات آن است و سوم گوشت که با جمله « وَ مِنْها تَأْكُلُونَ » بیان شده است :

جالب این که در میان این همه فواید ، قبل از هرچیز مسأله پوشش و مسکن را مطرح می کند، زیرا بسیاری از مردم (به خصوص بادیه نشینان) هم لباسشان از پشم و مو یا پوست تهیه می شود و هم خیمه هایشان که آن ها را از سرما و گرما حفظ می کند و به هرحال این دلیل بر اهمیّت پوشش و مسکن و مقدّم بودن آن بر هرچیز دیگر است .

ممکن است کسانی که مخالف گوشت خواری هستند ، این استفاده را از آیه فوق نیز بکنند که خداوند مسأله خوردن گوشت حیوانات را جزء منافع آن ها نشمرده ، لذا بعد از ذکر « مَنافِع » با جمله « وَ مِنْها تَأْكُلُونَ » (از آن حیوانات می خورید) از آن یاد شده ، حداقل این استفاده را از تعبیر فوق می توان کرد که

اهمیّت لبنیّات به مراتب بیشتر است .

۶ وَ لَکُمْ فیها جَمالٌ حینَ تُریحُونَ وَ حینَ تَسْرَحُونَ

و در آن ها برای شما زینت و شکوه است به هنگامی که به استراحت گاهشان بازمی گردانیدوهنگامی که(صبحگاهان) آن ها را به صحرا می فرستید .

« تُریحُونَ » از ماده « اِراحَه » به معنی بازگرداندن حیوانات به هنگام غروب به آغل ها و استراحت گاهشان است ، لذا محلی را که درآن استراحت می کنند « مُراح » می گویند .

« تَسْرَحُونَ » از ماده « سُرُوح » به معنی بیرون کردن چهارپایان به هنگام صبح به سوی چراگاه است .

در این آیه به جنبه استفاده روانی از چهارپایان اشاره می کند و منظره جالب حرکت دستجمعی گوسفندان و چهارپایان به سوی بیابان و چراگاه ، سپس بازگشتشان به سوی آغل و استراحت گاهشان که قرآن از آن تعبیر به « جَمالٌ » کرده تنها یک مسأله ظاهری و

تشریفاتی نیست ، بلکه بیانگر واقعیتی است در اعماق جامعه و گویای این حقیقت است که چنین جامعه ای خودکفا است ، فقیر و مستمند و وابسته به این و آن نمی باشد ، خودش تولید می کند و آن چه را خود دارد مصرف می نماید .

این در واقع جمال استغناء و خودکفایی جامعه است ، جمال تولید و تأمین فرآورده های مورد نیاز یک ملت است و به تعبیر گویاتر جمال استقلال اقتصادی و ترک هرگونه وابستگی است .

ص:۲۹

این واقعیت را روستاییان و روستازادگان بهتر از مردم شهرنشین درک می کنند که مشاهده رفت و آمد این چهارپایان سودمند چگونه به آن ها آرامش خیال می دهد ، آرامشی که از احساس بی نیازی برمی خیزد، آرامشی که از انجام مؤثّر یک وظیفه اجتماعی حاصل می شود .

و جالب این که در آیه فوق ، نخست به بازگشت آن ها از صحرا اشاره می کند چرا که در هنگام بازگشت پستان هایشان پرشیر ، شکم هایشان سیر و در چهره هایشان نشانه های رضایت مندی دیده

می شود ، به همین دلیل از آن حرص و ولع و عجله ای که صبح به هنگام حرکت به صحرا دارند در آن هاخبری نیست ، آرام و مطمئن گام برمی دارند و به استراحتگاه نزدیک می شوند و از مشاهده منظره پستان های پرشیرشان هرکس احساس بی نیازی می کند .

از امام صادق نقل شده که فرمود : « ما فِی الْاَعْمالِ شَیْ ءٌ اَحَبُّ اِلَی اللّهِ مِنَ الزِّراعَهِ : هیچ عملی نزد خدا از زراعت محبوب تر نیست » (1) و در حدیث دیگری می فرمایند : « اَلزّارِعُونَ کُنُوزُ الْاَنام تَزْرَعُونَ طَیِّبا اَخْرَجَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ اَحْسَنُ النّاسِ مَقاما وَ اَقْرَبُهُمْ مَنْزِلَهً یُدْعَوْنَ الْمُبارَکینَ : کشاورزان گنج های مردمند ، غذای پاکیزه را که خداوند ارزانی داشته زراعت می کنند و آن ها در روز قیامت برترین مقام را دارند و به خدا نزدیک ترند و

۱- « بحارالانوار » ، جلد ۲۳ ، صفحه ۲۰ .

آن ها را به نام "مبارك ها" صدا می زنند» .(۱)

۷ وَ تَحْمِلُ اَثْقالَكُمْ اِلی بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بالِغیهِ اِلاّ بِشِقِّ الْاَنْفُسِ اِنَ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحیمٌ

آن هابارهای سنگین شمارا به شهری که جز با مشقت زیاد به آن نمی رسید حمل می کنند چرا که پروردگارتان رؤوف و رحیم است .

« شِق » از ماده « مَشَقَّت » به معنای زحمت طاقت فرسا است .

به این ترتیب این چهارپایان در درجه اول ، پوشش و وسایل دفاعی برای انسان در برابر گرما و سرما تولید می کنند و در درجه بعد از فرآورده های لبنیاتی آن ها استفاده می شود و سپس از گوشتشان و بعد آثار روانی که در دل ها می گذارند ، مورد توجه قرار گرفته و سرانجام باربری آن ها .

قابل توجه این که حتی در عصر و زمان ما که عصر ماشین و وسایل ماشینی است ، باز در بسیاری موارد تنها باید از همین چهارپایان استفاده کرد و راه دیگری ندارد .

۸ وَ الْخَیْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمیرَ لِتَرْكَبُوها وَ زینَةً وَ یَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ

(و همچنین) اسب ها و استرها و الاغ ها را آفرید تا بر آن ها سوار شوید و هم مایه زینت شما باشد و چیزها

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۳ ، صفحه ۱۹۴ .

(وسایل نقلیه دیگر) می آفریند که شما نمی دانید .

بدیهی است زینت در این جا باز یک مسأله تشریفاتی نیست و برای کسی که با محتوای تعلیمات قرآن آشنا است این مطلب روشن است ، بلکه یک نوع زینت است که اثر آن در زندگی اجتماعی ظاهر می گردد ، برای پی بردن به این حقیقت کافی است منظره و حال کسی راکه باپای پیاده یک راه طولانی بیابانی را پیموده و خسته و کوفته و ناتوان به مقصد رسیده ، به طوری که تا مدتی هیچ کاری از او ساخته نیست و نشاطی در او دیده نمی شود ، با منظره کسی مقایسه کنیم که بر یک مرکب راهوار سوار شده زودتر به مقصد رسیده نیروی خود را از دست نداده، نشاط خودرا کاملاً حفظ کرده و آماده انجام هدف های خود و استفاده از وقت و نیروی خویش است ، آیا این زینت نیست ؟

در پایان آیه به مسأله مهم تری اشاره کرده و افکار را به وسایل نقلیه و مرکب های گوناگونی که در آینده در اختیار بشر قرارمی گیرد و بهتر و خوب تر از این حیوانات می تواند استفاده کند متوجه می سازد و می گوید : « خداوند چیزها (وسایل نقلیه دیگر) می آفریند که شما نمی دانید : وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ » .

همان گونه که در تفسیر « مراغی » و تفسیر « فی ظلال » آمده است درک مفهوم این جمله برای ما که در عصر ماشین و وسایل و مرکب های سریع السیر زندگی می کنیم ، ساده و آسان است .

و اگر ملاحظه می کنید که تعبیر به یخلق (می آفریند) کرده است دلیلش واضح است ، زیرا کار انسان در این اختراعات در حقیقت

ص:۳۲

چیزی جز جفت و جور کردن و به هم پیوستن نیست ، اساس آن ها که مواد اصلی را تشکیل می دهد ، تنها با آفرینش خداوندی است ، از این گذشته آن ابتکاری که بشر در طریق اختراع این وسایل به کارمی برد آن هم مولود استعدادی است که خدا به او داده است .

۹ وَ عَلَی اللّهِ قَصْدُ السَّبیلِ وَ مِنْها جائِرٌ وَ لَوْ شاءَ لَهَدیکُمْ اَجْمَعینَ

و بر خداست که راه راست را به بندگان نشان دهد ، اما بعضی از راه ها بیراهه است و اگر خدا بخواهد همه شما را (به اجبار) هدایت می کند (ولی اجبار سودی ندارد) .

« قَصْد » به معنی صاف بودن راه راست و بنابراین « قَصْدُ السَّبیل » به معنی راه راست می باشد ، راهی که انحراف و ضلالت در آن وجود ندارد .

خداوند انسان را با نیروهای مختلفی مجهز ساخته و استعدادهای گوناگونی به او داده تا در مسیر تکامل که هدف آفرینش است به او کمک کند و از این نظر همانند گیاهان و یا انواع جانداران است ، که

نیروها و غرایز لازم برای رسیدن به این هدف در اختیارشان گذارده شده است ، با این تفاوت که انسان با اراده خود و آزادانه تصمیم می گیرد ، ولی حیوانات و گیاهان هدف دار به سوی هدفشان پیش می روند و قوس صعودی تکامل انسان نیز قابل مقایسه با جانداران دیگر نیست .

به این ترتیب از نظرخلقت و آفرینش و تکوین انسان را مجهز به عقل

و استعداد و نیروهای لازم برای پیمودن این صراط مستقیم کرده است .

و از سوی دیگر ، خدا پیامبران را با وحی آسـمانی و تعلیمات کافی و قوانین مورد نیاز انسان فرسـتاده است ، تا از نظر تشـریع ، راه را از چاه مشخّص کرده و با انواع بیان ها او را تشویق به پیمودن این راه کنند و از مسیرهای انحرافی باز دارند .

و جـالب این که خداونـد در آیه فوق این امر را به عنوان فریضه ای بر خود لازم شـمرده و بـا کلمه « عَلَی اللّهِ » (بر خـدا لازم است) از آن یـاد کرده است که هماننـد آن را در آیـات دیگر قرآن نیز می خوانیم « اِنَّ عَلَیْنـا لَلْهُـدی : بر ما است که انسان را هدایت کنیم » (۱۲ / لیل) .

اگر ما ، در وسعت مفهوم « عَلَی اللّهِ قَصْدُ السَّبیلِ » و مجموعه نیروهای مادی و معنوی که در آفرینش انسان و تعلیم و تربیت او به کار رفته دقیق شویم ، به عظمت این نعمت بزرگ که از همه نعمت ها برتر است ، آگاه خواهیم شد .

سپس از آن جا که راه های انحرافی فراوان است ، به انسان ها هشـدار می دهـد و می گویـد : « بعضـی از این راه ها منحرف و بیراهه است » (وَ مِنْها جائِرٌ) .

و از آن جـا که نعمت اختیـار و آزادی اراده و انتخـاب ، یکی از مهم ترین عوامل تکامل انسان می باشـد بایک جمله کوتاه به آن اشاره می کند (وَ لَوْ شاءَ لَهَدیکُمْ اَجْمَعینَ) .

ولی این کـار را نکرد ، چراکه هـدایت اجبـاری ، نه افتخار است و نه تکامل ، بلکه به شـما آزادی داد تا این راه را با پای خود بپیمایید و به

بالاترین اوج تکامل برسید .

۱۰ هُوَ الَّذی اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً لَکُمْ مِنْهُ شَرابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فیهِ تُسیمُونَ

او کسی است که از آسمان آبی فرستاد که شرب شما از آن است و گیاهان و درختان که حیوانات خود را به چرا می برید نیز از آن است .

« تُسیمُون » از ماده « اِسامَه » به معنی چراندن حیوانات است و حیوانات هم از گیاهان زمین استفاده می کنند هم از برگ های درختان و اتفاقا « شَجَر » در لغت عرب معنی وسیعی دارد که هم به درخت گفته می شود و هم به گیاه .

بدون شک منافع آب باران تنها نوشیدن انسان و روئیدن درختان و گیاهان نیست ، بلکه شستشوی زمین ها ، تصفیه هوا ، ایجاد رطوبت لازم برای طراوت پوست تن انسان و راحتی تنفس او و مانند آن همه از فواید باران است ، ولی از آن جا که دو قسمت یاد شده، از اهمیت بیشتری برخوردار بوده روی آن تکیه شده .

۱۱ یُنْبِتُ لَکُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّیْتُونَ وَ النَّخیلَ وَ الْاَعْنابَ وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ اِنَّ فی ذلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ

خداوند با آن (آب باران) برای شما زراعت و زیتون و نخل و انگور می رویاند و از همه میوه ها ، مسلما در این نشانه روشنی است برای گروهی که تفکر می کنند .

« زَرْع » هرگونه زراعتی را شامل می شود ، « زیتون » هم نام آن

درخت مخصوص است و هم نام میوه آن .

« نَخیلَ » (درخت خرما) هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع استعمال می شود و «اَعْناب» جمع « عِنَبَه » به معنی انگور است .

اهمیت مواد غذایی زیتون و خرما و انگور

ممکن است چنین به نظر آید که اگر قرآن از میان انواع میوه ها روی زیتون و خرما (نخل) و انگور تکیه کرده به خاطر وجود آن ها در محیط نزول قرآن بوده است ، ولی با توجه به جهانی و جاودانی بودن قرآن و عمق تعبیراتش روشن می شود که مطلب از این فراتر است .

غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون میوه ها صرف کرده اند به ما می گویند کمتر میوه ای است که برای بدن انسان از نظر غذایی به اندازه این سه میوه ، مفید و مؤثر باشد .

همان ها می گویند : « روغن زیتون » برای تولید سوخت بدن ارزش بسیار فراوان دارد ، کالری حرارتی آن بسیار بالا است و از این جهت یک نیروبخش است و آن ها که می خواهند همواره سلامت خود را حفظ کنند ، باید به این اکسیر علاقمند شوند .

به همین دلیل در روایات اسلامی نیز از آن مدح و تمجید فراوان شده ، درحدیثی از امام علی بن موسی الرضا درباره زیتون چنین می خوانیم : « غذای خوبی است ، دهان را خوشبو و بلغم را برطرف می سازد ، صورت را صفا و طراوت می بخشد ، اعصاب را تقویت نموده و بیماری و درد را از میان می برد و آتش

خشم و غضب را فرومی نشاند » .(۱)

و از آن مهم تر این که درخود قرآن از درخت زیتون به عنوان شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ (درخت پربرکت) یاد شده است .

با پیشرفت دانش پزشکی و غذاشناسی اهمیّت دارویی «خرما» نیز به ثبوت رسیده است . در خرما کلسیم وجود دارد که عامل اصلی استحکام استخوان ها است و نیز فسفر وجود دارد که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب و خستگی است و قوّه بینایی را می افزاید .

و نیز پتاسیم دارد که فقدان آن را در بدن علت حقیقی زخم معده می دانند و وجودآن برای ماهیچه ها و بافت های بدن بسیار پرارزش است.

این سخن امروز در میان غذا شناسان معروف است که خرما از سرطان جلوگیری می کند ، زیرا آمارهایی که در این زمینه تهیه شده نشان می دهد در مناطقی که خرما بیشتر می خورند ابتلای به سرطان

کمتر است و اعراب و صحرانشینانی که در فقر غذایی به سرمی برند به واسطه خوردن خرما هرگز مبتلا به سرطان نمی شوند ، عامل این موضوع را وجود « منیزیم » می دانند .

به همین دلیل در روایات اسلامی نیز روی این ماده غذایی تأکید فراوان دیده می شود، از علی نقل شده که فرمود : « کُلِ التَّمْرَ فَاِنَّ فیهِ شِفاءٌ مِنَ الْاَدْواءِ : خرما بخورید که شفای بیماری ها است »

۱- اسلام پزشک بی دارو .

و نیز روایت شده که بسیاری از اوقات غذای علی را نان و خرما تشکیل می داد .

و در روایت دیگر می خوانیم : « خانه ای که در آن خرما نیست اهل آن خانه در واقع گرسنه اند » (۱)

در آیات سوره مریم نیز خواهد آمد که خداوند مریم را در آن بیابان که فاقد وسیله بود هنگامی که عیسی « عَلی نَبِیِّنا وَ الِهِ وَ عَلَیْهِ

السَّلامُ » را به دنیا آورده بود از رطب تازه روزی داد و این اشاره ای است به این که یکی از بهترین غذاها برای مادری که فرزند به دنیا آورده رطب تازه است و حتی در روایاتی که ذیل آیه آمده می خوانیم بهترین دارو برای چنین زنان همین میوه است .(۲)

و اما در مورد « انگور » به گفته دانشمندان غذاشناس به قدری عوامل مؤثر دارد که می توان گفت ، یک داروخانه طبیعی است ؟ علاوه بر این انگور از نظر خواص ، بسیار نزدیک به شیر مادر است ، یعنی یک غذای کامل محسوب می شود انگور دو برابر گوشت ، در بدن حرارت ایجاد می کند و علاوه بر این ضدّ سم است ، برای تصفیه خون ، دفع رماتیسم ، نقرس و زیادی اوره خون ، اثر درمانی مسلّمی دارد ، انگور معده و روده را لایروبی می کند ، نشاط آفرین و برطرف کننده اندوه است ، اعصاب را تقویت کرده و ویتامین های مختلف موجود در آن به

۱- « سفینه البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۱۲۵ .

۲- « سفینه البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۱۲۵ .

انسان نیرو و توان می بخشد .

انگور علاوه بر این که غذای بسیار پرارزشی است قدرت میکرب کشی قابل ملاحظه ای دارد و حتی عامل مؤثری است برای مبارزه با بیماری سرطان (۱)

به همین دلیل در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله : « خَیْرُ طَعامِکُمُ الْخُبْزُ وَ خَیْرُ فاکِهَتِکُمُ الْعِنَبُ : بهترین طعام شما نان و بهترین میوه شما انگور است ». (۲)

۱۲ وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِاَمْرِه اِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ

او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت و نیز ستارگان به فرمان او مسخر شمایند، دراین نشانه هایی است

(از عظمت خدا) برای گروهی که عقل خودرا به کار می گیرند.

مفهوم واقعی تسخیر موجودات برای انسان آن است که در خدمت منافع او باشند و به نفع او کار کنند و به او امکان بهره گیری دهند ، به همین جهت شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان که هرکدام به نوعی در زندگی انسان اثر دارند و مورد بهره برداری او قرار می گیرند در تسخیر اویند .

۱- «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر »، جلد ۷ ، صفحات ۱۰۱ و ۱۴۲ .

۲- اسلام پزشک بی دارو .

این تعبیر جالب (مسخر بودن موجودات برای انسان به فرمان خدا) علاوه براین که شخصیت و عظمت واقعی انسان را ازدیدگاه اسلام و قرآن روشن می سازد و به او عظمتی می بخشد که در خور مقام خلیفه اللهی است، نعمت های گوناگون خدا را به خاطرش می آورد ، حسّ قدردانی را در او برمی انگیزد و ازنظام بدیعی که درچگونگی این تسخیر به کاررفته ، وی را به خدا نزدیک می سازد. به همین جهت در پایان آیه می گوید : « در این تسخیر نشانه هایی است برای آن ها که اندیشه می کنند » .

برای آگاهی بیشتر از اسرار این تسخیر به شرح مبسوطی که در

سوره ابراهیم آیات ۳۲ و ۳۳ آوردیم مراجعه فرمایید .

۱۳ وَ ما ذَرَاَلَکُمْ فِی الْاَرْضِ مُخْتَلِفا اَلْوانُهُ اِنَّ فی ذلِکَ لاَیَهً لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ

(علاوه بر این) مخلوقاتی را که در زمین آفریده نیز مسخر (فرمان شما) ساخت، مخلوقاتی با رنگ های مختلف، در این نشانه روشنی است برای گروهی که متذکر می شوند.

از انواع پوشش ها ، غذاها ، همسران پاك ، وسایل رفاهی گرفته تا انواع معادن و منابع مفید زیرزمینی و روی زمینی و سایر نعمت ها همه را مسخّر فرمان شما ساخت .

نعمت های مادی و معنوی

جالب این که در آیات فوق نعمت های مادّی و معنوی آن چنان به هم آمیخته شده است که نمی توان آن ها را از یکدیگر تفکیك کرد ، با این حال لحن آیات مزبور درزمینه نعمت های معنوی بامادی متفاوت است.

ص:۴۰

در هیچ مورد نمی گوید بر خدا است که فلان رزق و روزی را برای شـما بیافرینند ، اما در مورد هدایت به راه راست می گوید : « بر خدااست که راه راست را به شما نشان دهد » و نیروهای لازم را برای پیمودن این راه از نظر تکوین و تشریع در اختیارتان بگذارد .

اصولاً بحث های یک بعدی از روش قرآن دور است ، حتی آن جا که سـخن از آفرینش درختان و میوه ها و تسـخیر خورشـید ومـاه به میـان می آورد بـاز آن را در مسـیر یک هـدف معنوی قرار می دهـد و می گویـد : «این نعمت های مادی نیز نشانه ای است از عظمت آفرینش و آفریدگار».

۱۴ وَ هُوَ الَّذی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحْما طَرِیّا وَ تَسْتَخْرِجُوامِنْهُ حِلْیَهً تَلْبَسُونَهاوَتَرَی الْفُلْکَ مَواخِرَ فیهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِه وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ

او کسـی است که دریـا را مسـخّر (شـما) سـاخت تا از آن گوشت تازه بخوریـد و وسایل زینتی برای پوشـش ازآن اسـتخراج نمایید و کشتی ها را می بینید که سینه دریا را می شکافند تا شما (به تجارت پردازید) و از فضل خدا بهره گیرید ، شاید شکر نعمت های او را بجا آورید .

« فُلْک » به معنای کشتی است و هم به معنی مفرد آمده و هم به معنی جمع .

« مَواخِر » جمع « ماخِرَه » از ماده « مَخْر » به معنی شـکافتن آب از چپ و راست است و به صـدای وزش بادهای شدید نیز گفته می شود ، و از آن جا که کشتی ها به هنگام حرکت آب ها را با سینه خود

می شکافند به آن ها « ماخِر » یا « ماخِرَه » می گویند .

قسمت عمده روی زمین را دریاها تشکیل می دهند و نیز می دانیم نخستین جوانه حیات در دریاها آشکار شده و هم اکنون نیز دریا منبع مهمّی برای ادامه حیات انسان و همه موجودات روی زمین است و قراردادن آن در خدمت بشر یکی از نعمت های بزرگ خدا است .

سپس به سه قسمت از منابع دریاها اشاره کرده می فرماید :

« تا از آن گوشت تازه بخورید : لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْما طَرِيا » .

گوشتی که زحمت پرورش آن را نکشیده اید تنها

دست قدرت خدا آن را در دل اقیانوس ها پرورش داده و رایگان در اختیارتان گذارده است .

مخصوصا تکیه روی طراوت و تازگی این گوشت ، با توجه به این که در آن عصر و زمان از یک جهت و در عصر و زمان ما از جهت دیگر ، گوشت های کهنه فراوان بوده و هست ، اهمیت این نعمت را آشکارتر می سازد و هم اهمیت تغذیه از گوشت تازه را .

دیگر از منابع آن مواد زینتی است که از دریاها استخراج می شود لذا اضافه می کند: « تا ازآن زینتی برای پوشیدن استخراج کنید : وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها » .

انسان مانند چهارپایان نیست که ذوق نداشته باشد ، بلکه یکی از ابعاد معروف چهارگانه روح انسان را حسّ زیبایی تشکیل می دهد که سرچشمه پیدایش شعر و هنر اصیل و مانند آن ها است .

بدون شک این بعد از روح انسانی نقش مؤثری در حیات بشردارد،

لذا باید به طرز صحیح و سالمی دور از هرگونه افراط و تفریط و اسراف و تبذیر اشباع گردد .

آن ها که غرق در تجمّل پرستی و انواع زینتند به همان گونه گمراهند که افراد خشک و مخالف هرگونه زینت چرا که یکی در طرف افراط و مایه نابودی سرمایه ها و ایجاد فاصله طبقاتی و کشتن معنویات است و دیگری در طرف تفریط و باعث خمودی و رکود .

به همین دلیل در اسلام ، استفاده از زینت به صورت معقول و خالی از هرگونه اسراف مانند بهره گیری از لباس های خوب ، انواع عطریات، بعضی سنگ های قیمتی و مانند آن مخصوصا در مورد زنان که نیاز روحیشان به زینت بیشتر است توصیه شده است ، ولی باز تأکید می کنیم که باید خالی از اسراف و تبذیر باشد .

بالاخره سوّمین نعمت دریا را حرکت کشتی ها به عنوان یک وسیله مهم برای انتقال انسان و نیازمندی های او ، ذکر می کند و می فرماید : « کشتی ها را می بینی که آب ها را بر صفحه اقیانوس ها می شکافند : وَ تَرَی الْفُلْکَ مَواخِرَ فیهِ» .

اصولاً چه کسی این خاصیّت را در مادّه ای که کشتی را از آن می سازند قرارداد تا روی آب بایستد ، آیا اگر همه چیز از آب سنگین تر بود و فشار مخصوص آب نیز نبود ، هرگز می توانستیم بر صفحه بی کران اقیانوس ها حرکت کنیم ؟

به علاوه چه کسی بادهای منظم را بر صفحه اقیانوس ها به حرکت درآورد ؟ و یا چه کسی در بخار آن همه قدرت آفرید تا با نیروی آن

ص:۴۳

کشتی های موتوری را بر صفحه اقیانوس ها به حرکت درآوریم ؟

آیا هریک از این ها نعمت بزرگی نیست ؟

توجه به این نکته که راه های دریایی از جاده های خشکی بسیار وسیع تر، کم خرج تر و آماده تر است و نیز توجه به این که کشتی های غول پیکر که گاهی به عظمت یک شهر می باشند ، عظیم ترین وسیله نقلیه بشر را تشکیل می دهند عظمت نعمت دریاها را برای کشتیرانی واضح تر می کند .

۱۵ وَ اَلْقی فِی الْاَرْضِ رَواسِیَ اَنْ تَمیدَبِکُمْ وَ اَنْهارا وَ سُبُلًا لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ

و در زمین کوه های ثابت و محکمی افکند تا لرزش آن را نسبت به شما بگیرد و نهرها ایجاد کرد و راه هایی تا هدایت شوید .

کوه ها از ریشه به هم پیوسته اند و همچون زرهی کره زمین را دربرگرفته اند و این سبب می شود که از لرزش های شدید زمین که بر اثر فشار گازهای درونی هرلحظه ممکن است رخ دهد تا حد زیادی جلوگیری شود .

از این گذشته وضع خاصّ کوه ها مقاومت پوسته زمین را در مقابل جاذبه ماه (جزر و مد) زیاد می کند و اثر آن را به حداقل می رساند .

از سوی سوّم از قدرت طوفان های شدید و حرکت دایمی بادها بر پوسته زمین می کاهد چرا که اگر کوه ها نبودند سطح هموار زمین دائما

ص:۴۴

در معرض تندبادها قرار داشت و آرامشی متصور نبود .

و از آن جا که کوه ها یکی از مخازن اصلی آب ها (چه به صورت برف و یخ و چه به صورت آب های درونی) می باشند بلافاصله بعد از آن ، نعمت وجود نهرها را بیان کرده ، می گوید : « و برای شما نهرهایی قرار دادیم : وَ اَنْهارا» .

و از آن جا که وجود کوه ها ممکن است این توهّم را به وجود آورد که بخش های زمین را از یکدیگر جدا می کند و راه ها را می بندد ، چنین اضافه می کند : « و برای شما راه ها قرارداد تا هدایت شوید: وَ سُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ » .

این مسأله قابل توجه است که درمیان بزرگ ترین سلسله جبال دنیا غالبا بریدگی هایی وجود دارد که انسان می تواند راه خود را از میان آن ها پیدا کند و کمتر اتفاق می افتد که این کوه ها به کلّی بخش های زمین را از هم جداکنند .

۱۶ وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ

و (نیز) علاماتی قرار دارد و (شب هنگام) آن ها به وسیله ستارگان هدایت می شوند .

این علامت ها انواع زیادی دارد : شکل کوه ها و درّه ها و بریدگی های آن ها ، فراز و نشیب های قطعات مختلف زمین، رنگ خاک ها و کوه ها و حتی چگونگی وزش بادها هریک ، علامتی برای پیدا کردن راه ها است .

برای این که بدانیم وجود این علامات تا چه حدّ به رهروان

کمک می کند و آن ها را از دور گشتن و گم شدن رهایی می بخشد ، کافی است وضع بعضی از بیابان های یکنواخت را که در پاره ای از مناطق وجود دارد در نظربگیریم که عبور از آن ها فوق العاده مشکل و خطرناک است و چه بسیار کسانی که از آن ها رفتند و هیچ گاه بازنگشتند ، فکر کنید اگر همه روی زمین این چنین یکنواخت بود کوه ها به یک اندازه ، دشت ها یکرنگ ، درّه ها شبیه هم ، آیا انسان ها می توانستند به آسانی راه خود را پیدا کنند ؟

ولی از آن جا که در پاره ای از اوقات در بیابان ها ، در شب های تاریک ، یا هنگامی که انسان شبانه در دل اقیانوس ها سفر می کند از این علامات خبری نیست ، خداوند علامات آسمانی را به کمک فرستاده تا اگر در زمین علامتی نیست ، از علامت آسمان استفاده کنند و گمراه نشوند . لذا اضافه می کند « و به وسیله ستارگان ، مردم هدایت می شوند : وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ » .

البته این یکی از فواید ستارگان است ، آن ها فواید بسیاری دارند ولی اگر تنها همین فایده بود باز مهم بود ، مخصوصا پیش از آن که طبق نقشه ها راه خود را به سوی مقصد بازیابند ، حرکت در روی دریاها بدون استفاده از ستارگان امکان پذیر ، نبود و به همین جهت شب هایی که ابر آسمان را می پوشانید کشتی ها از حرکت بازمی ماندند و اگر به راه خود ادامه می دادند خطر مرگ آن ها را تهدید می کرد .

البتّه می دانیم ستارگانی که در نظر ما در آسمان جابجا می شوند پنج ستاره بیشتر نیستند که آن ها را سیارات می گویند ، (البته سیارات بیش

ص:۴۶

از این هستند ، اما بقیه با چشم کمتر دیده می شوند) باقی ستاره ها جای

نسبی خود را حفظ می کنند ، گویی همچون مرواریدهایی هستند که به روی پارچه تیره رنگی دوخته شده اند این پارچه را از یـک طرف افق می کشـند و به سوی دیگر می برنـد و به تعـبیر دیگر حرکت ثوابت حرکت گروهی و دسـته جمعی است ، اما حرکت سیارات حرکت انفرادی می باشد به طوری که فاصله هایشان با بقیه ستاره ها تغییر می کند .

علاوه بر این ، ستاره های ثوابت شکل های مخصوصـی را تشـکیل داده اند که به « اشـکال فلکی » معروفند و شـناخت آن ها برای پیدا کردن جهات چهارگانه (شمال و جنوب و مشرق و مغرب) بسیار مؤثر است .

سرنوشت هر کس به دست خود اوست و اجباری در کار نیست

۳۶ وَ لَقَـدْبَعَثْنا فی کُلِ اُمَّهٍ رَسُولاً اَنِ اعْبُدُوااللّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ الضَّلالَهُ فَسـیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الْمُکَذِّبینَ

ما در هر امتی رسولی فرستادیم که خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید خداوند گروهی را هدایت کرد و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت پس در روی زمین سیر کنید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود ؟

« اُمَّت » از کلمه « اُمّ » به معنی مادر و یا به معنی هرچیزی که

دیگری را به خود ضمیمه می کند آمده است واز این رو به هرجماعتی که در میان آن ها یک نوع وحدت ، از نظر زمان یا مکان یا تفکر و یا هدف بوده باشد می گویند واز بررسی موارد استعمال آن در قرآن که به ۶۴ مورد بالغ می شود این واقعیّت تأیید می گردد .

« طاغُوت » صیغه مبالغه از ماده طغیان به معنی متجاوز و متعدی از حدّ و مرز است و به هرچیزی که وسیله تجاوز از حدّ گردد نیز گفته می شود ، از این جهت به شیطان ، بت ، حاکم جبّار و ستمگر و مستکبر و بالاخره مسیری که به غیرحق منتهی گردد ، طاغوت گفته می شود .

این کلمه هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع استعمال می شود ، هرچند گاهی آن را به « طواغیت » جمع می بندند .

دعوت به سوی « توحید » و « مبارزه با طاغوت » اساس دعوت تمام پیامبران را تشکیل می داده و نخستین چیزی بوده است که همه بدون استثناء به آن دعوت می کردند ، چرا که اگر پایه های توحید محکم نشود و طاغوت ها از جوامع انسانی و محیط افکار طرد نگردند ، هیچ برنامه اصلاحی قابل پیاده کردن نیست .

اکنون ببینیم نتیجه دعوت انبیاء به توحید به کجا رسید ، در این جا قرآن می گوید :

« گروهی از آن امت ها کسانی بودند که خدایشان (آن ها را) هدایت کرد : فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللّهُ » .

« و گروهی از آنان ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت : وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ الضَّلالَهُ » .

ص:۴۸

گرچه باز در این آیه پیروان مکتب جبر سروصدا بلندکرده اند که این هم دلیل دیگری بر مکتب ما ولی اگرآیات هدایت و ضلالت را در کنار هم بچینیم هیچ گونه ابهامی در آن ها نیست و نه تنها اشاره ای به جبر نمی کند بلکه به وضوح مسأله اختیار و اراده و آزادی انسان را بیان می دارد، چرا که بسیاری ازآیات قرآن می گوید هدایت و ضلال الهی به دنبال شایستگی ها یا ناشایستگی هایی است که در انسان ها بر اثر اعمالشان پیدا می شود .

خداوندظالمان، مسرفان، دروغگویان و مانند آن ها را ، طبق صریح آیات قرآن ، هدایت نمی کند، ولی به عکس آن هایی که در راه خدا جهاد و تلاش و کوشش می کنندو آن هایی که دعوت پیامبران را می پذیرند، همه رامشمول الطاف خودقرارداده ودرمسیرپرفرازونشیب تکامل وسیر الی اللّه هدایتشان می کند ، ولی گروه اول را به حال خود وامی گذارد ، تا نتیجه اعمالشان دامان آن ها را بگیرد و در بیراهه ها سرگردان شوند .

و از آن جا که خاصیّت اعمال اعم از نیک و بد از ناحیه خدا است ، نتایج آن ها را می توان به خدا نسبت داد .

قرآن مجید درباره « سیر در ارض » و مطالعه آثار پیشینیان بحث های فراوان و جالبی دارد که در ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران مشروحا بیان شده است .

هر امتّی رسولی دارد

در آیه فوق خواندیم که خداوند می گوید : « در میان هر امتی ، رسولی مبعوث کردیم » و به دنبال آن این سؤال پیش می آید که اگر درهر امتی رسولی فرستاده شده باشد، باید پیامبران از تمام کشورهای

جهان برخاسته باشند ، زیرا هریک از آن ها حداقل امتی هستند، درحالی که تاریخ چنین چیزی به ما نشان نمی دهد ؟

پاسخ به این سؤال بـا توجه به یـک نکته روشن می شود و آن این که هـدف از فرسـتادن پیامبران این است که دعوت الهی به گوش امت هـا برسـد ، وگرنه می دانیم مثلاًـ در زمانی که پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله در مکه یا مـدینه قیام کردنـد ، در شهرهای دیگر حجاز پیامبری نبود ، ولی فرسـتادگان رسول اللّه به آن مناطق گسـیل شدنـد و صـدای پیامبر را به گوش همگان رساندند .

علاـوه بر این خود پیـامبر صـلی الله علیه و آله نـامه هایی نوشت و با رسولانی به کشورهای مختلفماننـد ایران و روم و حبشـه فرستاد و پیام الهی را به آن ها ابلاغ کرد .

هم اکنون مـا امتی هستیم که دعوت پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله را از وراء اعصـار و قرون به وسـیله دانشـمندان که پیـام آوران آن پیامبرند شنیده ایم و منظور از مبعوث ساختن در هر امتی چیزی غیر از این نیست .

۳۷ اِنْ تَحْرِصْ عَلی هُدیهُمْ فَاِنَّ اللّهَ لا یَهْدی مَنْ یُضِلُّ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرینَ

هرقـدر برهـدایت آن ها حریص باشـی (سودی نـدارد) چرا که خداوندکسـی راکه گمراه ساخت هدایت نمی کند و یاورانی نخواهند داشت .

« تَحْرِص » از ماده « حِرْص » به معنی طلب کردن چیزی با جدیّت و کوشش است .

ص:۵۰

بدیهی است این جمله در حق همه منحرفان نیست ، زیرا وظیفه

پیامبر تبلیغ و هـدایت است و می دانیم و تاریخ نیز گـواهی داده که این تبلیغ و هـدایت در مورد بسیاری از گمراهـان اثرمی گذارد و به آیین حق می پیوندند و عاشقانه ازآن دفاع می کنند

بنابراین جمله فوق مخصوص آن گروه است که خیره سری و لجاجت را به حد اعلا رسانده و آن چنان در استکبار و غرور و غفلت و گناه غرق هستند که دیگر درهای هدایت به روی آن ها گشوده نخواهد شد ، این ها هستند که هرچند پیامبر صلی الله علیه و آله برای هـدایت آن ها بکوشـد نتیجه ای ندارد ، زیرا به خاطر اعمالشان آن چنان گمراه شده اند که دیگر قابل هدایت نیستند .

طبیعی است چنین افرادی یار و یاوری نیز نمی توانند داشته باشند زیرا هر ناصر و یاور در زمینه مناسب اقدام می کند .

ضمنا این تعبیر خود دلیلی بر نفی جبر است ، چرا که « ناصـر » مربوط به جایی است که جوششـی از درون خود انسان باشـد و نقش او نقش کمک و یاری باشد .

تعبیر به « ناصِرینَ » به صورت جمع شاید اشاره به آن است که گروه مؤمنان برعکس این گروه نه یک یار بلکه یاران و یاوران متعـدد دارنـد ، خـدا یار آن ها است، پیامبران و بندگان صالح خدا یار آن ها هسـتند و فرشـتگان رحمت نیز یاورشان محسوب می شوند .

در سوره مؤمن آیه ۵۱ می خوانیم : « اِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْاَشْهادُ : ما پیامبران خویش و

همچنین مؤمنان را در زندگی این جهان و در روز قیامت ، روزی که شاهدان برای شهادت قیام می کنند یاری خواهیم کرد » .

و در سوره فصلت آیه ۳۰ می خوانیم :« اِنَّ الَّذینَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَهُ اَلاّ تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ اَبْشِرُوا بِالجَنَّهِ الَّتی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ : کسانی که بگویند پروردگار ما اللّه است و در راه این عقیده ، استقامت به خرج دهند ، فرشتگان آسمان بر آن ها نازل می شوند و می گویند نترسید و محزون نباشید و بشارت باد بر شما ، بهشتی که به آن وعده داده شده اید » .

اگر نمی دانید بپرسید

۴۳ وَ ما اَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ اِلاّ رِجالاً نُوحی اِلَیْهِمْ فَسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ

ماپیش ازتوجزمردانی که به آن ها وحی می کردیم نفرستادیم، اگر نمی دانید از اهل اطلاع سؤال کنید .

آری این مردان از جنس بشر بودند ، با تمام غرایز و عواطف انسانی ، دردهای آن ها را از همه بهتر تشخیص می دادند و نیازهای آن ها را به خوبی درک می کردند ، درحالی که هیچ فرشته ای نمی تواند از این امور به خوبی آگاه گردد و آن چه را در درون یک انسان می گذرد به وضوح درک کند .

مسلما مردان وحی وظیفه ای جز ابلاغ رسالت نداشتند ، کار آن ها گرفتن وحی و رساندن به انسان ها و کوشش از طرق عادی برای تحقق بخشیدن به اهداف وحی بود ، نه این که با یک نیروی خارق العاده الهی و

برهم زدن همه قوانین طبیعت ، مردم را مجبور به قبول دعوت و ترک

(۷۴) سوره نَحل

همه انحرافات کنند، که اگر چنین می کردند ایمان آوردن افتخار و تکامل نبود .

سپس برای تأکید و تأیید این واقعیت اضافه می کند : « اگر این موضوع را نمی دانید بروید و از اهل اطلاع بپرسید : فَسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ » .

« ذِکْر » به معنی آگاهی و اطلاع است و « اَهْلَ الذِّکْرِ » مفهوم وسیعی دارد که همه آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه های مختلف شامل می شود و اگر بسیاری از مفسرین اهل ذکر را در این جا به معنی علمای اهل کتاب تفسیر کرده اند نه به این معنی است که اهل ذکر مفهوم محدودی داشته باشد بلکه در واقع از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است زیرا سؤال درباره پیامبران و رسولان پیشین و این که آن ها مردانی از جنس بشر با برنامه های تبلیغی و اجرایی بودند قاعدتا می بایست از دانشمندان اهل کتاب و علمای یهود و نصاری بشود ، درست است که آن ها با مشرکان درتمام جهات هم عقیده نبودند، ولی همگی دراین جهت که بااسلام مخالفت داشتند، هماهنگ بودند، بنابراین علمای اهل کتاب برای بیان حال پیامبران پیشین منبع خوبی برای مشرکان محسوب می شدند .

درهرموضوعی بایدبه متخصص همان موضوع مراجعه کرد

آیه فوق بیانگر یک اصل اساسی اسلامی در تمام زمینه های زندگی مادی و معنوی است و به همه مسلمانان تأکید می کند که آن چه را نمی دانند از اهل اطلاعش بپرسند و پیش خود در مسایلی

که آگاهی ندارند دخالت نکنند .

به این ترتیب « مسأله تخصص » نه تنها در زمینه مسائل اسلامی و دینی از سوی قرآن به رسمیت شناخته شده ، بلکه در همه زمینه ها مورد قبول و تأکید است و روی این حساب بر همه مسلمانان لازم است که در هر عصر و زمان افراد آگاه و صاحب نظر در همه زمینه ها داشته باشند که اگر کسانی مسایلی را نمی دانند به آن ها مراجعه کنند. ولی ذکر این نکته نیز لازم است که باید به متخصصان و صاحب نظرانی مراجعه کرد که صداقت و درستی و بی نظری آن ها ثابت و محقق است ، آیا ما هرگز به یک طبیب آگاه و متخصص در رشته خود که از صداقت و درست کاریش در همان کار خود ، مطمئن نیستیم مراجعه می کنیم ؟ لذا در مباحث مربوط به تقلید و مرجعیت ، صفت عدالت را در کنار اجتهاد و یا اعلمیّت قرار داده اند ، یعنی مرجع تقلید هم باید عالم و آگاه به مسائل اسلامی باشد و هم با تقوا و پرهیزکار .

۴۴ بِالْبَیِّناتِ وَ الزُّبُرِ وَ اَنْزَلْنا اِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ اِلَیْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ

(از آن ها که آگاهند) از دلایل روشن و کتب (پیامبران پیشین) و ما این ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آن چه به سوی مردم نازل شده است برای آن ها تبیین کنی، شاید اندیشه کنند .

« بَیِّناتِ » جمع « بَیِّنَه » به معنی دلایل روشن است و ممکن است در این جا اشاره به معجزات و سایر دلایل اثبات حقانیّت انبیاء باشد ،

ص:۵۴

«زُبُر» جمع « زَبُور » به معنی کتاب است ، در واقع « بَیِّناتِ » دلایل

اثبات نبوت را می گوید و « زُبُر » اشاره به کتاب هایی است که تعلیمات انبیاء در آن جمع بوده است .

سپس روی سخن را به پیامبر کرده و می گوید : « وَ اَنْزَلْنا اِلَیْکَ الذِّکْرَ ... »

در واقع دعوت و برنـامه رسـالت تو از نظر اصولی چیز نوظهور و بی سـابقه ای نیست همـان گونه که بر رسولان پیشـین ، کتب آسـمانی نازل کردیم تا مردم را به وظائفشان در برابر خدا و خلق و خویشـتن آشنا سازند بر تو نیز این قرآن را نازل کردیم ، تا به تبیین مفاهیم و تعالیم آن بپردازی و اندیشه انسان ها را بیدار سازی ، تا با احساس تعهد و مسؤولیت (نه از طریق اجبار و قوه قهریه ناشناخته الهی) در راه حق گام بگذارند و به سوی تکامل پیش بروند .

سجده همه جنبندگان حتی سایه هایشان برای خدا

۴۸ اَوَلَمْ یَرَوْا اِلی ما خَلَقَ اللّهُ مِنْ شَیْ ءٍ یَتَفَیَّؤُا ظِلالُهُ عَنِ الْیَمینِ وَ الشَّمائِلِ سُجَّدا لِلّهِ وَ هُمْ داخِرُونَ

آیـاآن ها مخلوقات خـدا را ندیدنـد که چگونه سایه هایشان از راست و چپ حرکت دارنـد و با خضوع برای خـدا سـجده می کنند .

«داخِر» در اصل از ماده « دُخُور » به معنی تواضع و کوچکی است .

« یَتَفَیَّؤُ » از ماده « فَیْی ء » به معنی باز گشت و رجوع است .

بعضی گفته اندعرب سایه موجودات را به هنگام صبحگاهان ، «ظِل»

ص:۵۵

می نامـد و در عصـر گاهان « فیی ء » و اگر می بینیـم بـه قسـمتی از غنـایم و امـوال فیی ء گفتـه می شـود ، اشـاره لطیفی به این حقیقت است که بهترین غنـایم دنیـا همچون سایه عصـر گاه است که به زودی زایل و فانی می شود. ولی با توجه به این که در آیه فوق به سایه های راست و چپ اشـیاء اشاره شـده و کلمه « فیی ء » برای همه آن ها به کار رفته اسـتفاده می شود که فیی ء در این جا معنی وسیعی دارد و هر گونه سایه را شامل می شود .

هنگامی که انسان در موقع طلوع آفتاب رو به طرف جنوب بایسـتد می بیند قرص خورشـید از سـمت چپ ، از افق مشـرق ، سر برمی آورد و

سـایه همه اجسـام به طرف راست او می افتنـد که همان طرف غرب است ، این امر همچنان ادامه دارد و سایه ها مرتبا به طرف راست جابجـا می شونـد ، تـا زوال ظهر در این هنگـام ، سایه ها به طرف چپ تغییر مکان می دهنـد تا هنگام غروب آفتاب که سایه های بزرگ و طولانی اجسام در طرف مشرق گسترده می شوند و با غروب آفتاب ، همه آن ها پنهان می گردند .

در این جـا خداونـد حرکت سـایه هـای اجسـام را در راست و چپ به عنوان نشـانه ای از عظمتش معرفی می کنـد و آن هـا را درحال سجده برای پروردگار و تواضع خضوع می داند .

نقش سایه ها در زندگی ما

بـدون شک سایه های اجسام نقش مؤثری در زنـدگی ما دارنـد که شایـد بسـیاری از آن غافل باشـند و انگشت گذاردن قرآن روی مسأله سایه ها برای توجه دادن به همین نکته است .

سایه ها با این که چیزی جز عدم نور نیستند فواید فراوانی دارند :

همان گونه که نور آفتاب و اشعه حیات بخش آن مایه زنـدگی و رشـد و نمو موجودات است ، سایه ها نیز برای تعدیل تابش اشعه نـور ، نقش حیـاتی دارنـد ، تـابش یکنـواخت آفتـاب آن هم در یـک مـدت طولا ـنی، همه چیز را پژمرده می کنـد و می سوزاند، ولی نوازش متناوب سایه ها آن را در حدّ متعادل و مؤثری نگاه می دارد :

برای آن هـا که بیابـان گردنـد و یا گرفتار بیابان می شونـد ، نقش مؤثر سایه ها در نجات انسان ها فوق العاده محسوس است ، آن هم سـایه ای که متحرک است و در یک جا متمرکز نمی شود و به هر سو حرکت می کنـد ، هماهنگ با خواسـته ها و نیاز انسان .

موضوع مهم دیگر این که برخلاف تصور عمومی تنها نور سـبب رؤیت اشـیاء نیست، بلکه همواره بایدنور باسایه ها و نیم سایه ها توأم گردد ، تا مشاهـده اشـیاء تحقق پذیرد ، به تعبیر دیگر اگر در اطراف موجودی نور یکسان بتابد به طوری که هیچ گونه سایه و نیم سایه ای نداشته باشد هرگز چنین اشیایی که غرق در نور هستند مشاهده نخواهند شد.

یعنی همـان طور که در تـاریکی مطلق چیزی قابل مشاهـده نیست ، در نور مطلق نیز چیزی قابل رؤیت نمی باشـد ، بلکه دیـدن اشـیاء از آمیختن نـور و ظلمت (نـور و سـایه هـا) امکـان پـذیر می شود ، به این ترتیب ، سـایه هـا نقش مؤثری در مشاهـده و تشخیص و شناخت اشیاء از یکدیگر دارند .

ص:۵۷

در سایر کرات آسمانی موجودات زنده وجود دارد

۴۹ وَ لِلّهِ یَسْجُدُ ما فِی السَّمواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ دابَّهٍ وَ الْمَلائِکَهُ وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ

(نه تنها سایه ها بلکه) تمام آن چه در آسمان ها و در زمین از جنبندگان وجوددارد و همچنین فرشتگان، برای خدا سجده می کنند و هیچ گونه تکبری ندارند .

« دابَهٍ » به معنی موجودات جنبنده است و از آن مفهوم حیات و زندگی نیز استفاده می شود و این که آیه فوق می گوید تمام جنبندگانی که در آسمان و زمین هستند برای خدا سجده می کنند استفاده می کنیم که در سایر کرات آسمانی نیز موجودات زنده و جنبنده وجود دارد .

حقیقت سجده نهایت خضوع و تواضع و پرستش است و آن سجده معمولی ما که بر هفت عضو انجام می دهیم مصداقی از این مفهوم عام است و منحصر به آن نیست .

و از آن جا که همه موجودات و مخلوقات خدا ، در جهان تکوین و آفرینش ، تسلیم قوانین عمومی عالم هستی می باشند و از مسیر این قوانین منحرف نمی شوند و این قوانین همگی از ناحیه خدا است پس در حقیقت همه در پیشگاه او سجده می کنند ، همه بیانگر عظمت علم و قدرت او هستند همه نشانه بزرگی و بی نیازی او می باشند و بالاخره همه دلیل بر ذات مقدّس اویند .

و اما این که در آیه فوق ، ملائکه به طور جداگانه ذکر شده ، به خاطر آن است که دابّه تنها به جنبندگانی گفته می شود که جسمانی هستند و اگر

فرشتگان رفت و آمدی دارند و حضور و غیابی ، نه به معنی جسمانی و مادّی است تا در مفهوم دابّه داخل گردند .

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم : « خداوند فرشتگانی دارد که از آغاز آفرینش آن ها تا روز رستاخیز برای خدا سجده می کنند و در آن روز سر از سجده برمی دارند و می گویند : " ما عَبَدْناکَ حَقَّ عِبادَتِکَ " : ما حق عبادت ترا انجام ندادیم » .

جمله « وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ » اشاره به وضع و حال فرشتگان است ، که آن ها در خضوع و سجده در پیشگاه حق کمترین استکبار به خود راه نمی دهند .

۵۰ یَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ

آن ها از (مخالفت) پروردگارشان که حاکم برآن هاست می ترسند و آن چه را مأموریت دارند انجام می دهند .

ازاین آیه به خوبی استفاده می شود که نشانه نفی استکبار دوچیز است : ترس در برابر مسؤولیت ها و انجام فرمان های خدا بدون چون و چرا که یکی اشاره به وضع روانی افراد غیر مستکبر دارد و دیگری اشاره به طرز عمل آن ها و برخوردشان با قوانین و دستورها و دومی انعکاسی است از اولی و تحقق عینی آن است. مسلما کلمه «مِنْ فَوْقِهِمْ» اشاره به بالا بودن حسّی و مکانی نیست بلکه به برتری مقامی اشاره می کند ، چرا که خدا از همه برتر و بالاتر است .

در آیه ۶۱ سوره انعام می خوانیم : « وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ : او بر فراز بندگان قاهر است » و حتی فرعون هنگامی که می خواست قدرت

و قوت خودرا نشان بدهد می گفت : « وَ اِنّا فَوْقَهُمْ قاهِرُونَ : من بر فراز آن ها قاهرم » (۱۲۷ / اعراف) .

در تمام این موارد ، « فَوْق » همان برتری مقامی را بیان می کند .

دین یکی ، معبود هم یکی

۵۱ وَ قالَ اللّهُ لا تَتَّخِذُوا اِلهَیْنِ اثْنَیْنِ اِنَّما هُوَ اِلهٌ واحِدٌ فَاِیّایَ فَارْهَبُونِ

و خداوند فرمان داده دو معبود انتخاب نکنید ، معبود (شما) تنها یکی است ، تنها از (کیفر) من بترسید .

در این آیه تنها نفی دو معبود شده است ، درحالی که می دانیم مشرکان عرب ، بت ها و معبودهای بسیار زیادی داشته و بت خانه های آن ها مملواز انواع و اشکال بت های مختلف بود ، این تعبیر ممکن است اشاره به یکی از چند نکته و یا همه نکات زیر باشد :

آیه می گوید حتی پرستش دو معبود غلط است تا چه رسد به پرستش معبودهای متعدد و به تعبیر دیگر حداقل را بیان کرده تا بقیه به طور مؤکدتری نفی شوند ، زیرا هر عددی را بخواهیم مافوق واحد انتخاب کنیم باید از دو بگذریم .

در این جا همه معبودهای باطل ، یکی محسوب شده ، می گوید آن هارادرمقابل حق قراردهیدودومعبود(حق وباطل)رانپرستید.

عرب های جاهلی در حقیقت دو معبود برای خود انتخاب کرده بودند : معبودی که خالق و آفریننده جهان است یعنی اللّه که به او اعتقاد داشتند و دیگر معبودی که او را واسطه میان خود و اللّه و منشأ

خیر و برکت و نعمت می دانستند، یعنی بت ها .

ممکن است آیه فوق ناظر به نفی عقیده « ثَنَوِیّین » (دوگانه پرستان) همان هاکه قایل به خدای خیر و خدای شر بودند باشد ، چرا که آن ها منطقی هرچند ضعیف و نادرست برای خود در این دوگانه پرستی داشتند ولی بت پرستان عرب حتی این منطق ضعیف را هم نداشتند .

مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در ذیل همین آیه جمله لطیفی از بعضی از حکماء نقل می کند و آن این که « پروردگار به تو دستور داده است که دو معبود را مپرست ، اما تو آن همه معبود برای خود ساختی ، نفس سرکش تو بتی است و هوی و هوست بت دیگر و دنیا و هدف های مادّیت بت های دیگر ، تو حتی در برابر انسان ها سجده می کنی تو چگونه یگانه پرستی ؟ »

۵۲ وَ لَهُ ما فِی السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَهُ الدّینُ واصِبا اَفَغَیْرَ اللّهِ تَتَّقُونَ

آن چه در آسمان ها و زمین است از آن او است و همواره

دین (و قوانین دینی) از او می باشد و آیا از غیر اومی ترسید؟

« واصِب » در اصل از ماده « وُصُوب » به معنی دوام گرفته شده است و بعضی آن را به معنی « خالص » تفسیر کرده اند (طبعا تا چیزی خالص نباشد دوام پیدا نخواهد کرد) و ممکن است تعبیر آیه فوق اشاره به هر دو جهت باشد ، یعنی همیشه و هر زمان دین خالص از آن خدا است. هنگامی که ثابت شد عالم هستی از آن او است و قوانین

ص:۶۱

تکوینی را او ایجاد کرده مسلم است که قوانین تشریعی هم باید به وسیله او تعیین گردد و طبعا اطاعت نیز مخصوص او است .

۵۳ وَ ما بِکُمْ مِنْ نِعْمَهٍ فَمِنَ اللّهِ ثُمَّ إِذا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فَإِلَیْهِ تَجْئَرُونَ

آن چه از نعمت ها دارید همه از ناحیه خدا است ، سپس هنگامی که ناراحتی ها به شما می رسد او را می خوانید .

« تَجْئَرُونَ » در اصل از ماده « جُؤار » به معنی آوای چهارپایان و وحوش است که بی اختیار به هنگام درد و رنج سر می دهند و سپس به عنوان کنایه در همه ناله هایی که بی اختیار از درد و رنج برمی خیزد به کار رفته است ، انتخاب این تعبیر در این جا مخصوصا این نکته را می رساند که در آن زمان که مشکلات فوق العاده زیادمی شود و کاردبه استخوان می رسد و بی اختیار فریاد درد و رنج می کشید، آیا در آن زمان جز « اللّه » را می خوانید ؟

اگر پرستش بت ها به خاطر شکر نعمت است ، که بت ها به شما نعمتی نداده اند که شکرش لازم باشد ، بلکه سرتا پای وجود شما را نعمت های خدا فراگرفته است ، با این حال بندگی او را رها می کنید و به سراغ بت ها می روید ؟

علاوه بر این « هنگامی که ناراحتی های ، مصائب ، بلاها و رنج ها به سراغ شما می آید برای دفع آن ها تنها دست تضرّع به درگاه او برمی دارید و او را می خوانید » (ثُمَّ إِذا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فَإِلَیْهِ تَجْئَرُونَ) .

بنابراین اگر پرستش بت ها به خاطر دفع ضرر و حل مشکلات

است ، آن هم که از نـاحیه خـدا است و شـما نیز عملاًـ ثـابت کرده ایـد که در سـخت ترین حالاـت زنـد گی همه چیزرارهامی کنیدوتنهابه درگاه او می روید.

۵۴ ثُمَ اِذاکَشَفَ الضُّرَّعَنْکُمْ اِذافَریقٌ مِنْکُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ

و هنگامی که ناراحتی و رنج را از شما برطرف ساخت گروهی از شما برای پروردگارشان شریک قائل شدند .

در حقیقت قرآن به این نکته باریک اشاره می کند که فطرت توحید در وجود همه شما هست ، ولی در حال عادی ، پرده های غفلت و غرور و جهـل و تعصب و خرافات آن را می پوشانـد ، اما به هنگامی که تنـدباد حوادث و طوفان های بلا می وزد این پرده ها کنار می رونـد نور فطرت آشـکار می گردد و می درخشـد ، درست در همین حال است که خـدا را با تمام وجود و با اخلاص کامل می خوانیـد ، خـدا نیز پرده های بلا و رنـج و مصـیبت را از شـما دور می سازد که این گشودن پرده های رنـج ، نتیجه گشوده شـدن پرده هـای غفلت است (توجه داشـته باشـید در آیه تعبیر به کَشَفَ الضُّرَّ شـده است که به معنی کنـار زدن پرده های مشکلات است) .

ولی هنگـامی که طوفـان فرو نشـست و به ساحـل آرامش بازگشتیـد ، از نو همـان غفلت و غرور و همـان شـرک و بت پرسـتی خودنمایی می کند .

۵۸ وَ اِذابُشِّرَاَحَدُهُمْ بِالْاُنْثیظَلَ وَجْهُهُ مُسْوَدّاوَ هُوَ کَظیمٌ

در حالی که هرگاه به یکی از آن ها بشارت دهنـد دختری نصـیب تو شده صورتش (از فرط ناراحتی) سـیاه می شود و مملو از خشم می گردد .

۵۹ یَتَواری مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ اَیُمْسِکُهُ

عَلی هُونٍ اَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرابِ اَلا ساءَ ما یَحْکُمُونَ

ازقوم و قبیله خود به خاطر بشارت بـدی که به او داده شـده متواری می گردد(و نمی دانـد)آیا اورابا قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند ؟ چه بد حکمی می کنند ؟

« کَظیمٌ » به کسی می گویند که مملو از اندوه و غضب شده و خویشتن داری می کند و به اصطلاح دندان بر جگر می فشارد .

نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن

تحقیر و درهم شکسـتن شخصیت زن ، تنها در میان عرب جاهلی نبود ، بلکه در میان اقوام دیگر و حتی شاید متمدن ترین ملل آن زمـان نیز، زن شخصـیتی نـاچیز داشت و غالبـا بـا او به صورت یـک کالا ـ و نه یک انسان رفتار می شـد ، ولی مسـلما عرب جاهلی این تحقیر را در اشکال زننده تر و وحشتناک تری انجام می داد .

تا آن جا که اصـلاً نسب را به مرد مربوط می دانست و مادر را تنها ظرفی برای نگاهداری و پرورش جنین ، محسوب می کرد. ایـن را نیز می دانیـم که آن هـا برای زن حقی در ارث قایـل نبودنـد و برای تعـدد زوجـات حـد و مرزی قایـل نمی شدنـد ، به سادگی خوردن آب ، ازدواج می کردند و به آسانی آن ها را طلاق می دادند .

ولی اسـلام ظهور کرد و بـا این خرافه در ابعـاد مختلفش سرسـختانه جنگیـد، مخصوصا تولـد دختر را که ننگ می دانسـتند در احادیث اسلامی به عنوان گشوده شدن ناودانی از رحمت خدا به خانواده معرفی کرد .

وخودپیامبر صلی الله علیه و آله آن قدربه دخترش بانوی اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام

ص:۶۴

احترام می گذاشت که مردم تعجب می کردند ، باتمام مقامی که داشت ، دست دخترش را می بوسید و به هنگام مراجعت از سفر نخستین کسی را که دیدار می کرد ، دخترش فاطمه بود و به عکس هنگامی که می خواست به سفر برود آخرین خانه ای را که خداحافظی می کرد، باز خانه فاطمه علیهاالسلام بود .

در حدیثی می خوانیم که به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند خدا به او دختری داده است ، ناگهان نگاه به صورت یارانش کرد دید آثار ناخشنودی در آن ها نمایان گشت (گویی هنوز رسوبات افکار جاهلی از مغز آن ها برچیده نشده) پیامبر صلی الله علیه و آله فورا فرمود : « ما لَکُمْ ؟ رَیْحانَهٌ اَشُمُّها ، وَ رِزْقُها عَلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : این چه حالتی است در شما می بینم ؟ خداوند گلی به من داده آن را می بویم و اگر غم روزی او را می خورید ، روزیش با خدا است » (۱)

در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود : « نِعْمَ

الْوَلَدُ الْبَناتُ ، مُلَطِّفاتٌ ، مُجَهِّزاتٌ ، مُؤَنِّساتٌ مُفَلِّیاتٌ : چه فرزند خوبی است دختر! هم پرمحبت است ، هم کمک کار ، هم مونس است و هم پاک و پاک کننده » (۲)

در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم : « مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَری تُحْفَهً فَحَمَلَها اِلی عِیالِه کانَ کَحامِلِ الصَّدَقَهِ اِلی قَوْمٍ مَحاویجَ وَلْیَبْدَءْ بِالْاِناثِ قَبْلَ الذُّکُورِ ، فَاِنَّهُ مَنْ فَرَّحَ اِبْنَتَهُ فَکَاَنَّما

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۵ ، صفحه ۱۰۰ و ۱۰۲ .

۲- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۵ ، صفحه ۱۰۰ و ۱۰۲ .

اَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وُلِدْ اِسْماعیلَ : کسی که بازار می رود و تحفه ای برای خانواده خود می خرد همچون کسی است که می خواهد به نیازمندانی کمک کند (همان پاداش را دارد) و هنگامی که می خواهد تحفه را تقسیم کند نخست باید به دختر و بعد به پسران بدهد ، چرا که هرکس دخترش را شاد و مسرور کند چنان است که گویی کسی از فرزندان اسماعیل را آزادکرده باشد » (۱)

در حقیقت این احترام به شخصیت زن سبب آزادی او در جامعه و پایان دادن به دوران بردگی زنان است .

شیطان زشتی ها را زیبا جلوه می دهد

۶۳ تَاللّهِ لَقَدْ اَرْسَلْنا اِلی اُمَمٍ مِنْ قَبْلِکَ فَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ اَعْمالَهُمْ فَهُوَ وَلِیُّهُمُ الْیَوْمَ وَ لَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ

به خداسوگند،پیامبرانی به سوی امت های پیش ازتو فرستادیم اما شیطان اعمالشان را درنظرشان زینت داد و امروز او ولی و سرپرستشان است و مجازات دردناک برای آن ها است .

آری شیطان آن چنان در وسوسه های خود ، مهارت دارد که زشت ترین و بدترین جنایات را گاهی در نظر انسان چنان زینت می دهد که آن را یک افتخار می پندارد ، همان گونه که عرب جاهلی زنده به گور کردن دختران خود را سند افتخار می دانست و آن را به عنوان حمایت از

ناموس و حفظ حیثیت و آبروی قبیله ! مدح و تمجید می کرد و

۱- « مکارم الاخلاق » ، صفحه ۵۴ .

می گفت : من امروز دخترم را به دست خود زیرخاک می فرستم تافردا دریک جنگ به دست دشمن نیفتد .

و ما امروز نمونه های بسیاری از این تزیینات شیطانی را در اعمال بسیاری از افراد می بینیم که دزدی ها و غارتگری و تجاوزها و جنایات خود را با تعبیرات مختلفی توجیه می کنند و در زیر لفافه های فریبنده قرار می دهند .

نقش باران در حیات و زندگی

۶۵ وَاللّٰهُ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَحْیا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها اِنَّ فی ذلِکَ لاَیَهً لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ

خداونداز آسمان آبی فرستاد و زمین را بعد از آن که مرده بود حیات بخشید در این نشانه درستی است برای جمعیتی که گوش شنوا دارند .

مسأله حیات و زندگی زمین به وسیله نزول آب باران از آسمان ،

در آیات متعددی از قرآن ، بیان شده است ، زمین های خشکیده و خاموش و بی روح که گاهی خشکسالی آن ها را چنان از کار انداخته که انسان هرگز باور نمی کند در گذشته در آغوشش گیاهی پرورش یافته و یا در آینده ، موجود زنده ای در دامانش تولد خواهد یافت ، اما چند باران پی درپی و به دنبال آن تابش اشعه حیات بخش آفتاب ، آن را به حرکت درمی آورد ، گویی خفته ای است که بیدار می شود و یا صحیح تر مرده ای است که با دم مسیحایی باران به حیات بازگردد ، انواع گل ها و گیاه ها در آن آشکار می شود و به دنبال آن حشرات و پرندگان و انواع

حیوانات از هرطرف به سوی آن می آیند و زمزمه حیات و زندگی سرمی دهند .

خلاصه در آن سرزمین که سابقا مرده و خاموش بود چنان غلغله ای برپا می شود که آدمی را مبهوت می کند و این راستی یکی از شاهکارهای آفرینش است .

هم نشانه ای است از قدرت و عظمت آفریدگار و هم دلیلی است

بر امکان معاد چگونه مردگان باردیگر لباس حیات در تن می کنند و هم نعمت بزرگی است از نعمت های خداوند ، مخصوصا نعمتی مانند باران که بندگان کمترین زحمتی برای ایجاد آن متحمل نمی شوند .

شیر غذایی سرشار از ویتامین ها و انواع مواد مغذّی برای نوجوانان

۶۶ وَ اِنَّ لَکُمْ فِی الْأَنْعامِ لَعِبْرَهً نُسْقیکُمْ مِمّا فی بُطُوُنِه مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنا خالِصا سائِغا لِلشّارِبینَ

و در وجود چهارپایان برای شما(درس های) عبرتی است ، از درون شکم آن ها از میان غذاهای هضم شده و خون ، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم .

« فَرْث » در لغت به معنی غذاهای هضم شده درون معده است که به مجرد رسیدن به روده ها ماده حیاتی آن جذب بدن می گردد و تفاله های آن به خارج فرستاده می شود ، در آن حال که این غذای هضم شده در درون معده است به آن « فَرْث » می گویند و هنگامی که تفاله های آن خارج شد « رَوْث » (سرگین) گفته می شود .

می دانیم که مقدار کمی از غذا مانند بعضی از مواد قندی و همچنین آب از همان دیواره های معده جذب بدن می شود ، اما قسمت عمده هنگامی که غذای هضم شده منتقل به روده ها شد وارد خون می گردد و نیز می دانیم که شیر از غده های مخصوصی که درون پستان است تراوش می کند و مواد اصلی آن از خون و غده های چربی ساز گرفته می شود .

به این ترتیب این ماده سفید رنگ تمیز خالص ، این غذای نیروبخش گوارا ، از میان غذاهای هضم شده مخلوط با تفاله ها و از لابلای خون به دست می آید و این به راستی عجیب است ، سرچشمه ای آن چنان آلوده و تنفرآمیز ، اما محصولش این چنین خالص و زیبا و دل انگیز و گوارا .

شیر سرشار از مواد مختلف حیاتی که روی هم رفته یک مجموعه کامل غذایی را تشکیل می دهد

مواد معدنی شیر عبارت است از سدیم ، پتاسیم ، کلسیم ، منیزیم ، روی ، مس و کمی آهن و همچنین فسفر و کلر و ید و گوگرد .

در شیر گازهای اکسیژن و ازت و اسیدکربنیک نیز وجود دارد .

مواد قندی شیر به قدر کافی و به صورت « لاکتوز » می باشد .

ویتامین های محلول در شیر ویتامین « ب » و « پ » و « آ » و « د » می باشد ، امروز ثابت شده است که اگر حیوان خوب چرا شده باشد تمام اقسام ویتامین ها در شیر آن وجود دارد که شرح همه آن ها در این مختصر نمی گنجد و این مسأله نیز تقریبا مورد اتفاق است که شیر تازه

ص:۶۹

یک غذای کامل محسوب می شود. و شاید به همین دلیل است که در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم : « لَیْسَ یُجْزی مَکـانَ الطَّعـامِ وَ الشَّرابِ اِلَّااللَّبَنُ : تنها چیزی که می توانـد جای آب و غـذا را کاملاً بگیرد شـیر است ». و نیز در روایات می خوانیم شـیر عقل انسان را زیاد می کند و ذهن انسان را صفا می بخشد روشنایی چشم را می افزاید و نسیان و فراموشکاری را برطرف می کند ، قلب را تقویت کرده و پشت را محکم می گرداند (و می دانیم هریک از این آثار ارتباط نزدیکی با مواد حیاتی موجود در شیر دارد) .(۱)

(۱۰۰) سوره نَحل

معانی چهارگانه وحی

۶۸ وَ اَوْحی رَبُّکَ اِلَی النَّحْلِ اَنِ اتَّخِذی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمّا یَعْرِشُونَ

پروردگار تو به زنبور عسل وحی (الهام غریزی) فرستاد که از کوه ها و درختان و داربست هایی که مردم می سازند خانه هایی برگزین .

کلمه وحی در اصل چنان که راغب در مفردات می گوید : به معنی اشاره سـریع است سپس به معنی القا کردن مخفیانه سخنی آمده است ، ولی در قرآن مجید وحی چهار معنا به شرح زیر به کار رفته ، که همه بازگشت به همان معنی اصلی می کند :

۱- از «کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر»، جلد ۶ استفاده شده است .

از آن جمله وحی نبوت است که در قرآن ، فراوان از آن یاد شـده است ، در آیه ۵۱ سوره شوری می خوانیم : « وَ ما کانَ لِبَشَرٍ اَنْ یُکَلِّمُهُ اللّهُ اِلاّ وَحْیا ... : خداوند با هیچ انسانی جز از طریق وحی سخن نمی گوید ... » .

و نیز وحی به معنی الهام است ، خواه الهام خودآگاه باشـد (در مورد انسان ها) مانند « وَ اَوْحَیْنا اِلی اُمِّ مُوسی اَنْ اَرْضِعِیهِ فَاِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَالْقیهِ فِی الْیَمِّ : ما به مادر موسـی الهام کردیم که نوزادت را شیر ده و هرگاه از دستیابی دشمنان بر او ترسیدی او را به آغوش امواج دریا بسپار » (۷/قصص) .

و خواه به صورت ناآگاه و الهام غریزی باشد ، چنان که در مورد زنبور عسل در آیات فوق خواندیم ، زیرا مسلم است ، وحی در این جا همان فرمان غریزه و انگیزه های ناخود آگاهی است که خداوند در جانداران مختلف آفریده است .

و نیز وحی به معنی اشاره است چنان که در داستان زکریا

می خوانیم : « فَاَوْحی اِلَیْهِمْ اَنْ سَبِّحُوا بُکْرَةً وَ عَشِیا: زکریا به مردم با اشاره گفت صبح و شام ، تسبیح خدا گویید » (۱۱/مریم).

و نیز به معنی رسانـدن مخفیانه پیام و خبر آمده است ، چنان که در آیه ۱۱۲ سوره انعام می خوانیم : « یُوحی بَعْضُهُمْ اِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورا : شیاطین انسانی و غیرانسانی مطالب فریبنده و گمراه کننده را به طور مرموز به یکدیگر می رسانند » .

آیا الهام غریزی مخصوص زنبوران عسل است ؟

در این جـا این سؤال پیش می آیـد که غرایز و یـا الهام غریزی منحصـر به زنبوران عسل نیست و در همه حیوانات وجود دارد، چرا تنها در این جا این تعبیر آمده است ؟

اما باتوجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن این که: امروز که زندگی زنبوران عسل دقیقا از طرف دانشمندان مورد بررسـی عمیق قرارگرفته ثابت شده است که این حشـره شگفت انگیز آن چنان تمدن و زندگی اجتماعی شگفت انگیزی دارد که از جهات زیادی بر تمدّن انسان و زندگی اجتماعی او پیشی گرفته است .

البتّه کمی از زندگی شگرفش در گذشته روشن بوده ، ولی هرگز مثل امروز ابعاد مختلف آن که هر یک از دیگری عجیب تر است شـناخته نشـده بـود ، قرآن به طرز اعجـازآمیزی که بـا کلمه « وحی » به این موضوع اشـاره کرده است ، تـا این واقعیّت را روشن سـازد که زنـدگی زنبوران عسل را هرگز نبایـد با انعام و چهارپایان وماننـد آن ها مقایسه کرد و شایـد همین انگیزه ای شود که به درون جهان اسـرارآمیز این حشـره عجیب گام بگذاریم و به عظمت و قدرت آژفریدگارش آشـنا شویم و این است رمز دگرگون شدن لحن کلام در این آیه نسبت به آیات گذشته.

نخستین مأموریت زنبور عسل

نخستین مـأموریت زنبوران عسـل در این آیه مـأموریت خـانه سازی ذکر شـده و این شایـد به خاطر آن است که مسأله مسـکن مناسب نخستین شرط زندگی است و به دنبال آن فعالیّت های دیگر امکان پذیر می شود و

یا به خاطر آن که ساختمان خانه های شـش ضلعی زنبوران عسل که شاید میلیون ها سال است به همین شکل در شرق و غرب جهان ادامه دارد از عجیب ترین برنامه های زندگی آن ها اسـت(۱)و حتی شایـد از ساختن خود عسل عجیب تر است ، چگونه این خانه های شـش ضـلعی را با ظرافت و مهندسـی فوق العاده دقیقی می سازد ؟ خانه هایی که نقشه آن بسـیار حساب شده و زوایای آن کاملاً دقیق و یکسان است ، اساسا برای استفاده کامل از یک سطح به گونه ای که هیچ قسمتی از آن ، هدر نرود و یـا زوایای تنگ و تاریکی پیـدا نکنـد ، راهی بهتر از انتخاب خانه های شـش ضـلعی با زوایای مساوی نیست، به اضافه این نوع خانه از استحکام خاصی برخوردار است .

انتخاب این خانه ها ، چنان که قرآن در آیه فوق می گوید : گاهی در

کوه ها است، درلابلای صـخره های غیرقابل عبور و شـکاف های مخصوص سـنگ هایی که آمادگی برای این هدف دارند و گاهی در لابلای شاخه های درختان و گاهی در کندوهایی که انسان ها بر فراز داربست ها در اختیارشان می گذارند .

ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که لانه و کندوی عسل باید در نقطه مرتفعی از کوه و درخت و داربست باشد تا

ص:۷۳

۱- تـابه حـال ۴۵۰۰ نـوع زنبـور عسـل وحشـی شـناخته شـده ولی شـگفتی در این است که همه آن هـا یـک نـوع مهـاجرت و کندوسازی و مکیدن و خوردن از گل ها را دارند (اولین دانشگاه ، جلد ۵ ، صفحه ۵۵) .

به خوبی بتواند از آن استفاده کند .

۶۹ ثُمَ كُلی مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُكی سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوانُهُ فیهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ اِنَّ فی ذلِكَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ

سپس از تمام ثمرات تناول کن و راه هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده به راحتی بپیما ، از درون شکم آن ها نوشیدنی خاصی خارج می شود ، به رنگ های مختلف، که در آن شفای مردم است در این امر نشانه روشنی است برای جمعیّتی که اهل فکر هستند .

« ذُلُل » جمع ذَلُول به معنی تسلیم و راه باشد و توصیف راه ها به « ذُلُل » به خاطر آن است که این جاده ها آن چنان دقیقا تعیین شده که در برابر زنبوران عسل کاملاً رام و تسلیم هستند که بعدا به چگونگی آن اشاره خواهیم کرد .

عسل از چه ساخته می شود ؟

زنبوران عسل معمولاً از ماده قندی مخصوصی که در ریشه گل ها قرارداده شده است می مکند و آن را جمع آوری می کنند ، ولی زنبورشناسان می گویند کار زنبوران تنها استفاده از این ماده قندی بن گل ها نیست ، بلکه احیانا از تخمدان گل ها و دمبرگ ها و میوه ها نیز استفاده می کنند که قرآن از همه این ها تعبیر به «مِنْ كُلِ الثَّمَراتِ» (همه میوه ها) کرده است .

جمله عجیبی که از « مترلینگ » دانشمند زیست شناس نقل شده ،

اهمیّت تعبیر قرآن را آشکار می سازد آن جا که می گوید : « همین امروز

اگر زنبور عسل (اعم از وحشی و اهلی) از بین برود یکصد هزار نوع از گیاه ها و گل ها و میوه های ما از بین خواهد رفت و از کجا که اصولاً ـ تمدن ما از بین نرود ؟ » (زیرا نقش زنبوران عسل در جابجا کردن گرده های نَر گل ها و بارور ساختن گیاهان ماده و به دنبال آن پرورش یافتن میوه ها آن قدر عظیم است که بعضی از دانشمندان حتی آن را از عسل سازی زنبوران هم مهم تر می دانند) .

در حقیقت آن چه را زنبوران عسل از آن می خورند ، بالقوه انواع میوه هایی است که به کمک آن ها ، شکل می گیرد و با این حال چه پرمعنی است کلمه « مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ » .

عسل در کجا ساخته می شود ؟

شایدهنوز بسیاری از افراد فکر می کنند که برنامه کار زنبوران عسل این است که شیره گل ها را مکیده و در دهان خود جمع و در کندو ذخیره می کنند،درحالی که چنین نیست آن هاشیره های گل هارابه بعضی ازحفره های درون بدن خود که زنبورشناسان به آن ، چینه دان می گویند می فرستند و

در آن جا که حکم یک کارخانه کوچک مواد شیمیایی دارد تغییر و تحول های مختلفی پیدا کرده ، شهد گل ها به عسل تبدیل می گردد و مجددا زنبور ، عسل ساخته شده را ازبدن خود بیرون می فرستد .

عجیب این که سوره نحل ، از سوره های مکّی است و می دانیم در منطقه مکّه نه گل و گیاهی وجود دارد و نه زنبوران عسل ، ولی قرآن با این دقّت و ظرافت از آن سخن می گوید و با تعبیر جالبی مانند :

« يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوانُهُ : از درون زنبوران مایعی خارج می شود به رنگ های مختلف » حتی به ریزه کاری های ساختن عسل نیز اشاره کرده است .

رنگ های مختلف عسل

رنگ عسل، برحسب آن که زنبور بر چه گل و ثمره ای نشسته و از آن بهره گیری کرده باشدتفاوت می کند،به همین جهت درپاره ای ازمواد قهوه ای تیره و گاهی نقره ای سفید و گاهی زرد رنگ، گاهی شفّاف، زمانی تیره ، گاهی زرد طلایی ، زمانی خرمایی و حتی گاهی ، مایل به سیاهی است .

این تنوع رنگ ها علاوه براین که گویای تنوع سرچشمه های به دست آوردن عسل است ، تنوعی برای ذوق ها و سلیقه ها نیز محسوب می شود زیرا امروز ثابت شده است که رنگ غذا در تحریک اشتهای انسان مؤثر است ، قدیمی ها نیز گویا این مسأله روانی را شناخته بودند که غذاهای خود را با زعفران و زردچوبه و رنگ های دیگر رنگین می ساختند ، تا ازطریق بصری نیز میهمانانشان را به خوردن غذا تشویق نمایند ، درکتب غذاشناسی در این زمینه بحث فراوان کرده اند که نقل همه آن ها مناسب با بحث فشرده تفسیری ما نیست .

عسل یک ماده فوق العاده شفابخش خصوصا برای نوجوانان عزیز

می دانیم در گل ها و گیاهان ، داروهای حیات بخشی نهفته شده است که هنوز معلومات ما ، با اطلاعات وسیعی که از داروهای گیاهی داریم ، نسبت به آن ناچیز است و جالب این که دانشمندان از طریق

تجربه به این حقیقت رسیده اند که زنبوران به هنگام ساختن عسل

آن چنان ماهرانه عمل می کنند که خواص درمانی و دارویی گیاهان کاملاً به عسل منتقل شده و محفوظ می ماند. روی همین جهت عسل دارای بسیاری از خواص درمانی گل ها و گیاهان روی زمین به طور زنده است. دانشمندان برای عسل ، خواص بسیار زیادی گفته اند که هم جنبه درمانی دارد و هم پیشگیری و نیروبخش .

عسل زود جذب خون می شود و به همین جهت نیروبخش است و در خون سازی فوق العاده مؤثر .

عسل از ایجاد عفونت در معده و روده جلوگیری می نماید. عسل برطرف کننده یبوست است. عسل برای کسانی که دیر به خواب می روند اثر بسیار مطلوبی دارد (مشروط بر این که کم نوشیده شود زیرا زیاد آن خواب را کم می کند) .

عسل برای رفع خستگی و فشردگی عضلات اثر قابل ملاحظه ای دارد.

عسل اگر به زنان باردار داده شود ، شبکه عصبی فرزندانشان قوی خواهد شد .

عسل میزان کلسیم خون را بالا می برد .

عسل برای کسانی که دستگاه گوارش ضعیفی دارند نافع است ، مخصوصا برای کسانی که به نفخ شکم مبتلا هستند توصیه می شود .

عسل به علت این که زود وارد مرحله سوخت و ساز بدن می شود، می تواند به فوریت انرژی ایجاد کند و ترمیم قوا نماید .

عسل در تقویت قلب مؤثر است .

ص:۷۷

عسل برای درمان بیماری های ریوی کمک کننده خوبی است .

عسل به خاطر خاصیّت میکروب کشی اش برای مبتلایان به اسهال مفید است .

عسل در درمان زخم معده واثنی عشرعامل مؤثری شمرده شده است.

عسل به عنوان داروی معالج رماتیسم ، نقصان قوه نمو عضلات و ناراحتی های عصبی شناخته شده .

عسل برای رفع سرفه مؤثر است و صدا را صاف می کند .

خلاصه خواص درمانی عسل بیش ازآن است که دراین مختصربگنجد.

علاوه بر این از عسل داروهایی برای لطافت پوست و زیبایی صورت ، طول عمر ، ورم دهان و زبان ، ورم چشم ، خستگی و ترک خوردگی پوست و مانند آن می سازند .

مواد و ویتامین های موجوددر عسل بسیار مؤثراست ، از مواد معدنی : آهن، فسفر، پتاسیم، ید، منیزیم، سرب، مس، سولفور، نیکل، روی، سدیم و غیرآن است، از موادآلی: صمغ، پولن، اسید لاکتیک، اسیدفورمیک ، اسیدسیتریک ، اسیدتاتاریک و روغن های معطّر و از ویتامین ها دارای ویتامین های شش گانه آ، ب، ث، د، کا، ا می باشد ، بعضی نیز قایل به وجود ویتامین پ ب در عسل هستند. عسل در خدمت درمان ، بهداشت و زیبایی انسان ها است .

در روایات اسلامی نیز روی خاصیّت درمانی عسل تکیه شده است ، در روایات متعددی از امام علی و امام صادق و بعضی دیگر از معصومین نقل شده که فرمودند : « مَا اسْتَشْفَی النّاسُ

بِمِثْلِ الْعَسَلِ : مردم به چیزی مانند عسل استشفاء نمی کنند »(۱)و

به تعبیر دیگر : « لَمْ یَسْتَشْفِ مَرِیضٌ بِمِثْلِ شَرْبَهِ عَسَلٍ : هیچ بیماری به مانند شربت عسل درمان نکرده است » .(۲)

و نیز در احادیث عسل برای درمان دل درد توصیه گردیده و از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده : « مَنْ شَرَبَ الْعَسَلَ فی کُلِّ شَهْرٍ مَرَّهً یُرِیدَ ما جاءَ بِهِ الْقُرْآنُ عُوفِیَ مِنْ سَبْعٍ وَ سَبْعِینَ داءً : کسی که (لااقل) هر ماه یک بار عسل بنوشد و شفایی را که قرآن از آن یاد کرده بطلبد ، خدا او را از ۷۷ نوع بیماری شفا می بخشد » .(۳)

ولی البته از آن جا که هر حکم عامی ، استثنایی دارد ، موارد نادری وجود دارد که نوشیدن عسل در آن نهی شده است .

۷۳ وَیَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ مالایَمْلِکُ لَهُمْ رِزْقامِنَ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ شَیْئا وَ لا یَسْتَطیع ُونَ

آن ها غیر از خدا موجوداتی را می پرستند که مالک روزی آن هاازآسمان هاوزمین نیستند و توانایی براین کارراندارند.

در حقیقت جمله « لایَسْ تَطیعُونَ » دلیلی است برای جمله « لا یَمْلِکُونَ » یعنی آن ها مالک چیزی از روزی ها نیستند به دلیل این که کمترین قدرتی برای خلقت یا حفظ آن ها ندارد .

۱- « وسائل الشیعه »، جلد ۱۷، صفحه ۷۳ تا ۷۵ .

۲- « وسائل الشیعه »، جلد ۱۷، صفحه ۷۳ تا ۷۵ .

۳- « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۹۰ .

نوجوانان عزیز برای خدا شبیه قرار ندهید

۷۴ فَلا تَضْرِبُوالِلّهِ الْاَمْثالَ اِنَ اللّهَ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ

بنابراین برای خدا امثال (و شبیه) قایل نشوید . چرا که خدا می داند شما نمی دانید .

بعضی از مفسران گفته اند جمله « فَلا تَضْرِبُوا لِلّهِ الْاَمْثالَ » اشاره به منطقی است که مشرکان عصر جاهلی داشته اند (و شبیه آن در میان بعضی از مشرکان عصر ما نیز دیده می شود) آن ها می گفتند ما اگر به سراغ بت ها می رویم به خاطر این است که ما شایسته پرستش خدا

نیستیم باید به سراغ بت ها برویم که آن ها مقربان درگاه او هستند. خداوند همانند یک پادشاه بزرگ است که وزراء و خاصان او به سراغ او می روند، ولی توده مردم که دسترسی به او ندارند به سراغ حواشی و خاصان و مقربانش خواهند رفت .

این گونه منطق های زشت و غلط که گاهی در لباس یک مثل انحرافی مجسم می گردد یکی از خطرناک ترین منطق ها است .

قرآن در پاسخ آن ها می گوید : « برای خداوند مثال نزنید » یعنی مثالی که متناسب با افکار محدود و موجودات « ممکن » و مملو از نقایص است .

شما اگر توجه به احاطه وجودی خداوند نسبت به همه موجودات و لطف و مرحمت بی انتهای او و نزدیکیش به خودتان می داشتید ، تا آن جا که از شما به شما نزدیک تر است ، هرگز برای توجه به خدا به وسائط متوجه نمی شدید .

خدایی که شما را دعوت به نیایش و سخن گفتن مستقیم با خودش کرده و درهای خانه اش را شب و روز به روی شما بازگذارده ، این خدا را نباید به پادشاه جبار و مستکبری تشبیه کرد که درون قصرش خزیده و جز عده معدودی، راه به درون خانه اوندارند«فَلاتَضْرِبُوالِلّهِ الْاَمْثالَ».

یکی از خطرناک ترین پرتگاه هایی که در راه شناخت صفات او وجود دارد ، پرتگاه تشبیه است ، یعنی صفات او را با بندگان مقایسه کردن و شبیه دانستن ، چرا که خدا وجودی است بی نهایت از هر نظر و دیگران وجودهایی هستند محدود از هرجهت و هرگونه تشبیه و تمثیل در این جا مایه بعد و دوری از شناخت او می شود. حتی در آن جایی که ناچار می شویم ذات مقدس او را به نور و مانند آن تشبیه کنیم باید توجه داشته باشیم که این گونه تشبیهات ، به هرحال ناقص و نارسا است و تنها از یک جنبه قابل قبول است نه از تمام جهات .

درحالی که بسیاری از مردم توجه به این واقعیّت ندارند، غالبا در درّه تشبیه و قیاس سقوط می کنند و ازحقیقت توحید به دورمی افتند و لذا قرآن کرارا هشدارمی دهد، گاهی با جمله«وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوااَحَدٌ : چیزی شبیه او نمی باشد » (۴/توحید) و گاهی با جمله « فَلا تَضْرِبُوا لِلّهِ الْاَمْثالَ » که در آیات فوق آمده است ، مردم را به این واقعیت توجه می دهد .

انسان در آغاز هیچ علمی نداشت

۷۸ وَ اللّهُ اَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهاتِکُمْ لا تَعْلَمُونَ شَیْئا وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصارَ وَ الْاَفْئِدَهَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ

و خداونـد شـما را از شـکم مادران خارج نمود درحالی که هیـچ نمی دانستید، اما برای شـما گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکرنعمت اورا به جاآورید .

این آیه به وضوح می گویـد انسـان در آغـاز تولّـد ، مطلقا علمی نداشـته ، بنابراین هرچه کسب کرده بعـد از تولـد و به وسـیله ابزاری که خدا در اختیارش قرار داده بوده است .

در این جـا این سؤال پیش می آیـد که چگونه قرآن می گویـد به هنگـام خـارج شـدن از محیـط جنین هیـچ چیز نمی دانسـتید درحالی که ما دارای یک سلسله علوم فطری هستیم ، مانند آگاهی از توحید و خداشناسی و همچنین مسائل بدیهی (مثل عدم اجتماع نقیضـین و یا این که مثلاً کل از جزء بزرگ تر است و یا در مسائل اجتماعی و اخلاقی مانند حسن عدالت و قبح ظلم و امثـال این ها) همه این ها علومی هسـتند که در نهاد ما از آغاز قرارداشـته و با ما از مادر متولـد شـده است ، پس چگونه قرآن می گوید در آغاز تولد هیچ نمی دانستید .

آیـا حتی علم ما به وجود خویشـتن که علم حضوری محسوب می شود نیز وجود نـداشت و از طریق « سـمع و بصـر و افئـده » (گوش و چشم و عقل) به دست آمد ؟

در پاسـخ این سـؤال می گوییم : بـدون شـک حـتی این علوم بـدیهی و ضـروری و فطری در آن لحظه به صورت « فعلیّت » در انسان نبود ، تنها اسـتعداد و قوّه آن در نهاد آدمی وجود داشت و به تعبیر دیگر ما ، در لحظه تولد از همه چیز غافل بودیم حتی از خویشتن خویش ، ولی درک

بسیاری از حقایق به صورت بالقوّه در ما نهفته بود ، کم کم چشم ما قدرت بینایی پیدا کرد و گوش قدرت شنوایی و عقل قدرت درک و تجزیه و تحلیل یافت و ما از این مواهب سه گانه الهی بهره مند شدیم ، نخست تصورات بسیاری از اشیاء را از طریق حس درک کردیم و آن را به عقل سپردیم سپس از آن ها مفاهیم کلی و کلی تر ساختیم و از طریق « تعمیم » و « تجرید » به حقایق عقلی دست یافتیم .

قدرت تفکر ما به جایی می رسد که از خویشتن (به عنوان یک علم حضوری آگاه می شویم) سپس علوم و دانش هایی که به صورت بالقوه در نهاد ما بود ، جان می گیرد و فعلیّت پیدا می کند و ما این علوم بدیهی و ضروری راپایه ای قرارمی دهیم برای شناخت علوم نظری و غیر بدیهی.

بنابراین عمومیّت و کلیّت آیه که می گوید : در آغاز تولد هیچ نمی دانستید تخصیص و استثنایی برنداشته است .

نعمت ابزار شناخت

بدون شک هرگز عالم خارج به درون وجود ما راه نمی یابد ، بلکه تصویر و ترسیم و اشکالی از آن با وسایلی در روح ما نقش می بندد و به این ترتیب همیشه شناخت ما نسبت به جهان خارج به وسیله ابزاری صورت می گیرد که از همه مهم تر سمع و بصر (چشم و گوش) است .

این ابزار آن چه را از خارج دریافته اند به ذهن و فکر ما منتقل می سازند و ما با نیروی عقل و اندیشه آن را درمی یابیم و به تجزیه و تحلیل آن می پردازیم :

به همین دلیل در آیه فوق ، پس از بیان عدم آگاهی مطلق انسان به

هنگـام گـام نهـادن در این جهـان ، می فرمایـد : « خداونـد چشم و گوش و دل در اختیارتـان گـذاشت » (تـا حقـایق هستی را دریابید) .

و اگر می بینیم نخست از « گوش » نام می برد و سپس از «چشم»، با این که چشم ظاهرا دایره فعالیّت وسیع تری دارد شاید به خاطر آن است که در نوزاد نخست فعالیّت گوش شروع می شود و بعد از مدتی چشم ها قدرت دیدار پیدا می کنند ، زیرا چشم در عالم رحم مادر که تاریکی مطلق برآن حکومت می کند در آغاز تولد آمادگی برای پذیرش اشعه نور ندارد و به همین دلیل بعد از تولد غالبا بسته است ، تدریجا به نور عادت می کند و قدرت دید در آن زنده می شود ، درحالی که گوش انسان به اعتقاد بعضی حتی در عالم جنین کم و بیش قدرت شنوایی دارد و آهنگ قلب مادر را می شنود و به آن عادت می کند .

از این گذشته انسان با چشم ، تنها امور حسّی را می بیند درحالی که گوش وسیله ای است برای تعلیم و تربیت در همه زمینه ها ، زیرا از طریق شنیدن کلمات به همه حقایق اعم از آن چه در دایره حس است و آن چه بیرون از دایره حس آشنا می گردد ، درحالی که چشم این وسعت عمل را ندارد ، درست است که انسان با خواندن کلمات از طریق چشم می تواند به این مسائل آشناشود اما می دانیم خواندن و سواد در مورد همه انسان ها جنبه عمومی ندارد ، در حالی که شنیدن کلمات عمومی است .

اما این که چرا « سَمْع » به صورت مفرد ذکر شده و « اَبْصارَ » (جمع بصر) به صورت جمع ؟ دلیل آن ، در جلد ۱ تفسیر نمونه

ذیل آیه ۷ سوره بقره بیان شده است .

این نکته نیز قابل توجه است که « فؤاد » گرچه به معنی قلب (عقل) آمده است ، ولی این تفاوت را با قلب دارد ، که در معنی فؤاد ، جوشش و افروختگی و یا به تعبیر دیگر تجزیه و تحلیل و ابتکار افتاده است .

راغب در « مفردات » می گوید : « اَلْفُؤادُ کَالْقَلْبِ لکِنْ یُقالَ لَهُ فُؤادٌ اِذَا اعْتُبِرَ فیهِ مَعْنَی التَّفَؤُّدِاَی التَّوَقُّدِ : فؤاد مانند قلب است و لکن این کلمه در جایی گفته می شود که افروختگی و پختگی در آن منظور باشد » (و مسلما این موضوع پس از تجربه کافی به انسان دست می دهد و به هر حال گرچه ابزار شناخت منحصربه این دو، یا این سه، نیست) ولی مسلما مهم ترین ابزار همین ها است .

زیرا علم انسان یا از طریق « تجربه » حاصل می شود یا « استدلالات عقلی » اما تجربه بدون استفاده از چشم و گوش امکان ندارد و اما استدلالات عقلی از طریق فؤاد یعنی عقل صورت می گیرد .

از آن جا که نعمت ابزار شناخت برترین نعمتی است که به انسان

داده شده است ، چرا که نه تنها با چشم و گوش ، آثار خدا را در پهنه هستی می نگرد و سخنان رهبران الهی را می شنود و با دل درک و تجزیه و تحلیل می کند ، بلکه در زندگی مادی او نیز هرگونه پیشرفت و ترقی و تکامل مرهون این سه وسیله است ، لذا بلافاصله بعد از آن با جمله « لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ » اهمیّت این سه موضوع رایادآور می شود ، یعنی این وسایل را به شما داد تا عالم و آگاه شوید و سپس شکر این همه

ص:۸۵

آگاهی و علم و دانش که بزرگ ترین امتیاز شما از حیوانات است به جای آورید و بدون شک هیچ انسانی قادر بر ادای شکر این سه نعمت بزرگ نیست جز این که عذر تقصیر به درگاه خدا آورد .

چه کسی پرندگان را در آسمان نگاه می دارد

۷۹ اَلَمْ یَرَوْا اِلَی الطَّیْرِ مُسَخَّراتٍ فی جَوِّ السَّماءِ ما یُمْسِکُهُنَّ اِلاَّ اللّهُ اِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ

آیا آن ها به پرندگانی که بر فراز آسمان تسخیر شده اند نظر نیفکندند ؟ هیچ کس جز خدا آن ها را نگاه نمی دارد ، در این نشانه هایی است (از عظمت و قدرت خدا) برای کسانی که ایمان دارند .

« جَوِّ » در لغت به معنی « هوا » است (آن چنان که راغب در مفردات می گوید) و یا قسمتی از هوا که از زمین دور است (آن چنان که در تفسیر مجمع البیان و المیزان و آلوسی آمده است) می باشد .

و از آن جا که طبیعت اجسام ، جذب شدن به سوی زمین است ، حرکت پرندگان در بالای زمین را با عنوان « مُسَخَّراتٍ » (تسخیر شده ها) بیان کرده است ، یعنی خداوند نیرویی در بال و پر آن ها و خاصیّتی در هوا قرارداده است که به آن ها این امکان را می دهد که برخلاف قانون جاذبه به هوا پرواز کنند .

سپس اضافه می کند : « ما یُمْسِکُهُنَّ اِلاَّ اللّهُ » .

درست است که خاصیّت طبیعی بال ها و عضلاتی که در آن آفریده شده و شکل مخصوص پرندگان و ویژگی هایی که در هوا موجود است ،

دست به دست هم داده و به پرندگان امکان پرواز می دهند ، ولی چه کسی این شکل و خواص را آفریده ؟ و این نظام دقیق و حساب شده را مقرر داشته ؟

آیا طبیعت کور و کر ؟ یا کسی که از تمام خواص فیزیکی اجسام آگاه است و علم بی پایانش به همه این ها احاطه دارد ؟

و اگر می بینیم این امور به خدا نسبت داده می شود ، به خاطر همان است که سرچشمه آن از او است و این تعبیر که خواص اسباب و علل را به خدا نسبت می دهد در قرآن فراوان است .

و در پایان آیه می فرماید : « اِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ » .

یعنی با چشم کنجکاو و حقیقت جو ، این جو و این امور را می نگرند و به تجزیه و تحلیل آن می پردازند و در پرتو آن ایمانشان قوی تر و راسخ تر می گردد .

اسرار پرواز پرندگان در پهنه آسمان

درک این مسأله آسان که چرا بسیاری از شگفتی های جهان هستی در نظر ما زیاد جلوه نمی کند ؟ زیرا همیشه آن را دیده ایم و به آن خو

گرفته ایم و این عادت و خو گرفتن در حقیقت حجابی شده است که بر این صحنه های شگفت انگیز افتاده ، به همین دلیل اگر بتوانیم ذهن خود را از آن چه خو گرفته ایم تخلیه کنیم، شگفتی های فراوانی در اطراف خود مشاهده خواهیم کرد .

اگر روی ساختمان پرندگان از هر نظر دقت کنیم خواهیم دید که تمام وجود آن ها برای پرواز هماهنگ است : ساختمان دوکی شکل

آن هـا که مقـاومت هوا را بر بـدنشان به حـدّاقل می رسانـد ، پرهـای سـبک و توخـالی آن ها به اضافه سـینه پهنشان که به آن هاامکان سوارشدن برامواج هوا می دهد ، ساختمان مخصوص بال ها که نیروی بالابر را در آن ها ایجاد می کند .

« نیروی بالا۔بر » اصـطلاح فیزیـک جدیـد است که در مورد هواپیماهـا از آن اسـتفاده می شود و خلا۔صه آن این است که اگر جسـمی دارای دو سطح متفاوت باشد (مانند بال هواپیما که سطح زیرینش صاف و سطح رویینش انحناء و برآمدگی دارد) و به طور افقی حرکت

کند نیروی خاصـی در آن پیدا می شود که آن را به سـطح بالا می برد ، این نیرو به خاطر آن است که فشارهوا بر سطح زیرین بیشتر از سطح رویین است زیرا سطح زیرین کوتاه تر و سطح رویین طولانی تر است ، این مسأله مهمی است که اساس حرکت هواپیماها برآن استواراست و اگر به بال های پرندگان دقت کنیم این موضوع را به وضوح می توان در آن ها دید.

و اصولاً باید گفت که ساختمان هواپیما در جنبه های مختلف تقلیدی است از ساختمان پرندگان .

و ساختمـان مخصوص دم ها که برای مانور دادن و حرکت سـریع به چپ و راست و بالا و پایین (ماننـد دم هواپیما) به آن ها کمک می کند و هماهنگی قدرت دید و سایر حواسّ که آن ها را در این برنامه یاری می دهد ، همه اموری هسـتند که امکان پرواز سریع را برای پرندگان فراهم می سازند .

از همه این ها گذشته پرورش جنین به صورت جداگانه از مادر (از

طریق تخم گذاری) سبب می شود که سنگینی دوران بارداری که مسلما مانعی برای پرواز است ، از آن ها برداشته شود و امور فراوان دیگر که هرکدام دقیقا از نظر فیزیکی عامل مؤثری است برای پرواز.

این مجموعه ، نشان می دهد که علم و قدرت فوق العاده ای در پیدایش آن به کار رفته است و به گفته قرآن « اِنَّ فی ذلِکَ لَایاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ » .

شگفتی های جهان پرندگان بیش از آن است که در یک کتاب و چند کتاب بگنجد هم اکنون پرندگان زیادی را به نام پرندگان مهاجر می شناسیم که برای ادامه حیات خود به نقاط مختلف جهان سفرمی کنند، حتی گاهی فاصله میان قطب شمال و جنوب را که فاصله ای است بسیار طولانی می پیمایند و در این سفر دور و دراز از وسیله های راهنمایی مرموزی استفاده می کنند و در پرتو آن می توانند راه خود را از میان کوه ها و دشت ها و درّه ها و دریاها ، حتی در روزهای ابری و احیانا شب های تاریک که هیچ انسانی قادر به پیدا کردن راهش نیست پیدا کنند ، گاهی بر فراز آسمان در خوابند و پرواز می کنند . گاهی هفته ها بدون یک لحظه توقف شب و روز به پرواز ادامه می دهند بی آن که نیاز به غذا داشته باشند . زیرا قبل از شروع به حرکت با یک الهام درونی ، بیش از اندازه غذا می خورند و این غذاها به صورت چربی ها در اطراف بدن آن ها ذخیره می شود همچنین اسرار دیگری که پرندگان در ساختن خانه ، تربیت فرزندان ، مبارزه با دشمنان ، پیدا کردن غذاهای لازم ، همکاری با یکدیگر و حتی تعاون و همزیستی باغیر خود و

ص:۸۹

مانند این ها که هرکدام داستان طولانی دارد .

حیوانات منشأ محصولات متنوع و مفید

۸۰ وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ بُیُوتِکُمْ سَکَنا وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ جُلُودِالْاَنْعامِ بُیُوتاتَسْتَخِفُّونَها یَوْمَ ظَعْنِکُمْ وَ یَوْمَ اِقامَتِکُمْ وَ مِنْ اَصْوافِها وَ اَوْبارِها وَ اَشْعارِها اَثاثا وَ مَتاعا اِلی حینٍ

و خدا برای شمااز خانه هایتان محل سکونت (و آرامش) قرار داد و از پوست چهارپایان نیز برای شما خانه هایی قرارداد

که کوچ کردن و روز اقامتتان به آسانی می توانید آن ها را جابه جا کنید و از پشم و کرک و موی آن ها اثاث و متاع (وسایل مختلف زندگی) تا زمان معینی قرارداد .

کلمه « بُیُوت » جمع « بیت » به معنی اطاق یا خانه است و ماده « بیتوته » که این کلمه از آن گرفته شده است در اصل به معنی توقف شبانه می باشد و از آن جا که انسان از اطاق و خانه خود بیشتر برای آرامش در شب استفاده می کند ، کلمه « بیت » به آن اطلاق شده است .

همان گونه که در آغاز این سوره گفتیم یکی از نام های این سوره ، سوره نعمت ها است به خاطر این که به نعمت های گوناگون مادی و معنوی پروردگار که بالغ بر پنجاه نعمت می شود در این سوره اشاره شده است ، تا هم دلیلی بر شناسایی ذات پاک او باشد و هم انگیزه ای بر شکر نعمتش .

و حقا نعمت مسکن از مهم ترین نعمت هایی است

که تا آن نباشد ، بقیه گوارا نخواهد بود .

توجه به این نکته لازم است که قرآن نمی گوید : خانه شما را محل سکونتتان قرار داد بلکه با ذکر کلمه « مِنْ » که برای تبعیض است می گوید : قسمتی از خانه و اطاق های شما را محل سکونت قرارداد و این تعبیر کاملاً دقیقی است چرا که یک خانه کامل خانه ای است که دارای مرافق مختلف باشد از محل سکونت گرفته تا محل توقف مرکب و انبار برای ذخیره های لازم و سایر نیازمندی ها .

و به دنبال ذکر خانه های ثابت سخن از خانه های سیّار به میان می آورد و می گوید : « خداوند برای شما از پوست چهارپایان خانه هایی قرارداد : وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعامِ بُیُوتا »(۱)

« خانه هایی که بسیار سبک و کم وزن است و به هنگام

ص:۹۱

۱- گرچه در عصر و زمان ما خیمه هایی که از پوست بسازند کم است ، ولی آیه فوق نشان می دهد که در آن عصر و زمان خیمه های چرمی از بهترین خیمه ها محسوب می شده که قرآن نخست روی آن انگشت گذارده است ، شاید به این دلیل که در برابر بادهای سوزان بیابان های حجاز این گونه خیمه ها از همه امن تر بوده است .

کوچ کردن و موقع اقامت به آسانی آن را جابه جا می کنید : تَسْتَخِفُّونَها یَوْمَ ظَعْنِکُمْ وَ یَوْمَ اِقامَتِکُمْ » .

علاوه براین از پشم ها و کرک ها و موهای این چهارپایان برای شما ، اثاث و متاع و وسایل مختلف زندگی تا زمان معینی قرارداد : « وَ مِنْ اَصْوافِها وَ اَوْبارِها وَ اَشْعارِها اَثاثا وَ مَتاعا اِلی حینٍ » .

می دانیم موهایی که بر بدن چهارپایان می رویدبعضی کاملاً خشن است ، مانند موهای بز که عرب آن را « شَعْر » می گوید (و جمع آن اَشْعار است) و گاهی کمی نرم تر است که آن را پشم می گوییم و عرب آن را « صُوف » می نامد (و جمع آن اَصْواف است) و گاهی از آن هم نرم تر است که آن را « کرک » می نامیم که عرب آن را « وَبَر » جمع آن اَوْبار می گوید بدیهی است این تفاوت ساختمان موها سبب می شود که از هرکدام برای مصرف خاصی استفاده شود ، از یکی فرش درست کنند ، از دیگری لباس ، از دیگری خیمه و مانند آن .

در این که منظور از « اثاث » و « متاع » در آیه چیست مفسران احتمالاتی داده اند :

روی هم رفته « اثاث » به معنی وسایل خانه است و در اصل از ماده « اثّ » به معنی کثرت و درهم پیچیدگی گرفته شده و از آن جا که وسایل خانه معمولاً زیاد است به آن اثاث گفته اند .

« متاع » به هرگونه چیزی می گویند که انسان از آن متمتع و بهره مند می شود (بنابراین هر دو تعبیر یک مطلب را از دو زاویه مختلف نشان می دهد) .

و با توجه به آن چه گفته شد ذکر این دو تعبیر پشت سرهم ممکن است اشاره به این باشد که شما می توانید از پشم و کرک و موی چهارپایان ، وسایل زیادی برای خانه خود فراهم سازید و از آن متمتّع گردید .

ص:۹۲

برای کلمه « اِلی حینٍ » نیز تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند ، اما ظاهرا منظور این است که در این جهان و تا پایان زندگی از این وسایل بهره می گیرید ، اشاره به این که عمر زندگی این جهان و وسایل و ابزار آن جاودان نیست و هرچه باشد محدود است .

سایه ها ، مسکن ها و پوشش ها

۸۱ وَاللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِمّاخَلَقَ ظِلالاً وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْجِبالِ اَکْنانا وَ جَعَلَ لَکُمْ سَرابیلَ تَقیکُمُ الْحَرَّ وَ سَرابیلَ تَقیکُمْ بَأْسَکُمْ کَذلِکَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْلِمُونَ

خداوند از آن چه آفریده سایه هایی برای شما قرار داده و از کوه ها پناهگاه هایی و برای شما پیراهن هایی آفریده که شما را از گرما (و سرما) حفظ می کند و پیراهن هایی که حافظ شما به هنگام جنگ است ، این گونه نعمت هایش را بر شما کامل می کند تا تسلیم فرمان او شوید .

« اَکْنان » جمع « کِنّ » به معنی وسیله پوشش و حفظ و نگهداری است و به همین جهت به مخفی گاه ها و غارها و پناهگاه هایی که در کوه ها وجود دارد ، اَکْنان گفته می شود .

« سَرابیلَ » جمع « سِرْبال » به گفته « راغب » در مفردات به معنی پیراهن است ، از هرجنسی که باشد .

دراین جا به وضوح می بینیم که سایه ها اعم از سایه درختان و اشیاء دیگر و یا سایه های غارها و پناهگاه های کوهستانی به عنوان یک

ص:۹۳

نعمت قابل ملاحظه الهی بیان شده است و حقیقت نیز همین است ، زیرا همان گونه که انسان در زندگی خود نیاز به تابش نور دارد ، در بسیاری از اوقات نیاز به سایه دارد ، چرا که اگر نور یکنواخت بتابد ، زندگی غیرممکن خواهد بود و می دانیم بزرگ ترین سایه برای ما ساکنان زمین ، سایه کره زمین است که شب نام دارد و نیمی از سطح زمین را می پوشاند ، نقش این سایه بزرگ در زندگی انسان ها برای هیچ کس پوشیده نیست ، همچنین نقش سایه های کوچك تر و کوچك تر به هنگام روز در مناطق مختلف .

ذکر نعمت « سایه ها » و « پناهگاه های کوهستانی » پس از ذکر نعمت « خانه ها » و « خیمه ها » که در آیه قبل گذشت گویا اشاره به این است که انسان ها از سه گروه خارج نیستند : گروهی در شهرها و آبادی ها زندگی می کنند و از خانه ها بهره می گیرند ، گروهی دیگر که در سفرند و خیمه با خود دارند از خیمه ها استفاده می کنند ، اما خداوند گروه سوم یعنی مسافرانی که حتی خیمه با خود ندارند ، محروم نگذاشته و در مسیر راه پناهگاه هایی برای آن ها تهیّه دیده است

ممکن است اهمیّت غارها و پناهگاه های کوهستانی برای شهرنشینان آسوده خاطر ، هرگز روشن نباشد ، ولی بیابانگردها ، مسافران بی دفاع ، چوپان ها و خلاصه همه کسانی که از نعمت خانه های ثابت و سیّار محرومند و در یك آفتاب داغ تابستان و یا سوز سرمای زمستان گرفتار می شوند می دانند تا چه اندازه وجود یك پناهگاه کوهستانی ، اهمیّت حیاتی دارد و گاهی انسان ها و حیوانات زیادی را از مرگ

حتمی نجات می بخشد ، به خصوص این که این گونه پناهگاه ها معمولاً در زمستان گرم و در تابستان سرد است .

سپس در تعقیب این سایبان های طبیعی و مصنوعی به سراغ

پوشش های تن انسان می رود و می گوید : « خداوند برای شما پیراهن هایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می کند : وَ جَعَلَ لَکُمْ سَرابیلَ تَقیکُمْ الْحَرَّ ». « و همچنین پیراهن های مخصوص پرمقاومتی که حافظ شما به هنگام جنگ است : وَ سَرابیلَ تَقیکُمْ بَأْسَکُمْ » .

البتّه پوشش و لباس فایده اش تنها این نیست که انسان را از گرما و سرما حفظ کند ، بلکه هم شکوهی است برای انسان و هم در برابر بسیاری از خطراتی که متوجه جسم او می شود لباس یک وسیله دفاعی است ، چرا که اگر انسان برهنه بود شاید هر روز گوشه ای از بدنش مجروح می شد ولی در آیه فوق روی خاصیّت اول از نظر اهمیّت تکیه شده است .

قابل توجه این که تنها« دفاع در مقابل گرما » در آیه ذکر شده ، این تعبیر شاید به خاطر آن است که عرب در بسیاری از موارد ، از دو ضدّ یکی رابه عنوان اختصار ذکر می کند و دوّمی به قرینه اولی روشن می شود و یا به این جهت است که در آن مناطق که قرآن نازل گردید ، دفاع در برابر گرما از اهمیّت بیشتری برخوردار بود .

این احتمال نیز وجود دارد که خطرات گرمازدگی و سوختگی در برابر آفتاب سریع تر و خطرناک تر است و به تعبیر دیگر تحمل انسان در مقابل گرما و تابش شدید آفتاب کمتر از مقاومت او در برابر سرما است،

چرا که حرارت درونی انسان در سرما تاحّد زیادی می تواند او را حفظ کند ، ولی دفاع بدن در مقابل گرما کمتر است .

و در پایان آیه به عنوان یک تذکر و هشدار می گوید : « این گونه خداوند نعمتش را برشما تمام می کند شاید در برابر فرمان او تسلیم شوید : کَذلِکَ یُتِّمُ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْلِمُونَ »

این طبیعی است که انسان با بررسی نعمت های مختلفی که وجودش را احاطه کرده بی اختیار به یاد آفریننده نعمت می افتد و اگر کمترین حسّ قدردانی و شکرگزاری در درونش باشد بیدار می گردد و به سراغ بخشنده نعمت می رود و به شناخت او می پردازد .

جامع ترین برنامه اجتماعی

جامع ترین برنامه اجتماعی

۹۰ اِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْاِحْسانِ وَ ایتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ

خداوند فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان می دهد و ازفحشاءو منکرو ظلم و ستم نهی می کند، خداوند به شما اندرز می دهد شاید متذکّر شوید.

در آیات ۹۰ تا ۹۴ نمونه ای از جامع ترین تعلیمات اسلام در زمینه مسائل اجتماعی و انسانی و اخلاقی بیان شده است .

در نخستین آیه به شش اصل مهم که سه اصل ، جنبه مثبت و مأمورٌ به و سه اصل جنبه منفی و منهیٌ عنه دارد ، دیده می شود .

۱ عدالت اجتماعی

چه قانونی از « عَـِدْل » وسیع تر و گیراتر و جامع تر تصور می شود ؟ عـدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می گردد ،

آسمان ها و زمین و همه موجودات با عدالت برپا هستند (بِالْعَدْلِ قامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ) .

جامعه انسانی که گوشه کوچکی از این عالم پهناور است نیز نمی تواند از این قانون عالم شمول ، برکنار باشد و بدون عدل به حیات سالم خود ادامه دهد .

می دانیـم عـدل به معنی واقعی کلمه آن است که هرچیزی در جـای خـود باشـد ، بنـابراین هرگـونه انحراف ، افراط ، تفریـط ، تجاوز از حد ، تجاوز به حقوق دیگران برخلاف اصل عدل است .

یک انسان سالم کسی است که تمام دستگاه های بدن او هریک کار خودش را بدون کم و زیاد انجام دهد ، اما به محض این که یـک یا چنـد دسـتگاه در انجام وظیفه کوتاهی کرد یا در مسیر تجاوز گام نهاد ، فورا آثار اختلال در تمام بـدن نمایان می شود و بیماری حتمی است .

کل جامعه انسانی نیز همانند بدن یک انسان است ، که بدون رعایت اصل عدالت بیمار خواهد بود .

۲ احسان و نیکوکاری

اما از آن جا که عدالت با همه قدرت و شـکوه و تأثیر عمیقش در مواقع بحرانی و اسـتثنایی به تنهایی کارساز نیست ، بلافاصله دستور به احسان را پشت سر آن می آورد .

به تعبیر روشن تر در طول زندگی انسان ها مواقع حسّاسی پیش می آید که حلّ مشکلات به کمک اصل عدالت به تنهایی امکان پذیر نیست ، بلکه نیاز به ایثار و گذشت و فداکاری دارد ، که با استفاده از اصل « احسان » باید تحقق یابد .

فی المثل دشمن غدّاری به جامعه ای حمله کرده است و یا طوفان و سیل و زلزله ، بخشی از کشوری را ویران نموده ، اگر مردم در چنین شرایطی بخواهند در انتظار آن بنشینند که مثلاً مالیات های عادلانه و سایر قوانین عادی ، مشکل را حل کند ، امکان پذیر نیست ، این جاست که باید همه کسانی که دارای امکانات بیشتر از نظر نیروی فکری و جسمانی و مالی هستند ، دست به فداکاری بزنند و تا آن جاکه در قدرت دارند ، ایثار کنند ، وگرنه دشمن جبار ممکن است کل جامعه آن ها را از بین ببرد و یا حوادث دردناک طبیعی ، جمع کثیری را به کلی فلج کند .

اتفاقا این دو اصل در سازمان بدن یک انسان نیز به طور طبیعی حکومت می کند ، در حال عادی تمام دستگاه های بدن : نسبت به یکدیگر خدمت متقابل دارند و هر عضوی برای کل بدن کار می کند و از خدمات اعضای دیگر نیز بهره مند است (این همان اصل عدالت است) .

ولی گاه عضوی مجروح می شود و توان متقابل را از دست می دهد، آیا ممکن است در این حال ، بقیه اعضاء او را به دست فراموشی بسپارند ، به خاطر این که از کار افتاده است ؟ آیا ممکن است دست از

حمایت و تغذیه عضو مجروح بردارند ؟ مسلما نه (و این همان احسان است) .

در کل جامعه انسانی نیز این دو حالت باید حاکم باشد وگرنه جامعه سالمی نیست .

۳ اولویت حمایت از نزدیکان

اما مسأله نیکی به نزدیکان « ایتاءِ ذِی الْقُرْبی » در واقع بخشی از مسأله احسان است با این تفاوت که احسان در کل جامعه است و ایتاء ذی القربی در خصوص خویشاوندان و بستگان که جامعه کوچک تر یعنی جامعه فامیلی ترکیب می شود و با توجه به این که جامعه بزرگ از جامعه کوچک تر یعنی جامعه فامیلی ترکیب شده ، هرگاه ، این واحدهای کوچک تر از انسجام بیشتری برخوردار گردند ، اثر آن در کلّ جامعه ظاهر می شود و در واقع وظایف و مسؤولیت ها به صورت صحیحی درمیان مردم تقسیم می گردد ، چرا که هر گروه در درجه اول به ضعفای بستگان خود می پردازند و از این طریق همه این گونه اشخاص زیرپوشش حمایت نزدیکان خود قرار می گیرند .

دربعضی از احادیث اسلامی می خوانیم که منظور از « ذِی الْقُرْبی»، نزدیکان پیامبر یعنی امامان اهل بیت هستند و منظور از « ایتاءِ ذِی الْقُرْبی » ، اداء خمس می باشد .

این تفسیر هرگز نمی خواهد مفهوم آیه را محدود کند ، بلکه هیچ مانعی ندارد آیه به مفهوم وسیعش باقی باشد و این قسمت نیز یکی از مصادیق روشن آن مفهوم عام محسوب گردد .

بلکه اگر ما « ذِی الْقُرْبی » را به معنی مطلق نزدیکان اعم از نزدیکان در فامیل و نسب و یا نزدیکان دیگر بدانیم ، آیه مفهوم وسیع تری پیدا می کند که حتی همسایگان و دوستان و مانند آن را شامل می شود (هرچند معروف در معنی ذی القربی ، خویشاوندان است) .

مسأله کمک به جامعه های کوچک (یعنی بستگان و خویشاوندان) از آن نظر که از پشتوانه عاطفی نیرومندی برخورداراست ، ازضمانت اجرایی بیشتری بهره مند خواهدبود .

۴ و ۵ و ۶ نفی فساد مخفی و آشکار و تجاوز به حقوق دیگران

بعد از تکمیل این سه اصل مثبت به سه اصل منفی و منهی

می پردازد و می گوید : « خداوند از فحشاء و منکر و بغی ، نهی می کند : وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْی » .

پیرامون این تعبیرات سه گانه « فحشاء » « منکر » و « بغی » نیز مفسران سخن بسیار گفته اند ، اما آن چه مناسب تر بامعنی لغوی و قرینه مقابله این صفات با یکدیگر به نظر می رسد آن است که « فحشاء » اشاره به گناهان پنهانی « منکر » اشاره به گناهان آشکار و « بغی » ، هرگونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خودبرتربینی نسبت به دیگران است .

بعضی از مفسران (۱)گفته اند : سرچشمه انحرافات اخلاقی ، سه قوه است : قوّه شهوانی و غضبی و نیروی وهمی شیطانی .

ص:۱۰۰

۱- « فخر رازی »، جلد ۲۰، صفحه ۱۰۴ .

اما قوّه شهوانی ، انسان را به لذت گیری هرچه بیشتر می خواند و غرق در « فحشاء » و زشتی ها می کند .

قوّه غضبیّه، انسان را به انجام « منکرات » و آزار مردم وامی دارد .

اما قوّه وهمیّه شیطانیه ، حس برتری طلبی و ریاست خواهی و انحصارجویی و « تجاوز به حقوق دیگران » را در انسان زنده می کند و او را به این اعمال وامی دارد .

خداوند با تعبیرهای سه گانه فوق نسبت به طغیان این غرایز ، هشدار داده و با یک بیان جامع که همه انحرافات اخلاقی را دربرمی گیرد به راه حق ، هدایت نموده است .

و در پایان آیه ، به عنوان تأکید مجدد روی تمام این اصول شش گانه می فرماید : « خداوند به شما اندرز می دهد شاید متذکّر شوید : يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » .

۷ وفای به عهد و پیمان

۹۱ وَ اَوْفُوا بِعَهْدِ اللّهِ اِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْاَيْمانَ بَعْدَ تَوْكيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَيْكُمْ كَفيلًا اِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ

هنگامی که باخداعهدبستیدبه عهداووفاکنیدوسوگندهایتان

را بعد ازتأکید نشکنید درحالی که خدا را کفیل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده اید، خداوند از آن چه انجام می دهید آگاه است .

گرچه مفسران در معنی « عَهْدِ اللّهِ » ، تفسیرهای متعددی ذکر

ص:۱۰۱

کرده اند ولی ظاهر این است که منظور از آن پیمان هایی است که مردم با خدا می بندند (و بدیهی است که پیمان با پیامبر او نیز پیمان با او است) بنابراین هرگونه عهد الهی و بیعت در طریق ایمان و جهاد و غیر آن را شامل می شود .

بلکه با توجه به این که تکالیف تشریعی ، که وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام می شود همواره با یک نوع عهد الهی ضمنی همراه است و تکالیف عقلی که به خاطراعطای عقل وهوش و خرد و استعداد نیز با چنین معاهده ضمنی توأم می باشد ، همه در این پیمان وسیع و « عَهْدِ اللّهِ » داخل خواهند بود .

و اما مسأله اَیْمان (جمع یمین به معنی سوگند) که در آیه فوق

آمده و باز مورد تفسیرهای گوناگون قرارگرفته ، با توجه به مفهوم جمله ، معنی وسیعی دارد که هم تعهداتی را که انسان با سوگند در برابر خداوند کرده ، شامل می گردد و هم تعهداتی را که با تکیه بر قسم در برابر خلق خدا می کند .

و به تعبیر دیگر هرگونه تعهدی که زیر نام خدا و با سوگند به نام او انجام می گیرد در این جمله وارد است ، به خصوص که بعد از آن جمله « وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَیْکُمْ کَفیلاً » (درحالی که خدا را کفیل و ضامن قرارداده اید) به عنوان تفسیر و تأکید آمده است .

نتیجه این که : جمله « اَوْفُوا بِعَهْدِ اللّهِ » خاص است و جمله «لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ» عام است .

۹۲ وَ لا تَکُونُوا کَالَّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْکاثا

ص:۱۰۲

تَتَّخِذُونَ اَیْمانَکَمْ دَخَلاً بَیْنَکَمْ اَنْ تَکَونَ اُمَّهٌ هِیَ اَرْبی مِنْ اُمَّهٍ اِنَّما یَبْلُوکُمُ اللّهُ بِه وَ لَیُبَیِّنَنَّ لَکَمْ یَوْمَ الْقِیمَهِ ما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ

همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشم های تابیده خود را پس ازاستحکام وامی تابید، درحالی که سوگند (و پیمان) خود را وسیله خیانت و فساد قرار می دهید، به خاطر این که گروهی جمعیتشان از گروه دیگر بیشتر است (و کثرت دشمن را بهانه ای برای شکستن بیعت با پیامبر خدا می شمرید) خدامی خواهدشمارابا این وسیله آزمایش کند و روز قیامت آن چه را در آن اختلاف داشتید برای شما روشن می سازد .

« اَنْکاث » جمع « نِکْث » به معنی بازگشودن پشم و مو بعد از تابیدن است و به گشودن لباس هایی که از پشم و مو بافته شده نیز گفته می شود.

« دَخَل » به معنی فساد و دشمنی نهانی و تقلب است و از همان ماده « داخل » به معنی درون گرفته شده است .

اشاره به داستان زنی است از قریش به نام « رایِطَه » در زمان جاهلیّت که از صبح تا نیم روز ، خود و کنیزانش ، پشم ها و موهایی را که

در اختیار داشتند می تابیدند و پس از آن دستور می داد همه آن ها را واتابند و به همین جهت به عنوان « حَمْقاء » (زن احمق) در میان عرب ، معروف شده بود .

این کار مخصوصا از این نظر که پشم بر اثر تابیدن ، استحکام و

تکامل تازه ای پیدا می کند و با گشودن آن ، یک حرکت ارتجاعی انجام شده نه تنها بی حاصل ، بلکه زیان آور است ، همین گونه کسانی که با پیمان شکستن این عهد و پیمان انجام تعهدی را می پذیرند ، هرگونه حرکتی درجهت شکستن این عهد و پیمان انجام دهند نه تنها بیهوده است بلکه دلیل بر انحطاط و سقوط شخصیت آن ها نیز می باشد .

سپس اضافه می کند : « شما نباید به خاطر ملاحظه این و آن و این که گروهی ، جمعیتشان از گروه دیگری بیشتر است ، پیمان و سوگند خود را بشکنید و آن را وسیله خیانت و تقلّب و فساد قراردهید : تَتَّخِذُونَ اَیْمانَکُمْ دَخَلاً بَیْنَکُمْ اَنْ تَکُونَ اُمَّهٌ هِیَ اَرْبی مِنْ اُمَّهٍ » .

این دلیل بر ضعف شخصیت و ناتوانی روح انسان و یا دلیل بر

تقلّب و خیانت او است که با مشاهده کثرت عددی مخالفان ، دست از آیین راستین خود بردارد و به آیین منحط و بی پایه ای که طرفدارش اکثریت دارند بپیوندد (اِنَّما یَبْلُوکُمُ اللّهُ بِه) .

آن روز که شما در اکثریت هستید و دشمن در اقلیّت ، روز آزمایش نیست ، روزهای آزمایش روزهایی است که انبوه دشمن در برابر شما بایستد و شما در ظاهر کمتر و ضعیف تر از آن ها باشید .

عذرهای ناموجه برای نقض پیمان

زشتی پیمان شکنی به حدی است که کمتر کسی حاضر می شود ، مسؤولیت آن را با صراحت برعهده گیرد . لذا معمولاً افراد پیمان شکن متعذر به اعذاری می شوند ، هرچند عذرهای واهی و بی اساس باشد که نمونه ای از آن را در آیات فوق خواندیم و آن این که : گاهی بعضی از

افراد مسلمان به عذر این که دشمن اکثریت عددی دارد و مؤمنان از نظر شماره در اقلیّت هستند در ادامه پیمان خود با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله دچار تردید می شدند ، درحالی که نه اکثریّت از لحاظ تعداد ، دلیل بر قدرت و قوّت است ، زیرا بسیار دیده شده یک اقلیّت مصمم و با ایمان بر اکثریّت عظیمی که فاقد ایمان بوده اند پیروز شده است و نه قدرت و قوّت دشمن به فرض این که با کثرت عدد حاصل شود مجوزی برای پیمان شکنی با دوستان نمی تواند باشد ، چرا که اگر این را بشکافیم در واقع یک نوع شرک و بیگانگی از خدا است .

همین موضوع به شکل دیگری در عصر ما خودنمایی کرده است ، که پاره ای از دولت های اسلامی ظاهرا کوچک از ترس قدرت های بزرگ استعماری از انجام تعهّدات خود با مؤمنان سرباز می زنند و قدرت ناچیز بشر ضعیف را بر قدرت بی پایان خداوند مقدم می شمرند ، به غیر خدا تکیه می کنند ، از غیر خدا می ترسند و حتی عهد و پیمان خود را برسر این کار می نهند که همه این ها از پدیده های شرک و بت پرستی است .

۹۳ وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَجَعَلَکُمْ اُمَّهً واحِدَهً وَ لکِنْ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُوَیَهْدیمَنْ یَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمّا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

و اگرخدامی خواست همه شما را امت واحدی قرار می داد (همه را به اجبار واداربه ایمان می کرد، اما اجبار چه سودی دارد؟) ولی خدا هرکس را بخواهد (و مستحق ببیند) گمراه و هرکس را بخواهد (و لایق بداند) هدایت می کند و شما از

آن چه انجام می دادید بازپرسی خواهید شد .

« اُمَّةً واحِدَةً » از نظر ایمان و قبول حق اما در شکل اجباریش ، ولی بدیهی است این پذیرش حق نه گامی به سوی تکامل است نه دلیلی بر افتخار پذیرنده آن ، لذا سنّت خدا این است که همگان را آزاد بگذارد ، تا با اختیار خود ، راه حق را بپویند .

ولی این آزادی به آن معنی نیست که از ناحیه خدا ، هیچ گونه کمکی به پویندگان این راه نمی شود ، بلکه آن ها که قدم در راه حق می گذارند و مجاهده می کنند ، توفیق خداوند شامل حالشان می شود و در پرتو هدایت او به سر منزل مقصود می رسند و آن ها که در راه باطل گام می گذارند از این موهبت محروم می گردند و بر گمراهیشان افزود می شود .

لذا بلافاصله می گوید : « لکن خدا هرکس را بخواهد گمراه می کند و هرکس را بخواهد هدایت: وَ لکِنْ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدی مَنْ یَشاءُ ».

اما این هدایت و اضلال الهی هرگز سلب مسؤولیت از شما نمی کند ، زیرا گام های نخستین آن از خود شما است ، به همین دلیل اضافه می کند : « شما به طور قطع در برابر اعمالی که انجام می دادید مسؤولید و از شما بازپرسی می شود : وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمّا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » .

این تعبیر که از یک سو انجام اعمال را به خود انسان ها نسبت می دهد و از سوی دیگر تأکید بر مسؤولیت آن ها در برابر اعمالشان می کند ، از قراین روشنی است که مفهوم هدایت و اضلال الهی را درجمله قبل تفسیر می نماید ، که این هدایت و اضلال ، هرگز

ص:۱۰۶

جنبه اجباری ندارد .

۹۴ وَ لاتَتَّخِذُوااَیْمانَکُمْ دَخَلاًبَیْنَکُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبیلِ اللّهِ وَ لَکُمْ

عَذابٌ عَظیمٌ

سوگندهای خود را وسیله تقلب و خیانت درمیان خود قرار ندهید ، مبادا گام های ثابت (بر ایمان) متزلزل گردد و به خاطر بازداشتن (مردم) از راه خدا آثار سوء آن را بچشید و برای شما عذاب عظیم خواهد بود .

چون هنگامی که شما عهد و پیمان ببندید و سوگند و قسم یاد کنید، اما قصد وفای بر آن را نداشته باشید و این امر راتکرار کنید ، سرمایه اعتماد مردم نسبت به شما از میان می رود و عده ای از ایمان آورندگان در ایمانشان ، سست و متزلزل می شوند ، گویی گام خود را در جای ظاهرا محکمی گذارده اند ، اما زیر آن لغزنده بود و آن ها را به لغزش افکنده است : (وَ لَکُمْ عَذابٌ عَظیمٌ) .

در حقیقت پیمان شکنی ها و تخلّف از سوگندها ، از یک سو موجب بدبینی وتنفّر مردم از آیین حق و پراکندگی صفوف و بی اعتمادی می گردد ، تا آن جا که مردم رغبت به پذیرش اسلام نشان

نمی دهند و اگر پیمانی با شما بستند خود را ملزم به وفای به آن نمی دانند و این خود مایه ناراحتی های فراوان و شکست و تلخ کامی در دنیا است .

و از سویی دیگر عذاب الهی را در سرایی دیگر ،

ص:۱۰۷

برای شما به ارمغان می آورد .

۹۵ وَ لا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللّهِ ثَمَنا قَلیلاً اِنَّما عِنْدَ اللّهِ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

(هرگز) پیمان الهی را با بهای کمی مبادله نکنید (و هر بهایی در برابر آن ناچیز است) آن چه نزد خدا است برای شمابهتراست اگربدانید.

یعنی هر بهایی در برابر پیمان شکنی بگیرید کم و ناچیزاست ، حتی اگر تمام دنیا را به شما بدهند ارزش یک لحظه وفای به عهد الهی را ندارد .

۹۶ ما عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللّهِ باقٍ وَ لَنَجْزِیَنَّ الَّذینَ

صَبَرُوا اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ

(زیرا)آن چه نزد شما است فانی می شود ، اما آن چه نزد خدا است باقی می ماند و کسانی را که صبر استقامت پیشه کنند به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد .

منافع مادی هرچند ظاهرا بزرگ باشند اما همچون حبابی بر سطح آب بیش نیستند ، درحالی که پاداش الهی که همچون ذات مقدسش جاویدان است از همه این ها برتر و بالاتر است .

ضمنا جمله « وَ لَنَجزَیَنَّ الَّذینَ صَبَرُوا ...» خالی از اشاره به این نکته نیست که صبر و استقامت و پایمردی در مسیر طاعت و مخصوصا پایبند بودن به عهد و پیمان از بهترین اعمال آدمی است .

در حدیثی از علی در نهج البلاغه می خوانیم : « اَلصَّبْرُ

مِنَ الْایمـانِ کَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَـدِ وَ لا ـ خَیْرَ فی جَسَـدٍ لا ـ رَأْسَ مَعَهُ وَ لا ـ فی ایمـانٍ لا ـ صَبْرَ مَعَهُ : صبر و اسـتقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن ، تن بی سر ، فایده و دوام و بقایی ندارد همچنین ایمان بدون صبر و پایمردی » .(۱)

تعبیر به « اَحْسَنِ » دلیـل بر این است که اعمـال نیـک آن هـا همه یکسـان نیست ، بعضـی خوب است و بعضـی خوب تر ، ولی خداونـد همه را به حسـاب خوب تر می گـذارد و پـاداش خوب تر را به آن هـا می دهـد و این نهـایت بزرگواری است که فی المثل شخصی چند نوع کالا برای فروش عرضه کند ، عالی و خوب و متوسط و خریدار همه را قیمت عالی بخرد .

سرمایه های جاودانی انسان

طبیعت زنـدگی این جهـان مـادی ، فنـا و نـابودی است ، محکم ترین بناهـا ، بـا دوام ترین حکومت هـا ، قوی ترین انسان ها و هرچیز که از آن مستحکم تر نباشد ، سرانجام کهنه و فرسوده و سپس نابود می شود و همه بدون استثناء خلل پذیرند .

اما اگر بتوان این موجودات را به نحوی با ذات پاک خداوند پیوند داد و برای او و در راه او به کار انداخت ، رنگ جاودانگی به خود می گیرند ، چرا که ذات پاکش ابدی است و هرچیز نسبتی با او دارد رنگ ابدیّت می یابد :

۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصار شماره ۸۲.

اعمال صالح ، ابدی هستند ، شهیدان حیات جاویدان دارند ، پیامبران و امامان و دانشمندان راستین و مجاهدان راه حق ، تاریخشان ، توأم با ابدیّت است ، چرا که همه رنگ الهی دارند .

به همین دلیل ، آیه فوق به ما هشدار می دهد که بیایید سرمایه های وجود خود را از فناپذیری نجات بخشید و در صندوق پس اندازی ذخیره کنید که دست تطاول ایام به محتویاتش نمی رسد و گذشت شب و روز آن را به فنا و نیستی سوق نمی دهد .

بیایید و سرمایه های خود را برای خدا و در راه خلق خدا و جلب رضای او به کار اندازید تا مصداق « عِنْدَ اللّهِ » گردد و به مقتضای « ما عِنْدَ اللّهِ باقٍ » باقی و برقرار شود .

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم : « اِذا ماتَ ابْنُ ادَمَ اِنْقَطَعَ اَمَلُهُ اِلاّ عَنْ ثَلاثٍ صَدَقَةٌ جارِیَةٌ ، عِلْمٌ یُنْتَفَعُ بِه وَ وَلَدٌ صالِحٌ یَدْعُو لَهُ : هنگامی که فرزند آدم از دنیا می رود امید او از همه چیز بریده خواهد شد مگر از سه چیز : صدقات جاریه (آثار خیری که در خدمت مردم و در راه خدا در جریان است) و علم و دانشی که مردم از آن بهره می گیرند و فرزند صالح که برای او دعا می کند » (1) چرا که همه این ها برای خدا و در راه او هستند و رنگ ابدیّت دارند .

در نهج البلاغه می خوانیم : « شَتّانَ ما بَیْنَ عَمَلَیْنِ : عَمَلٌ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَ تَبْقی تَبِعَتُهُ وَ عَمَلٌ تَذْهَبُ مَؤُنَتُهُ وَ یَبْقی اَجْرُهُ : بسیار

۱- ارشاد دیلمی .

تفاوت دارد عملی که لذتش ازمیان می رود و مسؤولیتش باقی می ماند و عملی که درد و رنجش می رود و اجرش باقی است »(۱)

زندگی پاکیزه در گرو چیست ؟

۹۷ مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حيوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ

هرکس عمل صالح کند، درحالی که مؤمن است، خواه مرد باشد یا زن ، به او حیات پاکیزه می بخشیم و پاداش آن ها را به بهترین اعمالی که انجام دادند خواهیم داد.

به این ترتیب معیار ، تنها « ایمان » و « اعمال صالح زاییده آن » است و دیگر هیچ قید و شرطی نه از نظر سن و سال ، نه از نظر نژاد، نه از نظر جنسیّت و نه از نظر پایه و رتبه اجتماعی در کارنیست .

و نتیجه این عمل صالح مولود ایمان در این جهان ، حیات طیبه است یعنی تحقق جامعه ای قرین با آرامش ، امنیّت ، رفاه ، صلح ، محبّت ، دوستی ، تعاون و مفاهیم سازنده انسانی خواهد بود و از نابسامانی ها و درد و رنج هایی که بر اثر استکبار و ظلم و طغیان و هواپرستی و انحصار طلبی به وجود می آید و آسمان زندگی را تیره و تار می سازد در امان است .

این از یکسو و از سوی دیگر خدا آن هارا « بر طبق

۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصارشماره۱۲۱.

بهترین اعمالشان » پاداش خواهد داد .

برابری مرد و زن

بی شک ، زن و مرد تفاوت هایی از نظر جسم و روح دارند و به همین دلیل در احراز پست های اجتماعی متفاوت هستند و هرکاری از کسی ساخته است ، ولی هیچ یک از این ها دلیل بر تفاوت شخصیت انسانی آن ها و یا تفاوت مقامشان در پیشگاه خدا نیست و از این نظر هردو کاملاً برابرند و به همین دلیل معیاری که بر شخصیت و مقام معنوی آن ها حکومت می کند ، یک معیار بیش نیست و آن ایمان است و عمل صالح و تقوی که امکان دسترسی هر دو به آن یکسان است .

آیه فوق با صراحت این حقیقت را بیان کرده و دهان بیهوده گویانی را که در گذشته یا حال در شخصیت انسانی زن ، شک و تردید داشتند و یا برای او مقامی پایین تر از مقام انسانی مرد قایل بودند می بندد و ضمنا

منطق اسلام را در این مسأله مهم اجتماعی آشکار می سازد و ثابت می کند که برخلاف پندار کوته فکران ، اسلام دین مردانه نیست ، به همان مقدار که به مردان تعلق دارد به زنان نیز تعلق دارد .

این هر دو جنس در صورتی که در مسیر اعمال صالح گام بردارند، گامی مثبت و سازنده که از انگیزه های ایمانی مدد گیرد ، هردو به یکسان دارای « حیات طیبه » خواهند بود و هر دو از اجر و پاداش مساوی در پیشگاه خدا بهره مند می شوند و موقعیت اجتماعی آن هانیز همانند خواهد بود مگر این که از نظر ایمان و عمل صالح بر دیگری برتری یابد.

ص:۱۱۲

حیات طیبه چیست ؟

مفسران در معنی « حیات طیبه » (زندگی پاکیزه) تفسیرهای متعددی آورده اند :

بعضی آن را به معنی روزی حلال تفسیر کرده اند .

بعضی به قناعت و رضادادن به نصیب .

بعضی به رزق روزانه .

بعضی به عبادت توأم با روزی حلال .

و بعضی به توفیق بر اطاعت فرمان خدا و مانند آن .

ولی شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که حیات طیبه ، مفهومش آن چنان وسیع و گسترده است که همه این ها و غیر این ها را دربرمی گیرد، زندگی پاکیزه از هر نظر ، پاکیزه از آلودگی ها ، ظلم ها و خیانت ها ، عداوت ها و دشمنی ها ، اسارت ها و ذلت ها و انواع نگرانی ها و هرگونه چیزی که آب زلال زندگی را در کام انسان ناگوار می سازد .

ولی با توجه به این که در دنبال آن ، سخن از جزای الهی به نحو احسن به میان آمده استفاده می شود که حیات طیبه مربوط به دنیا است و جزای احسن مربوط به آخرت .

آمادگی قبل از ورود به دریای زیبای قرآن کریم

۹۸ فَإِذاقَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ

ص:۱۱۳

هنگامی که قرآن می خوانی از شر شیطان مطرود شده ،

به خدا پناه بر .

منظور تنها ذکر جمله « اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ » نیست ، بلکه تخلّق به آن شرط است یعنی ذکر این جمله ، مقدمه تحقق حالتی در نفس و جان انسان گردد ، حالت توجه به خدا ، حالت جدایی از هوی و هوس های سرکشی که مانع فهم و درک صحیح انسان است ، حالت بیگانگی از تعصب ها و غرورها و خودخواهی ها و خودمحوری هایی که انسان را وادارمی کند که از همه چیز ، حتی از سخنان خدا به نفع خواسته های انحرافیش استفاده کند .

و تا چنین حالتی در روح و جان انسان پیدا نشود ، درک حقایق قرآن برای او ممکن نیست ، بلکه به عکس ممکن است قرآن را با توسل به«تفسیر رأی» وسیله ای قراردهد برای توجیه خواسته های شرک آلودش.

موانع شناخت

چهره حقیقت هرقدر آشکار و درخشان باشد تا در برابر دیده بینا قرارنگیرد درک آن ممکن نیست و به تعبیر دیگر برای شناخت حقایق دوچیز لازم است،آشکارشدن چهره حق و دارا بودن وسیله دید و درک.

آیا هرگز نابینا می تواند قرص خورشید را ببیند ؟ آیا کران می توانند نغمه های دلنواز جهان را بشنوند ؟ همین گونه کسانی که چشم حق بین ندارند از دیدن چهره حقیقت محروم هستند و آن ها که گوش حق شنو ندارند از شنیدن آیات حق .

چه چیز مانع می شود که انسان قدرت شناخت را از دست دهد ؟

بدون شک در درجه اول پیش داوری های غلط ، هوی و هوس های نفسانی ، تعصب های کورکورانه افراطی و گرفتار بودن در چنگال خودخواهی و غرور و خلاصه هرچیزی که صفای دل و پاکی روح

ص:۱۱۴

انسان را برهم می زند و رنگ های تیره و تار به آن می دهد ، همه این ها مانع درک حقیقت هستند .

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

تا نفس مبرّا ز نواهی نشود دل آینه نور الهی نشود

در حدیث می خوانیم : « لَوْلا ـ اَنَّ الشَّیاطینَ یَحُومُونَ حَوْلَ قُلُوبِ بَنی ادَمَ لَنَظَرُوا اِلی مَلَکُوتِ السَّماواتِ : اگر شیاطین در اطراف قلوب فرزندان آدم دور نمی زدند آن ها می توانستند ملکوت و باطن آسمان ها را ببینند » .

به همین دلیل نخستین شرط برای رهروان راه حق ، تهذیب نفس و تقوا است ، که بدون آن انسان در ظلمات وهم ، گرفتار و در بیراهه ها سرگردان می شود .

و اگر می بینیم قرآن می گوید : « هُدًی لِلْمُتَّقینَ : این آیات الهی مایه هدایت برای پرهیزکاران است » نیز اشاره به همین واقعیّت است .

بسیار دیده ایم کسانی را که با تعصّب و لجاجت و پیش داوری های فردی یا گروهی به سراغ آیات قرآن می روند و به جای این که حقیقت را از قرآن درک کنند آن چه را خود می خواهند بر قرآن تحمیل می نمایند و به تعبیر دیگر آن چه را که می خواهند در قرآن می جویند ، نه آن چه را که خدا بیان فرموده ، و به جای این که قرآن مایه هدایتشان شود ، بر

انحرافشان می افزاید(البته نه قرآن که هوی و هوس های سرکششان)

«اَمَّاالَّذینَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ ایمانـا وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ وَ اَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْسا اِلی رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ کافِرُونَ : اما آن ها که ایمان آورده انـد ، آیات قرآن بر ایمانشان می افزاید و شاد می شوند و اما آن ها که در دل هایشان بیماری اسـت پلیدی تازه ای بر پلیدیشان می افزاید،ازدنیا می روند درحالی که کافرند»(۱۲۴ ۱۲۵ /توبه).

بنـابراین بـا صـراحت بایـد گفت منظور از آیه فوق این نیست که تنهـا به گفتن « اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیم » قناعت کنیم ، بلکه بایـد این « ذکر » را تبـدیل به « فکر » و فکر را تبدیل به « یک حالت درونی » و به هنگام خواندن هر آیه به خدا پناه بریم از این که وسوسه های شیطان حجابی میان ما و کلام حیات بخش او گردد .

چرا از میان تمام صفات شیطان، مطرود بودن او مطرح شده است ؟

«رَجیم» از ماده « رَجْم »به معنی طرد کردن است و در اصل به

معنی زدن با سنگ آمده و سپس به معنی طردکردن استعمال شده است .

در این جا از میان تمام صـفات شـیطان ، مطرود بودن او مطرح شـده و این ما را به یاد اسـتکبارش در مقابل دعوت خداونـد به سجود و خضوع در مقابل آدم می افکنـد ، این اسـتکبار ، سـبب شد که میان شـیطان و درک حقایق حجابی ، برقرار گردد ، تا آن جا که خود را برتر از آدم بپندارد و بگوید : من از او بهترم ، مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای و حتّی این سرکشی و غرور سبب شد که به فرمان خدا نیز اعتراض کند ، اعتراضی که مایه کفر و طرد او گردد .

قرآن گویا باتعبیر « رَجیم » می خواهداین واقعیّت را تفهیم کند که به هنگام تلاوت قرآن ، استکبار و غرور و تعصب را از خود دور کنید تا سرنوشتی همچون شیطان رجیم پیدا نکنید و به جای درک حقیقت در پرتگاه کفر و بی ایمانی سقوط ننمایید .

آداب پنج گانه تلاوت قرآن کریم

همه چیز نیاز به برنامه دارد مخصوصا بهره گیری از کتاب بزرگی

همچون قرآن ، به همین دلیل در خود قرآن برای تلاوت و بهره گیری از این آیات آداب و شرایطی بیان شده است :

نخست می گوید : « لا ـ یَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ : قرآن را جز پاکان لمس نمی کنند » این تعبیر ممکن است هم اشاره به پاکیزگی ظاهری باشد که تماس گرفتن با خطوط قرآن باید توأم با طهارت و وضو باشد و هم اشاره به این که درک مفاهیم و محتوای این آیات تنها برای کسانی میسّر است که پاک از رذایل اخلاقی باشند ، تا صفات زشتی که بر دیده حقیقت بین انسان پرده می افکند ، آن ها را از مشاهده جمال حق محروم نگرداند .

به هنگام آغاز تلاوت قرآن باید از شیطان رجیم و رانده شده درگاه حق ، به خدا پناه برد ، چنان که در آیات فوق خواندیم« فَاِذا قَرَأْتَ الْقُرْانَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرِّجیم » .

در روایتی از امام صادق می خوانیم که در پاسخ این سؤال که چگونه این دستور را عمل کنیم ؟ و چه بگوییم ؟ فرمود بگو :

«اَسْتَعیذُ بِالسَّمیعِ الْعَلیمِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ» و در روایت

دیگری می خوانیم که امام به هنگام تلاوت سوره حمد فرمود : « اَعُوذُ بِاللّهِ السَّمیعِ الْعَلیمِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ وَ اَعُوذُ باللّه اَنْ یَحْضُرُونِ : به خداوند شنوا و دانا از شیطان رجیم پناه می برم و هم به او پناه می برم از این که نزد من حضور یابند » . این پناه بردن نباید محدود به لفظ و سخن باشد بلکه باید در اعماق روح و جان نفوذ کند به گونه ای که انسان هنگام تلاوت قرآن از خوهای شیطانی جدا گردد و به صفات الهی نزدیک شود ، تا موانع فهم کلام حق از محیط فکر او برخیزد و جمال دلارای حقیقت را به درستی ببیند .

بنابراین پناه بردن به خدا از شیطان هم در آغاز تلاوت قرآن لازم است و هم در تمام مدت تلاوت هرچند به زبان نباشد .

قرآن را باید به صورت « تَرْتیل » تلاوت کرد ، یعنی شمرده و توأم با تفکر « وَ رَتِّلِ الْقُرْانَ تَرْتیلاً » (۴ / مزمل) .

در حدیثی در تفسیر این آیه از امام صادق می خوانیم :

« اِنَّ الْقُرْآنَ لا یُقْرَءُ هَذْرَمَةً وَ لکِنْ یُرَتَّلُ تَرْتیلاً ، اِذا مَرَرْتَ بِآیَةٍ فیها ذِکْرُ النّارِ وَقَفْتَ عِنْدَها وَ تَعَوَّذْتَ بِاللّهِ مِنَ النّارِ : قرآن را تند و دست و پا شکسته نباید خواند ، بلکه باید به آرامی تلاوت کرد ، هنگامی که به آیه ای می رسی که در آن ذکر آتش دوزخ شده است توقف می کنی (و می اندیشی) و به خدا از آتش دوزخ پناه می بری » .

علاوه بر ترتیل ، دستور به « تَدَبُّر و تَفَکُّر » در آیات قرآن داده است آن جا که می گوید : « اَفَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْانَ : آیا آن ها در قرآن نمی اندیشند ؟ » (۸۲ / نساء) در حدیثی می خوانیم که اصحاب و

یاران پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را ۱۰ آیه ۱۰ آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله می آموختند و ده آیه دوّم را فرانمی گرفتند مگر این که آن چه در آیات نخستین بود از علم و عمل بدانند .(۱)

و در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم :

«اَعْرِبُوا الْقُرْآنَ وَالْتَمِسُوا غَرائِبَهُ : قرآن را فصیح و روشن بخوانید و از شگفتی های مفاهیم آن بهره گیرید » .(۲)

و نیز در حدیث دیگر از امام صادق نقل شده : « لَقَدْ تَجَلَّی اللّهُ لِخَلْقِهِ فی کَلامِهِ وَ لکِنَّهُمْ لا یُبْصِرُونَ : خداوند خود را در کلامش به مردم نشان داده است ، ولی کوردلان نمی بینند » (۳)

(تنها روشن ضمیران آگاه و اندیشمندان با ایمان جمال او را در سخنش مشاهده می کنند) .

آن ها که آیات قرآن را می شنوند نیز وظیفه ای دارند ، وظیفه شان سکوت کردن ، سکوتی توأم با اندیشه و تفکر: « وَ اِذا قُرِءَ الْقُرْانُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ اَنْصِتُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ : هنگامی که قرآن خوانده می شود گوش فرادهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت حق شوید » (۲۰۴/اعراف) .

به علاوه در روایات اسلامی دستورهایی درباره تلاوت قرآن با صدای خوب از نظر روانی مسلما تأثیر روی مفاهیم آن می گذارد

ص:۱۱۹

۱- « بحارالانوار » ، جلد ۹۲ ، صفحه ۱۰۶

۲- « بحارالانوار » ، جلد ۹۲ ، صفحه ۱۰۶

۳- « بحارالانوار » ، جلد ۹۲ ، صفحه ۱۰۷ .

وارد شده است که این جا جای شرح آن نیست .(۱)

شیطان بر مؤمنین واقعی تسلطی ندارد

۹۹ اِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَی الَّذینَ امَنُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ

چرا که او تسلطی بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکّل می کنند ندارند .

۱۰۰ اِنَّما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذینَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذینَ هُمْ بِهِمُشْرِکُونَ

تنهاتسلط اوبرکسانی است که اورابه سرپرستی خودبرگزیده اند

و آن ها که نسبت به او شرک می ورزند(و فرمانش را به جای فرمان خدا لازم الاجرا می دانند) .

در آیات فوق ، مردم به دو گروه تقسیم شده اند ، گروهی که تحت سلطه شیطانند و گروهی که بیرون از این سلطه هستند و برای هریک از این دو گروه ، دو صفت بیان شده است .

آن ها که بیرون از سلطه شیطانند ، دارای ایمان و توکل بر پروردگارند ، یعنی از نظر عقیده تنها خداپرست هستند و از نظر عمل مستقل از همه چیز و متکی بر خدا ، نه متکی بر انسان های ضعیف و وابسته و یا بر هوی و هوس ها و تعصب ها و لجاجت ها.

۱- برای اطلاع بیشتر به « بحارالانوار » ، جلد ۹ ، صفحه ۱۹۰ به بعد مراجعه فرمایید.

اما آن ها که زیر سلطه شیطانند ، اولاً رهبری او را از نظر اعتقاد پذیرفته اند (یَتَوَلَّوْنَهُ) و ثانیااز نظر عمل شیطان را شریک خدا در اطاعت شمرده اند ، یعنی عملاً پیرو فرمان اویند .

البته انکار نمی توان کرد انسان هایی هستند که می کوشند و خود را در گروه اول جای می دهند ، اما بعدا بر اثر دورافتادن از مربیان الهی و یا قرارگرفتن در محیط های آلوده و یا به علل دیگر به گروه دوم سقوط می کنند .

و درهر حال آیات فوق باردیگر این حقیقت را تأکید می کند که سلطه شیطان برانسان ها اجباری و الزامی و ناخود آگاه نیست بلکه این انسان ها هستند که شرایط ورود شیطان را به محیط جان خود فراهم می سازند و به اصطلاح جواز عبور از دروازه قلب به او می دهند.

آن ها که کفران کردند و گرفتار شدند

۱۱۲ وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا قَرْیَهً کانَتْ امِنَهً مُطْمَئِنَّهً یَأْتیها رِزْقُهارَغَدا مِنْ کُلِ مَکانٍ فَکَفَرَتْ بِاَنْعُمِ اللّهِ فَاَذاقَهَااللّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما کانُوا یَصْنَعُونَ

خداوند(برای آن ها که کفران نعمت می کنند)مثلی زده است: منطقه آبادی را که امن و آرام و مطمئن بوده و همواره روزیش به طور وافر از هر مکانی فرا می رسیده ، اما نعمت خدا را کفران کردند و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می دادندلباس گرسنگی وترس رادراندامشان پوشانید

این سوره ، سوره نعمت ها است ، نعمت های معنوی ومادی در

زمینه هـای مختلف که به تنـاسب آن بحث های دیگر به میان آمـده است ، در آیه مورد بحث نتیجه کفران نعمت های الهی را در قالب یک مثال عینی می خوانیم .

می گویـد : « خداوند برای آن ها که ناسپاسـی نعمت می کنند مثلی زده است منطقه آبادی را که در نهایت امن و امان بوده ». این آبـادی آن چنـان امن وامـان بود که ساکنانش با اطمینان در آن زنـدگی داشـتند و هرگز مجبور به مهاجرت و کوچ کردن نبودند .

علاوه بر نعمت امنیت و اطمینان ، « انواع روزی های مورد نیازش به طور وافر از هر مکانی به سوی آن می آمـد ». اما سـرانجام این آبادی یعنی ساکنانش کفران نعمت های خـدا کردنـد « و خدا لباس گرسـنگی و ترس را به خاطر اعمالشان بر اندام آن ها پوشانید » .

آیا مثال است یا یک جریان تاریخی ؟

در آیه فوق هنگامی که سـخن از یک منطقه آباد و پرنعمت به میان آمـده که بر اثر کفران نعمت گرفتار ناامنی و گرسـنگی و بـدبختی شـد ، تعبیر به « مَثَلاً » نموده واز سوی دیگر فعل هایی که در این آیه ذکر شده به صورت فعل ماضـی است که بیانگر وقوع چنین حادثه ای در خارج است .

بعضـی دیگر گفته اند این داسـتان مربوط به گروهی از بنی اسـرائیل بوده است که در منطقه آبادی می زیسـتند و بر اثر کفران نعمت گرفتار قحطی و ناامنی شدند .

شاهد این سخن حدیثی است که از امام صادق نقل شده که

فرمود : « گروهی از بنی اسرائیل آن قدر زندگی مرفهی داشتند که حتی از مواد غذایی مجسمه های کوچک می ساختند و گاهی با آن بدن خود را نیز پاک می کردند ، اما سرانجام کار آن ها به جایی رسید که مجبور شدند همان مواد غذایی آلوده را بخورند و این همان است که خداوند در قرآن فرموده : ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كانَتْ امِنَةً مُطْمَئِنَّةً». (1)

روایت دیگری نزدیک به همین مضمون از امام صادق و تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده است که روی اسناد همه آن ها نمی توان تکیه کرد وگرنه مسأله روشن بود .(2)

این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق اشاره به داستان قوم « سبا » باشد که در سرزمین آباد « یمن » می زیستند و چنان که قرآن در سوره سبأ آیات ۱۵ ۱۹ داستان زندگی آن ها را بازگو کرده سرزمین بسیار آباد و پرمیوه و امن و امان و پاک و پاکیزه داشته اند که بر اثر غرور و طغیان و استکبار و کفران نعمت های خدا آن چنان سرزمینشان ویران و جمعیتشان پراکنده شد که عبرتی برای همگان گشت .

جمله : « يَأْتيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكانٍ » الزاما دلیل بر این نیست که آن منطقه خود آبادنبوده بلکه ممکن است منظور از « كُلِّ مَكانٍ»

اطراف آن شهر و دیار بوده و می دانیم محصولات یک منطقه وسیع معمولاً به شهر یا روستای مرکزی انتقال می یابد .

۱- « نُورُالثَّقَلَيْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۹۱ .

۲- « نُورُالثَّقَلَيْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۹۱ .

رابطه امنیت و توسعه اقتصادی

در آیه فوق برای این منطقه آباد خوشبخت و پربرکت ، سه ویژگی ذکر شده است که نخستین آن ها امنیت ، سپس اطمینان به ادامه زندگی در آن و بعد از آن مسأله جلب روزی و مواد غذایی فراوان می باشد که از نظر ترتیب طبیعی به همان شکل که در آیه آمده صورت حلقه های زنجیری علت و معلول دارد ، چرا که تا امنیت نباشد کسی اطمینان به ادامه زندگی در محلی پیدا نمی کند و تا این دو نباشند کسی علاقه مند به تولید و سر و سامان دادن به وضع اقتصادی نمی شود .

و این درسی است برای همه ما و همه کسانی که می خواهند سرزمینی آباد و آزاد و مستقل داشته باشند ، باید قبل از هر چیز به مسأله « امنیّت » پرداخت ، سپس مردم را به آینده خود در آن منطقه

امیدوار ساخت و به دنبال آن چرخ های اقتصادی را به حرکت درآورد .

ولی این نعمت های سه گانه مادی هنگامی به تکامل می رسند که با نعمت معنوی ایمان و توحید هماهنگ گردند ، به همین دلیل بعد از ذکر نعمت های سه گانه می گوید : « وَ لَقَدْ جائَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ: پیامبری از جنس آن ها برای هدایتشان مأموریت پیداکرد » (۱)

لباس گرسنگی و ناامنی

در آیه فوق هنگامی که سرنوشت کفران کنندگان نعمت را بیان می کند می گوید : خداوند لباس گرسنگی و ترس را به آن ها چشانید ، یعنی از یک سو گرسنگی و ترس تشبیه به لباس شده و از سوی

۱- « تفسیر المیزان » ، جلد ۱۲ ، صفحه ۳۸۸ .

دیگر به جای پوشاندن چشاندن آمده است .

این تعبیر مفسران را بر آن داشته که در نکته تشبیه مذکور بیشتر بیندیشند :

البته ممکن است بعضی از تشبیهات مانند چشیدن لباس در زبان فارسی معمول نباشد واز آن تعجب کنیم ، ولی در زبان دیگر همچون زبان عربی بیانگر نکته لطیفی باشد ، چرا که به گفته « ابن راوندی » در پاسخ « ابن اعرابی » که از او پرسید آیا لباس هم چشیدنی است ؟ گفت : به فرض که تو درنبوت پیامبر اسلام تردید کنی در این که او یک عرب (فصیح) بود ، نمی توانی شکی به خود راه بدهی .(۱)

و به هرحال این تعبیر اشاره به آن است که اولاً آن چنان قحطی و ناامنی آن ها را فراگرفت که گویی همچون لباس از هر سو آنان را احاطه نموده بود و بدنشان را لمس می کرد و ازسوی دیگر این قحطی و ناامنی آن چنان برای آن ها ملموس شد که گویی با زبان خود آن را می چشیدند و این دلیل بر نهایت فقر و فلاکت و فقدان امنیّت است که سراسر وجود و زندگی انسان را پر کند .

در حقیقت همان گونه که در آغاز ، نعمت امنیّت و رفاه تمام وجود آن ها را پر کرده بود. در پایان نیز بر اثر کفران فقر و ناامنی به جای آن نشست.

۱- « فخر رازی » ، جلد ۲۰ ، صفحه ۱۲۸ .

کفران نعمت باعث سلب نعمت می شود

در روایتی که در بالاـ آوردیم خوانـدیم که این قوم مرفه آن چنان گرفتار غرور و غفلت شدنـد که حتی از مواد مفیـد و محترم غذایی برای پاک کردن بدن های آلوده خود اسـتفاده می کردند و به همین جهت خداوند آن هارا گرفتارقحطی و ناامنی کرد .

این هشداری است به همه افراد و ملت هایی که غرق نعمت های الهی هسـتند تا بدانند هرگونه اسـراف و تبذیر و تضییع نعمت ها جریمه دارد جریمه ای بسیار سنگین .

این هشداری است به آن ها که همیشه نیمی از غذای اضافی خود را به زباله دان ها می ریزند .

هشداری است به آن ها که برای سفره ای که سه چهار نفر میهمان بر سر آن دعوت شده است معادل غذای ۲۰ نفر از غذاهای رنگین تهیّه می بینند و حتی باقیمانده آن را به مصرف انسان های گرسنه نمی رسانند .

و هشداری است به آن ها که مواد غذایی را در خانه ها برای مصـرف شخصی در انبارها برای گران تر فروختن آن قدر ذخیره می کننـد که می گنـدد و فاسـد می شود امـا حاضـر نیسـتند به نرخ ارزان تر و یا رایگان در اختیار دیگران بگذارنـد. آری این هاهمه در پیشگاه خدا مجازات و جریمه دارد و کمترین مجازات آن سلب این مواهب است .

اهمیّت این مسأله آنگاه روشن تر می شود که بدانیم مواد غذایی روی زمین نامحدود نیست و به تعبیر دیگر به میزان این مواد ، نیازمندان و گرسنگانی نیز وجود دارند که هرگونه افراط و تفریط در

آن باعث محرومیّت گروهی از آن ها می شود .

به همین دلیل در روایات اسلامی سخت به این مسأله توجه شده است تا آن جا که از امام صادق در حدیثی می خوانیم که فرمود :

« پدرم ناراحت می شد از این که بخواهد دستش را که آلوده به غذا بود با دستمال پاک کند بلکه به خاطر احترام غذا دست خود را می مکید و یا اگر کودکی درکنار او بود و چیزی در ظرفش باقی مانده بود ظرف او را پاک می کرد و حتی خودش می فرمود : گاه می شود غذای کمی از سفره بیرون می افتد و من به جستجوی آن می پردازم به حدی که خادم منزل می خندد (که چرا دنبال یک ذره غذا می گردم) سپس اضافه کرد جمعیّتی پیش از شما می زیستند که خداوند به آن ها نعمت فراوان داد ، اما ناشکری کردند و مواد غذایی را بی جهت از میان بردند و خداوند برکات خود را از آن ها گرفت و به قحطی گرفتارشان ساخت » (۱)

۱۱۳ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَکَذَّبُوهُ فَاَخَذَهُمُ الْعَذابُ وَ هُمْ ظالِمُونَ

پیامبری از خود آن ها به سراغشان آمد ، اما او را تکذیب کردند و عذاب الهی آن ها را فرو گرفت ، درحالی که ظالم بودند ...

۱۱۴ فَکُلُوامِمّارَزَقَکُمُ اللّهُ حَلالاً طَیِّبا وَاشْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ اِنْ کُنْتُمْ اِیّاهُ تَعْبُدُونَ

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۹۱ .

حال که چنین است ازآن چه خدا روزیتان کرده است حلال و پاکیزه بخورید و شکر نعمت خدا را به جا آرید اگر او را می پرستید ...

با مشاهده چنین نمونه های زنده و روشنی شما در راه آن غافلان و ظالمان و کفران کنندگان نعمت های الهی گام ننهید .

فلسفه تحریم گوشت مردار، خون و گوشت خوک

۱۱۵ اِنَّماحَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهَ وَالدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزیرِ وَ ما اُهِلَّ لِغَیْرِاللّهِ بِه فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ

خداوندتنها مردار و خون و گوشت خوك و آن چه را با نام غیر خدا سر بریده اند بر شما تحریم کرده ، اما کسانی که مجبور شوند درحالی که تجاوز و تعدی از حد ننمایند (خداوند آن ها را مجازات نخواهد کرد) چرا که خدا غفور و رحیم است .

« اُهِلَّ » از ماده « اِهْلال » و آن هم در اصل از « هِلال » گرفته شده است و به معنی بلند کردن صدا به هنگام رؤیت هلال است و چون مشرکان به هنگام ذبح حیوانات نام بت هایشان را با صدای بلند می برند از این کار تعبیر به « اُهِلَّ » شد .

« باغٍ » یا « باغی » از ماده « بَغْی » به معنی « طلب » است و در این جا به معنی طلب لذت و یا حلال شمردن حرام الهی تفسیر شده .

« عادٍ » یا « عادی » از ماده « عَدْو » به معنی تجاوز است و در

این جا منظور کسی است که بیش از حد لازم ، به هنگام ضرورت از این گوشت ها استفاده کند .

فلسفه تحریم گوشت مردار و خون و گوشت خوک ، درجلد اول

تفسیر نمونه سوره بقره ذکر شده است .

ولی آلودگی این سه ، امروز به کسی پوشیده نیست ، مردار منبع انواع میکروب هاست و خون نیز از تمام اجزاء بدن از نظر فعالیّت میکروب ها آلوده تر است و گوشت خوک نیز عاملی برای چند نوع بیماری خطرناک است و از همه این ها گذشته همان طور که در سوره بقره آوردیم خوردن گوشت خوک و خون منهای زیان های جسمانی ، آثار زیانبار روانی و اخلاقی از طریق تأثیر در هورمون ها در انسان به یادگار می گذارد (گوشت مردار نیز چون ذبح نشده و خون از آن خارج نگردیده علاوه بر زیان های دیگر زیان تغذیه از خون را نیز دارد) .

اما در مورد حیواناتی که با نام غیر « اللّه » ذبح می شدند (به جای بسم اللّه که امروز ما می گوییم نام بت ها برده می شد و یا اصلاً هیچ نامی را نمی بردند) مسلما فلسفه تحریم آن جنبه بهداشتی نیست ، بلکه جنبه اخلاقی و معنوی دارد ، زیرا می دانیم در اسلام علت حلال و حرام بودن چیزی تنها جنبه های بهداشتی آن نیست ، بلکه قسمتی از محرمات

صرفا جنبه معنوی دارد و در رابطه با تهذیب روح و مسائل اخلاقی تحریم شده حتی گاهی به خاطر حفظ نظام اجتماع ، اشیایی تحریم گردیده اند ،تحریم حیواناتی که بدون نام خدا ذبح می شوند نیز به خاطر جنبه اخلاقی آن است ، چرا که از یک سو مبارزه ای است با آیین شرک

ص:۱۲۹

و بت پرستی و از سوی دیگر توجهی است به آفریننده این نعمت ها .

ضمنا از مجموع محتوای این آیه و آیات بعد ، این نکته استفاده می شود که اسلام ، اعتدال را در استفاده از گوشت توصیه می کند ، نه مانند گیاه خواران این منبع غذایی را به کلی تحریم کرده و نه مانند مردم عصر جاهلیّت و گروهی از به اصطلاح متمدنان زمان ما اجازه استفاده از هر نوع گوشتی (حتی سوسمار و خرچنگ و انواع کرم ها) را می دهند .

در این جا سؤالی پیش می آید که آیه فوق ، حیوانات حرام یا اجزای محرم حیوان را منحصر در چهار قسمت کرده است ، درحالی که ما می دانیم محرمات فراوان دیگری مانند گوشت حیوانات درنده وانواع حیوانات دریایی جز ماهیان فلس دار وجود دارد و حتی در بعضی از

سوره های دیگر قرآن تعداد محرمات بیش از چهار ذکر شده است (سوره مائده آیه ۳) بنابراین محدود بودن در چهار چیز برای چیست؟ پاسخ این سؤال همان گونه که در ذیل آیه ۱۴۵ سوره انعام (جلد ۶ تفسیرنمونه صفحه ۱۵) گفتیم یک نکته است و آن این که حصر در این جا به اصطلاح « حصر اضافی » است ، یعنی هدف از گفتن « اِنَّما » که برای منحصرساختن است نفی بدعت هایی است که مشرکان در زمینه تحریم پاره ای از حیوانات داشتند ، در واقع قرآن می گوید : « این ها حرام است نه آن ها که شما می گویید » .

این احتمال نیز وجود دارد که این چهار موضوع که در قرآن ذکر شده محرمات اصلی و بنیادی و ریشه ای است (حتی " مُنْخَنِقَه " یعنی حیواناتی را که خفه کرده اند و مانند آن که در آیه ۳ سوره مائده

آمـده نیز در این چهـار داخـل است چون مردار محسوب می شود) امـا محرمـات دیگر از اجزای حیوانـات و یـا انواع حیواناتماننـد درندگان در درجه بعد قراردارد و لذا در سـنت پیامبر حکم تحریم آن ها آمده است و به این ترتیب حصـر در آیه ، می تواند حقیقی باشد .

و در پایـان آیه همـان گونه که در روش قرآن در بسـیاری از موارد است ، موارد اسـتثناء را بیـان کرده می گویـد : « آن ها که ناچار از خوردن گوشت های حرام شونـد (فی المثل در بیابانی بـدون غـذا بماننـد و جانشان در خطرباشـد) در صورتی که به مقدار حفظ جان از آن اسـتفاده کنند و از حدّ تجاوز ننمایند بر آن ها ایرادی نیست چرا که خداوند ، آمرزنده و مهربان است : فَمَنْ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفـُورٌ رَحیمٌ » .

ابراهیم به تنهایی یک امت بود

۱۲۰ اِنَّ اِبْراهیمَ کانَ اُمَّهً قانِتا لِلّهِ حَنیفا وَ لَمْ یَکُ مِنَ الْمُشْرِکینَ

ابراهیم (به تنهایی) یک امت بود مطیع فرمان خدا و خالی از هرگونه انحراف و هرگز از مشرکان نبود .

۱۲۱ شاکِرا لِاَنْعُمِهِ اجْتَبیهُ وَ هَدیهُ اِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ

او شکرگزار نعمت های پروردگار بود ، خدا اورا برگزید و به راه راست هدایتش کرد .

در آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳ سـخن از یک مصـداق کامل بنـده شـکرگزار خـدا ، یعنی « ابراهیم » قهرمان توحیـد ، به میان آمـده که مخصوصا از این

نظر نیز برای مسلمان ها عموما و عرب ها خصوصا الهام آفرین است که او را پیشوا و مقتدای نخستین خود می دانند .

از میان صفات برجسته این مرد بزرگ به پنج صفت اشاره شده است :

در آغاز می گوید : « ابراهیم خود امتی بود » (اِنَّ اِبْراهیمَ کانَ اُمَّةً) .

در این که چرا نام « امت » بر ابراهیم گذارده شده ، مفسران نکات مختلفی ذکر کرده اند که چهارنکته از آن قابل ملاحظه است :

ابراهیم آن قدر شخصیت داشت که به تنهایی یک امت بود ، چرا که گاهی شعاع شخصیت انسان آن قدر افزایش می یابد که از یک فرد و دو فرد و یک گروه فراتر می رود و شخصیتش معادل یک امت بزرگ می شود .

ابراهیم رهبر و مقتدا و معلم بزرگ انسانیّت بود و به همین جهت به او « امت » گفته شده ، زیرا امت به معنی اسم مفعولی به کسی گفته می شود که مردم به او اقتدا کنند و رهبریش را بپذیرند .

البته میان این معنی و معنی اول پیوند معنوی خاصی برقرار است زیرا کسی که پیشوای صدق و راستی برای ملتی شد در اعمال همه آن ها شریک و سهیم است و گویی خود ، امتی است .

ابراهیم در آن زمان که هیچ خداپرستی در محیطش نبود و همگی در منجلاب شرک و بت پرستی غوطه ور بودند تنها موحد و یکتاپرست بود، پس او به تنهایی امتی و مشرکان محیطش امت دیگر بودند .

ص:۱۳۲

و هیچ اشکالی ندارد که این کلمه کوچک یعنی « امت » تمام این معانی بزرگ را در خود جمع کند ، آری ابراهیم یک امت بود ، یک پیشوای بزرگ بود ، یک مرد امت ساز بود و در آن روز که در محیط

اجتماعیش کسی دم از توحید نمی زد او منادی بزرگ توحید بود .

وصف دیگر او (ابراهیم) این بود که « بنده مطیع خدا بود » (قانِتا لِلّهِ) .

« او همواره در خط مستقیم " اللّه " و طریق حق ، گام می سپرد » (حَنیفا) .

« او هرگز از مشرکان نبود » و تمام زندگی و فکر و زوایای قلبش را تنها نور « اللّه » پر کرده بود (وَ لَمْ یَکُ مِنَ الْمُشْرِکینَ) .

و به دنبال این ویژگی ها سرانجام او مردی بود که همه نعمت های خدا را شکرگزاری می کرد (شاکِرا لِاَنْعُمِهِ) .

و پس از بیان این اوصاف پنج گانه به بیان نتایج مهم این صفات پرداخته است . چرا که هدایت الهی همان گونه که بارها گفته ایم به دنبال لیاقت ها و شایستگی هایی است که انسان از خود ظاهر می سازد چون بی حساب چیزی به کسی نمی دهند .

۱۲۲ وَ اتَیْناهُ فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ اِنَّهُ فِی الْاخِرَهِ

لَمِنَ الصّالِحینَ

و ما در دنیا به او همت نیکو دادیم و در آخرت از صالحان است .

« حَسَنَهً » به معنی وسیعش که هرگونه نیکی را دربرمی گیرد ، از

مقام نبوت و رسالت گرفته ، تا نعمت های مادّی و فرزندان شایسته و مانند آن .

با این که ابراهیم از سرسلسله صالحان بود درعین حال می گوید او در آخرت از صالحان خواهد بود و این نشانه عظمت مقام صالحان است که ابراهیم با این همه مقام در زمره آن ها محسوب می شود ، مگر نه این که خود ابراهیم از خدا این تقاضا را کرده بود « رَبِّ هَبْ لی حُکْما وَ اَلْحِقْنی بِالصّالِحینَ : خداوندا نظر صائب به من عطا کن و مرا از صالحان قرارده »(۸۳ / شعرا) .

۱۲۳ ثُمَّ اَوْحَیْنا اِلَیْکَ اَنِ اتَّبِعْ مِلَّهَ اِبْراهیمَ حَنیفا وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکینَ

سپس به تو وحی فرستادیم که از آیین ابراهیم، که خالی از هرگونه انحراف بود و از مشرکان نبود ، پیروی کن .

« حَنیف » به معنی کسی است که از انحراف به راستی و استقامت می گراید و به عبارت دیگر از آیین ها و روش های منحرف چشم می پوشد و به صراط مستقیم الهی روی می آورد به آیینی که هماهنگ فطرت است و به خاطر همین هماهنگی صراط مستقیم محسوب می شود بنابراین در تعبیر « حَنیف » اشاره لطیفی به فطری بودن توحید نیز شده است .

آخرین امتیازی که خدا به ابراهیم در برابر آن همه صفات برجسته داد این بود که مکتب او نه تنها برای اهل عصرش که برای همیشه ، مخصوصا برای امت اسلامی یک مکتب الهام بخش گردید .

ص:۱۳۴

ده دستور مهم اخلاقی برای تنظیم روابط با مخالفان

۱۲۵ اُدْعُ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ اِنَّ رَبَّکَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبیلِه وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدینَ

باحکمت و اندرزنیکو به سوی راه پروردگارت دعوت نما و با آن ها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن، پروردگار تو از هر کسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شده اند و چه کسانی هدایت یافته اند .

این برنامه در ده اصل خلاصه می شود که با توجه به آیات ۱۲۵ تا ۱۲۸ به ترتیب زیر است :

نخست می گوید : « به وسیله حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن » (اُدْعُ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ) .

« حِکْمَت » به معنی علم و دانش و منطق و استدلال است و در اصل به معنی منع آمده و از آن جا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است به آن حکمت گفته شده و به هرحال نخستین گام در دعوت به سوی حق استفاده از منطق صحیح و استدلالات حساب شده است و به تعبیر دیگر دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت درآوردن آن و بیدار ساختن عقل های خفته نخستین گام محسوب می شود .

« به وسیله اندرزهای نیکو » (وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ) .

و این دومین گام در طریق دعوت به راه خدا است ،

یعنی استفاده کردن از عواطف انسان ها ، چرا که موعظه و اندرز بیشتر جنبه عاطفی دارد که با تحریک آن می توان توده های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت .

در حقیقت حکمت از « بعد عقلی » وجود انسان استفاده می کند و موعظه حسنه از « بعد عاطفی » .

و مقید ساختن « موعظه » و « حسنه » شاید اشاره به آن است که اندرز در صورتی مؤثر می افتد که خالی از هرگونه خشونت ، برتری جویی ، تحقیر طرف مقابل ، تحریک حس لجاجت او و مانند آن بوده باشد ، چه بسیارند اندرزهایی که اثر معکوسی می گذارند به خاطر آن که مثلاً در حضور دیگران و توأم با تحقیر انجام گرفته و یا از آن

استشمام برتری جویی گوینده شده است ، بنابراین موعظه هنگامی اثر عمیق خود را می بخشد که « حسنه » باشد و به صورت زیبایی پیاده شود.

« و با آن ها (یعنی مخالفان) به طریقی که نیکوتر است به مناظره پرداز » (وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ) .

و این سومین گام مخصوص کسانی است که ذهن آن ها قبلاً از مسائل نادرستی انباشته شده و باید از طریق مناظره ذهنشان را خالی کرد تا آمادگی برای پذیرش حق پیدا کنند .

بدیهی است مجادله و مناظره نیز هنگامی مؤثر می افتد که « بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ » باشد ، حق و عدالت و درستی و امانت و صدق و راستی بر آن حکومت کند و از هرگونه توهین و تحقیر و خلاف گویی و استکبار خالی باشد و خلاصه تمام جنبه های انسانی آن حفظ شود .

ودر پایان آیه اضافه می کند : « پروردگار تو از هرکسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شده و چه کسانی هدایت یافته اند : اِنَّ رَبَّکَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبیلِه وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدینَ » .

اشاره به این که وظیفه شما دعوت به راه حق است ، از طرق سه گانه حساب شده فوق ، اما چه کسانی سرانجام هدایت می شوند و چه کسانی در طریق ضلالت پافشاری خواهند کرد آن را تنها خدا می داند و بس .

۱۲۶ وَ اِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوابِمِثْلِ ماعُوقِبْتُمْ بِه وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصّابِرینَ

و هرگاه خواستید مجازات کنید تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید و اگر شکیبایی پیشه کنید این کار برای شکیبایان بهتر است .

تاکنون سخن از این بود که در یک بحث منطقی ، عاطفی و یا مناظره معقول با مخالفان شرکت کنیم ، اما اگر کار از این فراتر رفت و درگیری حاصل شد ، آن ها دست به تعدّی و تجاوز زدند ، دراین جا دستور می دهد : « اگر خواستید مجازات کنید فقط به مقداری که به شما تعدّی شده کیفر دهید » و نه بیشتر از آن (وَ اِنْ عاقَبْتُمْ

فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ) .

« ولی اگر شکیبایی پیشه کنید و عفو و گذشت ، این کار برای شکیبایان بهتر است » (وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصّابِرینَ) .

در بعضی از روایات می خوانیم که این آیه در جنگ « احد » نازل شده ، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وضع دردناک شهادت عمویش حمزه بن عبدالمطلب را دید (که دشمن به کشتن او قناعت نکرده ، بلکه سینه و پهلوی او را با قساوت عجیبی دریده و کبد یا قلب او را بیرون کشیده است و گوش و بینی او را قطع نموده بسیار منقلب شد) و فرمود : « اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ وَ اِلَیْکَ الْمُشْتَکی وَ اَنْتَ الْمُسْتَعانُ عَلی ما اَری : خدایا حمد از آن تو است و شکایت به تو می آورم و تو در برابر آنچه می بینم یار و مددکار مایی » .

سپس فرمود : « لَئِنْ ظَفَرْتُ لاُـَمَثِّلَنَّ وَ لاُـَمَثِّلَنَّ وَ لاُمَثِّلَنَّ : اگر من بر آن هاچیره شوم آن هارا مُثْلَه می کنم ، مُثْلَه می کنم، مُثْلَه می کنم » (و طبق روایت دیگری فرمود هفتاد نفر آن ها را مُثْلَه خواهم کرد) .

در این هنگام آیه نازل شد « وَ اِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِه وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصّابِرینَ » .

بلافاصله پیامبر عرض کرد : « اَصْبِرُ اَصْبِرُ : خدایا صبر می کنم ، صبر می کنم » . (۱)

با این که این لحظه شاید دردناک ترین لحظه ای بود که در تمام عمر بر پیامبر گذشت ، ولی باز پیامبر بر اعصاب خود مسلط گشت و راه دوم را که راه عفو و گذشت بود انتخاب کرد و چنان که در تاریخ در سرگذشت فتح مکّه می خوانیم ، آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله بر این سنگدلان

۱- « تفسیر المیزان » .

پیروز مسلط شد فرمان عفو عمومی صادر کرد و به وعده خودش در جنگ احد وفا نمود .(۱)

و به راستی اگر انسان بخواهد نمونه عالی بزرگواری و عواطف انسانی را ببیند باید داستان احد را در کنار داستان فتح مکه بگذارد و آن دو را با هم مقایسه کند .

شاید تاکنون هیچ ملت پیروز مسلطی با قوم شکست خورده این معامله ای را که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان پس از پیروزی با مشرکان مکه کردند نکرده باشد آن هم در محیطی که انتقام و کینه توزی در بافت جامعه آن ها نفوذ کرده بود و کینه ها را نسل به نسل به میراث می گذاردند و اصلاً ترک انتقام جویی در آن محیط عیب بزرگی بود .

نتیجه این همه بزرگواری و عفو و گذشت آن شد که این ملت جاهل و لجوج چنان تکان خوردند و بیدارشدند که به گفته قرآن : «یَدْخُلُونَ فی دینِ اللّهِ اَفْواجا : گروه گروه در آیین خدا وارد شدند » .

۱۲۷ وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُکَ اِلاّ بِاللّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَلاتَکُ فی ضَیْقٍ مِمّایَمْکُرُونَ

صبر کن و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد و به خاطر (کارهای) آن ها اندوهگین مباش و دلسرد مشو و از توطئه های آن ها در تنگنا قرار مگیر .

این عفو و گذشت و صبر و شکیبایی در صورتی اثر قطعی

۱- « تفسیر تبیان » ، جلد ۶ ، صفحه ۴۴۰ .

خواهد گذارد که بدون هیچ چشمداشتی انجام پذیرد یعنی فقط به خاطر خدا باشد و لذا قرآن اضافه می کند : « شکیبایی پیشه کن و این شکیبایی تو جز برای خدا و به توفیق پروردگار نمی تواند باشد » (وَاصْبِرْ وَ ما صَبْرُکَ اِلاّ بِاللّهِ) .

آیا انسان می تواند در برابر این صحنه های جانسوز که تمام وجودش را آتش می کشد بدون یک نیروی الهی و انگیزه معنوی صبر و استقامت کند ؟ و این همه ناراحتی را در روح خود پذیرا باشد و شکیبایی را از دست ندهد ؟ آری این تنها در صورتی ممکن است که برای خدا و به توفیق خدا باشد .

هرگاه تمام این زحمات در زمینه تبلیغ و دعوت به سوی خدا و در زمینه عفو و گذشت و شکیبایی کارگر نیفتاد باز نباید مأیوس و دلسرد شد و یا بیتابی و جزع نمود ، بلکه باید با حوصله و خونسردی هرچه بیشتر همچنان به تبلیغ ادامه داد ، لذا در هفتمین دستور می گوید : « بر آن ها اندوهگین مباش : وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ » .

این حزن و اندوه که حتما به خاطر عدم ایمان آن ها است ممکن است یکی از دو پدیده را در انسان به وجود آورد ، یا او را برای همیشه دلسرد سازد و یا او را به جزع و بیتابی و بی حوصلگی وادارد ، بنابراین نهی از حزن و اندوه در واقع از هر دو پدیده است ، یعنی در راه دعوت به سوی حق نه بیتابی کن و نه مأیوس باش .

با تمام این اوصاف باز ممکن است دشمن لجوج دست از توطئه برندارد و به طرح نقشه های خطرناک بپردازد ، در چنین شرایطی

موضع گیری صحیح همان است که قرآن می گوید : « از توطئه های آن ها نگران مباش و محدود نشو » (وَ لا تَکُ فی ضَیْقٍ مِمّا یَمْکُرُونَ) .

این توطئه ها هرقدر وسیع و حساب شده و خطرناک باشد باز نباید شما را از میدان بیرون کند و گمان برید که در تنگنا قرار گرفته اید و محاصره شده اید ، چرا که تکیه گاه شما خدا است و با استمداد از نیروی ایمان و استقامت و پشتکار و عقل و درایت می توانید این توطئه ها را خنثی کنید و نقش بر آب .

۱۲۸ اِنَّ اللّهَ مَعَ الَّذینَ اتَّقَوْا وَ الَّذینَ هُمْ مُحْسِنُونَ

خداوند با کسانی است که تقوی پیشه می کنند و کسانی که نیکوکارند .

این که آخرین سوره نحل با آن پایان می گیرد به نهمین و دهمین برنامه اشاره کرده ، می گوید :

« خداوند با کسانی است که تقوا را پیشه کنند » (اِنَّ اللّهَ مَعَ الَّذینَ اتَّقَوْا) .

« تقوا » در همه ابعاد و در مفهوم وسیعش ، ازجمله تقوا در برابر مخالفان ، یعنی حتی در برابر دشمن باید اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد ، با اسیران معامله اسلامی نمود ، با منحرفان رعایت انصاف و ادب کرد ، از دروغ و تهمت پرهیز نمود و حتی در میدان جنگ همان گونه که در اصول تعلیمات جنگی اسلام وارد شده است باید تقوا

و موازین اسلامی حفظ شود : به بی دفاعان نباید حمله کرد ، معترض کودکان و پیران از کارافتاده نباید شد ، حتی چهارپایان را نباید از بین

برد ، مزارع را نباید نـابود کرد ، آب را نبایـد به روی زمین قطع نمود ، خلاصه تقوا و رعایت اصول عـدالت در برابر دوست و دشمن عموما باید انجام گیرد و اجراشود (البته موارداستثنایی که بسیار نادرست است از این حکم خارج می باشد) .

« و خداوند با کسانی است که نیکوکارند » (وَ الَّذینَ هُمْ مُحْسِنُونَ) .

چنان که قرآن در سایر آیات بیان کرده گاهی باید پاسخ بدی را به نیکی داد و دشـمن را از این طریق شرمنده و شرمسار نمود چرا که این کار پرخصومت ترین دشمنان و « اَلَدُّ اَلْخِصامِ » را به دوست مهربان و « وَلِیٌّ حَمیمٌ » مبدل می سازد .

احسان و نیکی اگر به موقع و در جای خود انجام پـذیرد ، یکی از مهم ترین روش های مبارزه است و تاریخ اسـلام پر است از مظاهر این برنامه ، رفتاری که پیامبر صـلی الله علیه و آله با مشـرکان مکه بعد از فتح نمود ، معامله ای که با وحشـی قاتل حمزه کرد ، برخوردی که با اسیران بدر داشت ، رفتاری که بایهودیانی که انواع اذیّت و آزار را درباره او روا می داشتند انجام داد و همچنین نظایر این برنامه در زندگی علی و سایر پیشوایان بزرگ ، خود بیانگر این دستور اسلامی است .

جـالب این که در نهـج البلاـغه در خطبه معروف همـام که مرد زاهـد و عابـد و هوشـیاری بـود می خوانیم هنگـامی که از امیر مؤمنـان علی تقاضـای دسـتور جـامعی در زمینه صـفات پرهیزگاران کرد ، امام تنها به ذکر همین آیه قناعت فرمود : و گفت : « اِتَّقِ اللّهَ وَ اَحْسِن اِنَّ اللّهَ

مَعَ الَّذینَ اتَّقَوْا وَ الَّذینَ هُمْ مُحْسِنُونَ : تقوا را پیشه کن و نیکی نما که خدا با کسانی است که پرهیزکار و نیکوکارند » .

گرچه این سؤال کننده عاشق حق ، عطش و تقاضایش با این بیان کوتاه فرونشست و امام ناچار به بیان مشروح تری پرداخت و جامع ترین خطبه را در زمینه صفات پرهیزکاران که از یک صد خصلت تجاوز

می کند بیان فرمود ، ولی این مقدار از جواب کوتاه نخستین امام استفاده می شود که این آیه در واقع فهرستی است از تمام صفات پرهیزکاران .

دقت در مواد ده گانه برنامه فوق که تمام خطوط اصلی و فرعی برخورد با مخالفان را مشخص می کند نشان می دهد که از تمام اصول منطقی ، عاطفی ، روانی ، تاکتیکی و خلاصه همه اموری که سبب نفوذ در مخالفین می گردد استفاده شده است. ولی با این حال اسلام هرگز نمی گوید که تنها به منطق و استدلال قناعت کنید بلکه در بسیاری از موارد ضرورت پیدا می کند که در مقابل توطئه های دشمن عملاً وارد میدان شویم و در صورت لزوم در مقابل خشونت ها به خشونت توسل جوییم و در برابر توطئه ها به ضد توطئه پردازیم ، ولی حتّی در این مرحله نیز باید اصل عدالت و اصول تقوا و اخلاق اسلامی به دست فراموشی سپرده نشود. و اگر مسلمانان در برابر مخالفان خود این برنامه جامع الاطراف را به کار می بستند ، شاید اسلام امروز ، سراسر جهان یا بخش عمده آن را فراگرفته بود .

ص:۱۴۳

نعمت های چهل گانه مندرج در سوره نحل (سوره نعمت ها)

چیزی که بیش از همه در مجموع آیات این سوره جلب توجه می کند بیان نعمت های گوناگون الهی ، اعم از مادی و معنوی ، ظاهری و باطنی ، فردی و اجتماعی است و اگر نام سوره نعمت ها برای آن انتخاب شده نیز از همین نظر است .

بررسی آیات سوره نشان می دهد که حدود چهل نعمت از نعمت های بزرگ و کوچک ، مادی و معنوی ، طی آیات این سوره بیان شده است که فهرست وار ذیلاً از نظر می گذرد و تأکید می کنیم که هدف از آن نخست تعلیم درس توحید و بیان عظمت آفریدگار است و در ثانی تقویت عشق و علاقه انسان ها به آفریننده این نعمت ها و تحریک حسّ شکرگزاری آنان است :

آفرینش آسمان (خَلْقُ السَّماواتِ) .

آفرینش زمین (وَ الْأَرْضِ) .

آفرینش چهارپایان (وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها).

استفاده پوشش از پشم و پوست آن ها(لَكُمْ فيها دِفْ ءٌ) .

استفاده از منافع حیوانات (وَ مَنافِعُ) .

استفاده از گوشت آن ها (وَ مِنْها تَأْكُلُونَ) .

بهره گیری از « جمال استقلال اقتصادی » (وَ لَكُمْ فيها جَمالٌ).

بهره گیری از حیوانات برای حمل و نقل بارها

ص:۱۴۴

(وَ تَحْمِلُ اَثْقالَكَمْ وَ الْخَيْلُ وَ الْبِغالُ وَ الْحَميرُ لِتَرْكَبوها) .

هدايت به صراط مستقيم (وَ عَلَى اللّهِ قَصْدُ السَّبيلِ) .

نزول باران از آسمان و تهيه آب آشاميدنى از آن (هُوَ الَّذى اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً لَكُمْ مِنْهُ شَرابٌ) .

پرورش مراتع وچراگاه هاباآن(وَمِنْهُ شَجَرٌفيهِ تُسيمُونَ).

روييدن زراعت و زيتون و نخل و انگور و انواع ميوه ها به بركت آن (يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخيلَ وَ الْاَعْنابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ) .

تسخير شب و روز (وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ) .

تسخير خورشيد و ماه (وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ) .

تسخير ستارگان (وَ النُّجُومُ) .

مخلوقات گوناگونى كه در كره زمين آفريده شده (وَ ما ذَرَأَ لَكُمْ فِى الْاَرْضِ مُخْتَلِفا اَلْوانُهُ) .

تسخير درياها براى استفاده از گوشت و جواهرات آن (وَ هُوَ الَّذى سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْما طَرِيّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها) .

حركت كشتى هابرسينه آب ها(وَتَرَى الْفُلْكَ مَواخِرَ فيهِ) .

آفرينش كوه ها كه آرام بخش زمينند (وَ اَلْقى فِى الْاَرْضِ رَواسِىَ اَنْ تَميدَ بِكُمْ) .

آفرينش نهرها (وَ اَنْهارا) .

ايجاد راه هاى ارتباطى (وَ سُبُلًا) .

ص:۱۴۵

ایجاد علامات برای شناخت راه ها (وَ عَلاماتٍ) .

استفاده از ستارگان برای راه یابی در شب ها (وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ) .

زنده شدن زمین های مرده به وسیله آب باران (وَ اللّهُ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَحْیا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها) .

شیر خالص و گوارا که از میان خون و غذای هضم شده خارج می شود (نُسْقیکُمْ مِمّا فی بُطُونِهِ مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنا خالِصا سائغا لِلشّارِبینَ) .

فرآورده هایی که از میوه های درخت نخل و انگور گرفته می شود (وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخیلِ وَ الْاَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَرا وَ رِزْقا حَسَنا) .

عسل یک غذای شفابخش (فیهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ) .

بخشیدن همسرانی به انسان از جنس خود او (وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجا) .

نعمت فرزندان(وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَزْواجِکُمْ بَنینَ وَ حَفَدَةً).

انواع روزی های پاکیزه به مفهوم وسیعش (وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ) .

نعمت گوش (وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ) .

نعمت چشم (وَ الْاَبْصارَ) .

نعمت عقل و هوش (وَ الْاَفْئِدَهَ) .

خانه ها و مسکن های ثابت (و اللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ

بُيُوتِكَمْ سَكَنا) .

خانه های سیار "خیمه ها" (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْاَنْعامِ بُيُوتا) .

وسایل و اسباب هایی که از پشم و کرک و موی حیوانات ساخته و تهیه می شود (وَ مِنْ اَصْوافِها وَ اَوْبارِها وَ اَشْعارِها اَثاثا

وَ مَتاعا اِلی حینٍ) .

نعمت سایه ها (وَ اللّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمّا خَلَقَ ظِلالاً) .

نعمت وجود پناهگاه های مطمئن در کوه ها (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبالِ اَكْنانا) .

انواع لباس هایی که انسان را از سرما و گرما حفظ می کند (وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرابیلَ تَقیكُمُ الْحَرَّ) .

زره و لباس جنگ که در برابر ضربات دشمن مقاومت دارد (وَ سَرابیلَ تَقیكُمْ بَأْسَكُمْ) .

و در پایان این بخش از نعمت ها اضافه می کند « كَذلِكَ یُتِّمُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ : این گونه خداوند نعمت هایش را بر شما به حد کمال می رساند تا تسلیم فرمان او باشید » .

هدف از تشریح نعمت ها

احتیاج به تذکر ندارد که برشمردن نعمت های گوناگون الهی در

آیات مختلف این سوره یا سایر آیات قرآن، به اصطلاح برای منت گذاری و یا کسب وجهه و مانند آن نیست ، که خدا برتر و بالاتر از همه

این هـا است و بی نیـاز از هرکس و هر چیز. همه این ها در مسـیر برنامه های سازنـده تربیتی است ، برنامه هایی که انسان را به آخرین مرحله تکامـل ممکن از نظر معنوی و مـادی برسانـد. گویـاترین دلیل برای این موضوع ، همان جمله هایی است که در آخر بسـیاری از آیات گذشـته آمده است که در عین تنوع ، همگی در همان خط پرورش و تربیت انسان قرار دارد. در آیه ۱۴ بعـد از بیان نعمت تسـخیر دریاها می فرمایـد: « لَعَلَّکُمْ تَشْـکُرُونَ». در آیه ۱۵ بعـداز بیـان نعمت کوه هـا و نهرها و جاده ها می گویـد: « لَعَلَّکُمْ تَهْتَـدُونَ ». در آیه ۴۴ بعـد از بیـان بزرگ تریـن نعمـت معنـوی یعنی نزول آیـات قرآن می گویـد : « وَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ » .

و در آیه ۷۸ بعد از ذکر نعمت بسـیار مهم ابزار شناخت (گوش و چشم و عقل) می فرماید : « لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ ». و در آیه ۸۱ بعـد از اشـاره به تکمیل نعمت های پروردگار می گویـد « لَعَلَّکُمْ تُسْـلِمُونَ ». و در آیه ۹۰ بعد از بیان یک سلسـله دستورها در زمینه عدل و احسان و مبارزه با فحشاء و منکر و ظلم می فرماید : « لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ » .

در حقیقت در این شش مورد ، اشاره به پنج هدف شده است

شکرگزاری

هدایت

تفکر

تسلیم در برابر دعوت حق

تـذکر و یادآوری که بدون شک همه با هم پیوند دارند : انسان نخست تفکر واندیشه می کند. هرگاه فراموش کرد ، یادآوری می نماید. به دنبال آن حسّ شکرگزاری در مقابل بخشنده نعمت ها در او بیدار می شود .

سپس راه به سوی او بازمی کند و هدایت می شود. سرانجام در برابر فرمانش تسلیم می گردد .

و به این ترتیب هدف های پنج گانه فوق حلقه های تکامل زنجیره ای انسانند که بدون شک اگر این مسیر به طور صحیح پیموده شود ، نتایج پرباری دارد و جای تردید باقی نمی ماند که برشمردن این نعمت ها گاهی به صورت جمعی و گاهی به صورت انفرادی ، هیچ هدفی جز ساختن انسان کامل نیست .

پروردگارا ! نعمت های بی پایانت سراسر وجود ما را احاطه کرده است و ما غرق نعمت های توایم اما هنوز تو را نشناخته ایم .

بارالها ! درک و دیدی مرحمت فرما که راه گشای طریق معرفت و عشق تو باشد و توفیقی که دراین راه پرپیچ و خم به کمک ما بشتابد و به سرمنزل شکرگزاران واقعی برساند .

خداوندا ! تو نیازهای ما را از هرکس بهتر می دانی و تقاضاهای ذاتی مارا ازخود ما بهتر می شناسی ، بر ما آن ببخش که آن چنان باشیم که تو می خواهی و به ماآن مرحمت کن که بهترازآن شویم که مردم می پندارند. پایان سوره نَحل

ص:۱۴۹

فهرست مطالب

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:۱۵۲

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:۱۵۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹